

# انجیل متی

## شجره‌نامه عیسی مسیح

(همچنین در لوقا ۳: ۲۳-۳۸)

۱ شجره‌نامه عیسی مسیح، پسر داود، پسر ابراهیم:

۲ ابراهیم پدر اسحاق بود و اسحاق پدر یعقوب و یعقوب پدر یهودا و برادران او بود. ۳ و یهودا پدر فارز و زرح (از تامار) و فارز پدر حزرور و حزرور پدر ارام ۴ و ارام پدر عمیناداب و عمیناداب پدر نحشون و نحشون پدر شلمون ۵ و شلمون پدر بوَعز (از راحاب) و بوَعز پدر عبید (از روت) و عبید پدر یسی ۶ و یسی پدر داود پادشاه بود.

داود پدر سلیمان بود (از همسر اوریا) ۷ و سلیمان پدر رَحُبعام و رَحُبعام پدر اَبیاه و اَبیاه پدر آسا ۸ و آسا پدر یهوشافاط و یهوشافاط پدر یورام و یورام پدر عَزیا ۹ و عَزیا پدر یوتام و یوتام پدر آحاز و آحاز پدر حزقیا ۱۰ و حزقیا پدر منسی و منسی پدر آمون و آمون پدر یوشیاه بود ۱۱ و یوشیاه پدر یکنیا و برادران او بود. در این زمان یهودیان به بابل تبعید شدند.

۱۲ پس از تبعید یهودیان به بابل یکنیا پدر سِلتی‌ئیل شد و سِلتی‌ئیل پدر زَرُبابل ۱۳ و زَرُو بابل پدر اَبیهود و اَبیهود پدر ایلیاقیم و ایلیاقیم پدر عازور ۱۴ و عازور پدر صادوق و صادوق پدر یاکین و یاکین پدر ایلیهود ۱۵ و ایلیهود پدر ایلعازر و ایلعازر پدر متان و متان پدر یعقوب ۱۶ و یعقوب پدر یوسف شوهر مریم بود و مریم ملقب به مسیح را به دنیا آورد.

۱۷ به این ترتیب از ابراهیم تا داود چهارده نسل، و از داود تا تبعید یهودیان به بابل چهارده نسل و از زمان تبعید تا مسیح چهارده نسل است.

## تولد عیسی

(همچنین در لوقا ۲: ۱-۷)

۱۸ تولد عیسی مسیح چنین بود: مریم، مادر عیسی، که نامزد یوسف بود، پیش از آنکه به خانه شوهر برود از روح‌القدس حامله دیده شد. ۱۹ یوسف که مرد نیکوکاری بود و نمی‌خواست مریم را در پیش مردم رسوا کند، تصمیم گرفت مخفیانه از او جدا شود. ۲۰ یوسف هنوز در این فکر بود، که فرشته خداوند در خواب به او ظاهر شد و گفت: «ای یوسف پسر داود، از بردن مریم به خانه خود نترس. زیرا آنچه در رَجَم اوست از روح‌القدس است. ۲۱ او پسری به دنیا خواهد آورد و تو او را عیسی (یشوعه) خواهی نامید؛ زیرا او قوم خود را از گناهان شان رهایی خواهد داد.»

۲۲ این همه واقع شد تا آنچه خداوند به وسیله نبی اعلام فرموده بود به انجام رسد: «دختر پاکدامن حامله شده پسری خواهد زایید که عِمانوئیل - یعنی خدا با ما - خوانده خواهد شد.»

۲۴ یوسف از خواب بیدار شد و مطابق امر فرشته خداوند عمل نمود و مریم را به خانه خود آورد. ۲۵ اما تا زمانی که مریم پسر خود را به دنیا نیاورد با او همبستر نشد و کودک را عیسی نام نهاد.

<sup>۲</sup> عیسی در ایام زمامداری هیروдіس پادشاه، در بیت‌لحم یهودیه تولد یافت. پس از تولد او ستاره‌شناسان از مشرق زمین به اورشلیم آمده<sup>۲</sup> پرسیدند: «پادشاه نوزاد یهودیان کجاست؟ ما طلوع ستاره<sup>۱</sup> او را دیده و برای پرستش او آمده‌ایم.»<sup>۳</sup> وقتی هیروдіس پادشاه این را شنید، بسیار پریشان شد و تمام مردم اورشلیم نیز به تشویش افتادند.<sup>۴</sup> او جلسه‌ای با شرکت سران کاهنان و علمای دین قوم یهود تشکیل داد و درباره<sup>۵</sup> محل تولد مسیح وعده شده از ایشان پرسید. آن‌ها جواب دادند: «در بیت‌لحم یهودیه، زیرا در نوشته‌های انبیا چنین آمده است:

<sup>۶</sup> ای بیت‌لحم، در سرزمین یهودیه، تو به هیچ وجه از دیگر فرمانروایان یهودا کمتر نیستی، زیرا از تو پیشوایی ظهور خواهد کرد که قوم من اسرائیل را رهبری خواهد نمود.»

<sup>۷</sup> آنگاه هیروдіس از ستاره‌شناسان خواست بطور خصوصی با او ملاقات کنند و به این ترتیب از وقت دقیق ظهور ستاره آگاه شد.<sup>۸</sup> و بعد از آن آن‌ها را به بیت‌لحم فرستاده گفت: «بروید و با دقت به دنبال آن کودک بگردید و همین که او را یافتید به من خبر دهید تا من هم بیایم و او را پرستش نمایم.»<sup>۹</sup> آن‌ها بنا به فرمان پادشاه حرکت کردند و ستاره‌ای که طلوعش را دیده بودند پیشاپیش آنها می‌رفت تا در بالای مکانی که کودک در آن بود توقف کرد.<sup>۱۰</sup> وقتی ستاره را دیدند، بی‌نهایت خوشحال شدند.<sup>۱۱</sup> پس به آن خانه داخل شدند و کودک را با مادرش مریم دیده و به روی در افتاده او را پرستش کردند. آنگاه صندوق‌های خود را باز کردند و هدایایی شامل طلا و کُنْدُر و مُر به او تقدیم نمودند.<sup>۱۲</sup> چون در عالم خواب به آنها گفته شد، که به نزد هیروдіس باز نگردند، از راهی دیگر به وطن خود برگشتند.

## فرار به مصر

<sup>۱۳</sup> پس از رفتن آنها فرشته<sup>۱۴</sup> خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده گفت: «برخیز، کودک و مادرش را بگیر و به مصر فرار کن و تا وقتی که به تو می‌گویم در آنجا بمان، زیرا هیروдіس می‌خواهد کودک را پیدا کند و به قتل برساند.»<sup>۱۴</sup> پس یوسف برخاست و مادر و طفل را گرفته در همان شب عازم مصر شد.<sup>۱۵</sup> و تا وقت مرگ هیروдіس در آنجا ماند و به این وسیله سخنی که خداوند به زبان نبی فرموده بود، تمام شد که: «پسر خود را از مصر فرا خواندم.»

## قتل عام اطفال

<sup>۱۶</sup> وقتی هیروдіس متوجه شد که ستاره شناسان او را فریب داده‌اند بسیار غضبناک شد و فرمان قتل عام پسران دو ساله و کمتر را در بیت لحم و تمام اطراف آن مطابق تاریخی که از ستاره شناسان جويا شده بود صادر کرد.<sup>۱۷</sup> به این ترتیب کلماتی که به وسیله ارمیای پیامبر بیان شده بود به حقیقت پیوست:

<sup>۱۸</sup> «صدایی در رامه به گوش رسید. صدای گریه و ماتم بزرگ. راحیل برای فرزندان خود گریه می‌کرد و تسلی نمی‌پذیرفت زیرا آنها از بین رفته‌اند.»

<sup>۱۹</sup> پس از مرگ هیروдіس، فرشته خداوند در مصر در عالم خواب به یوسف ظاهر شده <sup>۲۰</sup> به او گفت: «برخیز و کودک و مادرش را بگیر و به سرزمین اسرائیل روانه شو زیرا آن کسانی که قصد جان کودک را داشتند مرده‌اند.» <sup>۲۱</sup> پس او برخاسته کودک و مادرش را گرفت و به سرزمین اسرائیل برگشت. <sup>۲۲</sup> ولی وقتی شنید که آرکلائوس به جای پدر خود هیروдіس در یهودیه به فرمانروائی رسیده است، ترسید که به آنجا برود و چون در خواب به او وحی رسید، به سرزمین جلیل رفت <sup>۲۳</sup> و در آنجا در شهری به نام ناصره ساکن شد. بدین طریق پیشگوئی پیغمبران که گفته بودند: «او ناصری خوانده خواهد شد» تمام شد.

### موعظه یحییای تعمیددهنده

(همچنین در مرقس ۱: ۱-۸؛ لوقا ۱: ۳-۱۸ و یوحنا ۱: ۱۹-۲۸)

<sup>۳</sup> در آن زمان یحییای تعمیددهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و تعلیم داده می‌گفت: <sup>۲</sup> «توبه کنید زیرا پادشاهی آسمانی نزدیک است.» <sup>۳</sup> یحیی همان کسی است که اشعیای نبی درباره او می‌گوید:

«مردی در بیابان فریاد می‌زند: راه را برای خداوند آماده سازید و مسیر او را هموار سازید.»

<sup>۴</sup> لباس یحیی از پشم شتر بود و کمربندی چرمی به کمر داشت و خوراکش ملخ و عسل صحرايي بود. <sup>۵</sup> مردم از اورشلیم و تمام یهودیه و نواحی دریای اُردن پیش او می‌آمدند <sup>۶</sup> و به گناهان خود اعتراف می‌کردند و به دست او در دریای اُردن تعمید می‌گرفتند.

<sup>۷</sup> وقتی یحیی دید بسیاری از پیروان فرقه‌های فریسی و صدوقی برای تعمید آمده‌اند به آنها گفت: «ای مارها چه کسی شما را آگاه کرد تا از غضب آینده بگریزید؟» <sup>۸</sup> پس اعمالی را که شایسته توبه باشد انجام دهید. <sup>۹</sup> در این فکر نباشید که پدری مانند ابراهیم دارید. بدانید که خدا قادر است از این سنگ‌ها برای ابراهیم فرزندان بیافریند. <sup>۱۰</sup> اکنون تیشه بر ریشه درختان گذاشته شده و هر درختی که میوه خوب به بار نیاورد بریده و در آتش افکنده خواهد شد. <sup>۱۱</sup> من شما را در آب تعمید می‌دهم و این تعمید نشانه توبه شماست ولی کسی که بعد از من می‌آید از من تواناتر است و من لایق آن نیستم که حتی نعلین او را بردارم. او شما را با روح القدس و آتش تعمید خواهد داد. <sup>۱۲</sup> او شاخی خود را در دست گرفته و خرمن خود را پاک خواهد کرد. گندم را در انبار جمع می‌کند، ولی گاه را در آتش خاموش نشدنی خواهد سوزانید.»

### تعمید عیسی

(همچنین در مرقس ۱: ۹-۱۱ و لوقا ۳: ۲۱-۲۲)

<sup>۱۳</sup> در آن وقت عیسی از جلیل به دریای اُردن پیش یحیی آمد تا به دست او تعمید گیرد. <sup>۱۴</sup> یحیی کوشش کرد عیسی از این کار بگذرد و گفت: «آیا تو پیش من می‌آئی؟ من احتیاج دارم به دست تو تعمید بگیرم.» <sup>۱۵</sup> عیسی در جواب گفت: «بگذار فعلاً اینطور باشد، زیرا به این وسیله احکام شریعت را به جا خواهیم آورد.» پس یحیی قبول کرد. <sup>۱۶</sup> عیسی پس از تعمید، فوراً از آب بیرون آمد. آنگاه آسمان باز شد و او روح خدا را دید که مانند کبوتری نازل شده به سوی او می‌آید. <sup>۱۷</sup> و صدایی از آسمان شنیده شد که می‌گفت: «این است پسر عزیز من که از او خوش هستم.»

## آزمایش‌های سه‌گانه

(همچنین در مرقس ۱: ۱۲-۱۳ و لوقا ۴: ۱-۱۳)

**۴** آنگاه روح خدا عیسی را به بیابان بُرد تا شیطان او را در مقابل وسوسه‌ها امتحان کند.<sup>۲</sup> عیسی چهل شبانه روز، روزه گرفت و آخر گرسنه شد.<sup>۳</sup> در آن وقت وسوسه کننده به او نزدیک شده گفت: «اگر تو پسر خدا هستی بگو این سنگ‌ها نان بشود.»<sup>۴</sup> عیسی در جواب گفت: «نوشته شده است: زندگی انسان فقط بسته به نان نیست، بلکه به هر کلمه‌ای که خدا می‌فرماید.»<sup>۵</sup> آنگاه شیطان او را به بیت‌المقدس برده بر روی بام عبادتگاه، قرار داد<sup>۶</sup> و به او گفت: «اگر تو پسر خدا هستی خود را از اینجا به پایین بینداز زیرا نوشته شده است: او به فرشتگان خود فرمان خواهد داد و آنها تو را بر روی دست خواهند برد مبادا پایت به سنگی بخورد.»<sup>۷</sup> عیسی جواب داد: «همچنین نوشته شده است: خداوند، خدای خود را امتحان نکن.»<sup>۸</sup> بار دیگر شیطان او را بر بالای کوه بسیار بلندی برد و تمامی ممالک جهان و شکوه و جلال آن‌ها را به او نشان داد<sup>۹</sup> و گفت: «اگر پیش من سجده کنی و مرا پرستی، همهٔ اینها را به تو خواهم داد.»<sup>۱۰</sup> عیسی به او فرمود: «دور شو، ای شیطان، نوشته شده است: باید خداوند، خدای خود را پرستی و فقط او را خدمت نمایی.»<sup>۱۱</sup> آنگاه شیطان عیسی را ترک نمود و فرشتگان آمده او را خدمت کردند.

## شروع کار عیسی در جلیل

(همچنین در مرقس ۱: ۱۴-۱۵ و لوقا ۴: ۱۴-۱۵)

**۱۲** وقتی عیسی شنید که یحیی توقیف شده است به ولایت جلیل رفت.<sup>۱۳</sup> ولی در شهر ناصره نماند، بلکه به کپرناحوم که در کنار بحیره جلیل و در ناحیه زبولون و نفتالی واقع است رفت و در آنجا پایید.<sup>۱۴</sup> و به این صورت سخنان اشعیای نبی تمام شد که می‌فرماید:  
**۱۵** «زبولون و نفتالی، سرزمین‌هایی که طرف بحیره و آن سوی اُردن هستند. جلیل در قسمت بیگانگان.<sup>۱۶</sup> قومی که در تاریکی به سر می‌برند نور عظیمی خواهند دید و بر آن‌های که در سایهٔ مرگ ساکنند نوری خواهد درخشید.»  
**۱۷** عیسی از آن روز به اعلام پیام خود پرداخت و گفت: «توبه کنید زیرا پادشاهی آسمانی نزدیک است.»

## دعوت چهار ماهیگیر

(همچنین در مرقس ۱: ۱۶-۲۰ و لوقا ۵: ۱-۱۱)

**۱۸** وقتی عیسی در لب بحیرهٔ جلیل قدم می‌زد دو برادر یعنی شمعون ملقب به پطرس و برادرش اندریاس را دید که تور به دریا می‌انداختند زیرا آن‌ها ماهیگیر بودند.<sup>۱۹</sup> عیسی به ایشان فرمود: «دنبال من بیایید تا شما را صیاد مردم بسازم.»<sup>۲۰</sup> آن دو نفر فوراً تورهای خود را گذاشته به دنبال او رفتند.  
**۲۱** عیسی از آنجا قدری پیشتر رفت و دو برادر دیگر یعنی یعقوب پسر زبیدی و برادرش یوحنا را دید که با پدر خود زبیدی در کشتی نشسته مشغول آماده کردن تورهای خود بودند. عیسی آن‌ها را پیش خود خواست<sup>۲۲</sup> و آن‌ها فوراً کشتی و پدر خود را ترک کرده به دنبال او رفتند.

## تعالیم و خدمات عیسی

(همچنین در لوقا ۶: ۱۷ - ۱۹)

<sup>۲۳</sup> عیسی در تمام جلیل می‌گشت، در کنیسه‌های آن‌ها تعلیم می‌داد و مژده پادشاهی خدا را اعلام می‌کرد و بیماری‌ها و ناخوشی‌های مردم را شفا می‌بخشید. <sup>۲۴</sup> او در تمام سوریه شهرت یافت و تمام کسانی را که به انواع امراض و دردها مبتلا بودند و دیوانگان و میرگی‌داران و شلان را نزد او می‌آوردند و او آنها را شفا می‌بخشید. <sup>۲۵</sup> جمعیت زیادی نیز از جلیل و دکاپولس، از اورشلیم و یهودیه و از آن سوی اُردن به دنبال او روانه شدند.

## موعظه سر کوه

<sup>۱</sup> وقتی عیسی جمعیت زیادی را دید، به بالای کوهی رفت و در آنجا نشست و شاگردانش به نزد او آمدند <sup>۲</sup> و او دهان خود را باز کرده به آنها چنین تعلیم داد:

## خوشبختی واقعی

(همچنین در لوقا ۶: ۲۰ - ۲۳)

<sup>۳</sup> «خوشا بحال کسانی که از فقر روحانی خود آگاهند، زیرا پادشاهی آسمانی از ایشان است.

<sup>۴</sup> خوشا بحال ماتم‌زدگان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت.

<sup>۵</sup> خوشا بحال فروتنان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد.

<sup>۶</sup> خوشا بحال کسانی که گرسنه و تشنه عدالت هستند، زیرا ایشان سیر خواهند شد.

<sup>۷</sup> خوشا بحال رحم‌کنندگان، زیرا ایشان رحمت خواهند یافت.

<sup>۸</sup> خوشا بحال پاک‌دلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید.

<sup>۹</sup> خوشا بحال صلح‌کنندگان، زیرا ایشان فرزندان خدا خوانده خواهند شد.

<sup>۱۰</sup> خوشا بحال کسانی که در راه عدالت جفا می‌بینند، زیرا پادشاهی آسمانی از ایشان است.

<sup>۱۱</sup> خوش حال باشید اگر به خاطر من شما را خوار می‌سازند و جفا می‌رسانند و به ناحق هرگونه تهمت به شما می‌زنند. <sup>۱۲</sup> خوشحال باشید و بسیار خوشی کنید، زیرا اجر شما در آسمان بزرگ است، چون همینطور به انبیای پیش از شما نیز جفا می‌رسانیدند.

## نمک و نور

(همچنین در مرقس ۹: ۵۰ و لوقا ۱۴: ۳۴ - ۳۵)

<sup>۱۳</sup> شما نمک دنیا هستید ولی هرگاه نمک مزه خود را از دست بدهد، چگونه می‌توان آن را بار دیگر نمکین ساخت؟ دیگر مصرفی ندارد، جز آنکه بیرون ریخته پایمال مردم شود.

<sup>۱۴</sup> شما نور دنیا هستید. نمی‌توان شهری را که بر کوهی ساخته شده است، پنهان کرد. <sup>۱۵</sup> هیچ کس چراغ روشن نمی‌کند که آن را زیر سرپوش بگذارد، بلکه آن را بر چراغ‌دان قرار می‌دهد تا به تمام ساکنان خانه نور دهد. <sup>۱۶</sup> پس بگذارید نور شما همینطور در برابر مردم بدرخشد تا کارهای نیک شما را ببینند و پدر آسمانی شما را تمجید نمایند.

## شریعت

<sup>۱۷</sup> فکر نکنید که من آمده‌ام تا تورات و نوشته‌های انبیا را منسوخ و باطل نمایم. نیامده‌ام تا منسوخ کنم، بلکه تا آن‌ها را تمام کنم. <sup>۱۸</sup> بیقین بدانید که تا آسمان و زمین بر جای هستند، هیچ حرف و نقطه‌ای از تورات از بین نخواهد رفت تا همه آن تمام شود. <sup>۱۹</sup> پس هرگاه کسی حتی کوچکترین احکام شریعت را بشکند و به دیگران چنین تعلیم دهد در پادشاهی آسمانی پست‌ترین آدم شمرده خواهد شد. حال آنکه هر کس شریعت را اجرا کند و به دیگران نیز چنین تعلیم دهد، در پادشاهی آسمانی بزرگ خوانده خواهد شد. <sup>۲۰</sup> بدانید که تا عدالت شما از عدالت معلمان شریعت و پیروان فرقه فریسی بیشتر نباشد، به داخل پادشاهی آسمانی نخواهید شد.

## خشم و غضب

<sup>۲۱</sup> شنیده‌اید که در قدیم به مردم گفته شد: «قتل نکن و هر کس مرتکب قتل شود ملامت خواهد شد.» <sup>۲۲</sup> اما من به شما می‌گویم: هر کس نسبت به برادر خود عصبانی شود، ملامت خواهد شد و هر که برادر خود را «ابله» بخواند، به محکمه برده خواهد شد و اگر او را «احمق» بخواند مستوجب آتش جهنم خواهد بود. <sup>۲۳</sup> پس اگر هدیه خود را به قربانگاه ببری و در آنجا به خاطر بیاوری که برادرت از تو شکایتی دارد، <sup>۲۴</sup> هدیه خود را پیش قربانگاه بگذار و اول برو با برادر خود آشتی کن و آنگاه برگرد و هدیه خویش را تقدیم کن.

<sup>۲۵</sup> با مدعی خود وقتی که هنوز در راه محکمه هستی صلح نما مبادا آن مدعی تو را به دست قاضی بسپارد و قاضی تو را به دست عسکر بدهد و به زندان بیفتی. <sup>۲۶</sup> به راستی به شما می‌گویم تا پول آخر جیب خود را خرچ نکرده باشی، بیرون نخواهی آمد.

## زنا

<sup>۲۷</sup> شنیده‌اید که گفته شده است: «زنا نکن.» <sup>۲۸</sup> اما من به شما می‌گویم: هرگاه مردی از روی شهوت به زنی ببیند در دل خود با او زنا کرده است. <sup>۲۹</sup> پس اگر چشم راست تو باعث گمراهی تو می‌شود، آن را بکش و دورانداز؛ زیرا بهتر است که عضوی از بدن خود را از دست بدهی تا اینکه با تمام بدن به جهنم افکنده شوی. <sup>۳۰</sup> اگر دست راست تو را گمراه می‌سازد، آن را ببر و دور انداز؛ زیرا بهتر است که عضوی از بدن خود را از دست بدهی تا اینکه با تمام بدن به جهنم بیفتی.

## طلاق

(همچنین در متی ۱۹: ۹؛ مرقس ۱۰: ۱۱-۱۲ و لوقا ۱۶: ۱۸)

<sup>۳۱</sup> همچنین گفته شده است: «هر مردی که زن خود را طلاق دهد، باید طلاقنامه‌ای به او بدهد.» <sup>۳۲</sup> اما من به شما می‌گویم: هر کسی که زن خود را جز به علت زنا طلاق دهد، او را به زناکاری می‌کشاند و هر کس با چنین زنی ازدواج نماید، زنا می‌کند.

<sup>۳۳</sup> همچنین شنیده‌اید که در قدیم به مردم گفته شد: «قسم دروغ نخور و به هر سوگندی که به نام خداوند یاد کرده‌ای عمل نما.»<sup>۳۴</sup> اما من می‌گویم: به هیچ وجه قسم یاد نکن، نه به آسمان زیرا که عرش خدا است،<sup>۳۵</sup> نه به زمین زیرا که پای انداز اوست، نه به اورشلیم زیرا که شهر آن پادشاه بزرگ است<sup>۳۶</sup> و نه به سر خود، زیرا قادر نیستی مویی از آن را سیاه یا سفید کنی.<sup>۳۷</sup> پس سخن شما فقط بلی یا نه باشد. زیاده بر این از شیطان است.

### انتقام

(همچنین در لوقا ۶: ۲۹-۳۰)

<sup>۳۸</sup> شنیده‌اید که گفته شده است: «چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان.»<sup>۳۹</sup> اما من به شما می‌گویم: به کسی که به تو بدی می‌کند بدی نکن و اگر کسی بر گونه‌ی راست تو سیلی می‌زند، گونه‌ی دیگر خود را بطرف او بگردان.<sup>۴۰</sup> هرگاه کسی تو را برای گرفتن پیراهنت به محکمه بکشاند، کرتی خود را هم به او ببخش.<sup>۴۱</sup> هرگاه شخصی تو را به پیمودن یک کیلومتر راه مجبور نماید دو کیلومتر با او برو.<sup>۴۲</sup> به کسی که از تو چیزی می‌خواهد ببخش و از کسی که تقاضای قرض می‌کند، روی نگردان.

### مهربانی با دشمنان

(همچنین در لوقا ۶: ۲۷-۲۸ و ۳۲-۳۶)

<sup>۴۳</sup> شنیده‌اید که گفته شده است: «همسایه‌ی خود را دوست بدار و با دشمن خویش دشمنی کن.»<sup>۴۴</sup> اما من به شما می‌گویم: دشمنان خود را دوست بدارید و برای کسانی که به شما جفا می‌رسانند دعا کنید.<sup>۴۵</sup> به این وسیله شما فرزندان پدر آسمانی خود خواهید شد، چون آفتاب او بر بدن و نیکان یک قسم می‌تابد و باران او بر درستکاران و بدکاران یک قسم می‌بارد.<sup>۴۶</sup> اگر فقط کسانی را دوست بدارید که شما را دوست دارند، چه اجری دارید؟ مگر جزیه‌گیران و سودخواران همین کار را نمی‌کنند؟<sup>۴۷</sup> اگر فقط به دوستان خود سلام کنید چه کار فوق‌العاده‌ای کرده‌اید؟ مگر بی‌دینان همین کار را نمی‌کنند؟<sup>۴۸</sup> پس شما کامل باشید همانطور که پدر آسمانی شما کامل است.

### صدقه دادن

<sup>۴۹</sup> هوشیار باشید که کارهای نیک خود را برای جلب توجه مردم پیش چشم دیگران انجام ندهید زیرا اگر چنین کنید، هیچ اجری نزد پدر آسمانی خود ندارید.<sup>۵۰</sup> پس هرگاه صدقه می‌دهی آن را با دُهل و سُرنا اعلام نکن، چنانکه منافقان در کنیسه‌ها و سرکها می‌کنند تا مورد ستایش مردم قرار بگیرند. بی‌یقین بدانید که آنها اجر خود را یافته‌اند!<sup>۵۱</sup> و اما تو، هرگاه صدقه می‌دهی نگذار دست چپ تو از آنچه دست راست می‌کند آگاه شود.<sup>۵۲</sup> از صدقه دادن تو کسی باخبر نشود و پدری که هیچ چیز از نظر او پنهان نیست اجر تو را خواهد داد.

### دعا

(همچنین در لوقا ۱۱: ۲-۴)

<sup>۵</sup> وقتی دعا می‌کنید مانند منافقان نباشید. آنها دوست دارند در کنیسه‌ها و گوشه‌های سرکها بایستند و دعا بخوانند تا مردم آنها را ببینند. یقین بدانید که آن‌ها اجر خود را یافته‌اند! <sup>۶</sup> هرگاه تو دعا می‌کنی به اندرون خانه خود برو، در را ببند و در خلوت، در حضور پدر نادیده خود دعا کن و پدری که هیچ چیز از نظر او پنهان نیست اجر تو را خواهد داد. <sup>۷</sup> در وقت دعا مانند دیگران وردهای باطل را تکرار نکنید، آنها گمان می‌کنند با تکرار زیاد، دعای شان مستجاب می‌شود. <sup>۸</sup> پس مثل ایشان نباشید زیرا پدر شما احتیاجات شما را پیش از آنکه از او بخواهید می‌داند. <sup>۹</sup> پس شما اینطور دعا کنید: «ای پدر آسمانی ما، نام تو مقدس باد. <sup>۱۰</sup> پادشاهی تو بیاید. اراده تو همانطور که در آسمان اجرا می‌شود، در زمین نیز اجرا شود. <sup>۱۱</sup> نان روزانه ما را امروز به ما بده. <sup>۱۲</sup> خطایای ما را ببخش، چنانکه ما نیز کسانی را که به ما خطا کرده‌اند می‌بخشیم. <sup>۱۳</sup> ما را از وسوسه‌ها دور نگاه‌دار و از شریر رهایی ده، زیرا پادشاهی و قدرت و جلال تا ابدالآباد از تو است. آمین.»

<sup>۱۴</sup> چون اگر شما خطایای دیگران را ببخشید پدر آسمانی شما نیز شما را خواهد بخشید. <sup>۱۵</sup> اما اگر شما مردم را ببخشید پدر آسمانی شما نیز خطایای شما را نخواهد بخشید.

## روزه

<sup>۱۶</sup> وقتی روزه می‌گیرید مانند منافقان، خود را افسرده نشان ندهید. آنها چهره‌های خود را تغییر می‌دهند تا روزه‌دار بودن خود را به رخ دیگران بکشند. یقین بدانید که آن‌ها اجر خود را یافته‌اند! <sup>۱۷</sup> اما تو وقتی روزه می‌گیری، سرت را چرب کن و صورت خود را بشوی <sup>۱۸</sup> تا مردم از روزه تو با خبر نشوند، بلکه فقط پدر تو که در نهان است آن را بداند و پدری که هیچ چیز از نظر او پنهان نیست اجر تو را خواهد داد.

## گنج آسمانی

(همچنین در لوقا ۱۲: ۴۳-۴۴)

<sup>۱۹</sup> گنج‌های خود را بر روی زمین، جایی که گویه و زنگ به آن زیان می‌رساند و دزدان نقب‌زده آن را می‌دزدند، ذخیره نکنید. <sup>۲۰</sup> بلکه گنج‌های خود را در عالم بالا، یعنی در جایی که گویه و زنگ به آن آسیبی نمی‌رسانند و دزدان نقب نمی‌زنند و آن را نمی‌دزدند، ذخیره کنید. <sup>۲۱</sup> زیرا هر جا گنج تو است، دل تو نیز در آنجا خواهد بود.

## چراغ بدن

(همچنین در لوقا ۱۱: ۳۴-۳۶)

<sup>۲۲</sup> چراغ بدن، چشم است. اگر چشم تو سالم باشد، تمام وجودت روشن است <sup>۲۳</sup> اما اگر چشم تو سالم نباشد تمام وجودت در تاریکی خواهد بود. پس اگر آن نوری که در تو است ظلمت باشد، آن چه ظلمت بزرگی خواهد بود!

## خدا و دارایی

(همچنین در لوقا ۱۶: ۱۳ و ۱۲: ۲۲-۳۱)

<sup>۲۴</sup> هیچ کس نمی‌تواند بنده دو ارباب باشد چون یا از اولی بدش می‌آید و دومی را دوست دارد و یا به اولی ارادت پیدا می‌کند و دومی را حقیر می‌شمارد. شما نمی‌توانید هم بنده خدا باشید و هم در بند مال.

<sup>۲۵</sup> بنابراین به شما می‌گویم: برای زندگی خود تشویش نکنید، که چه بخورید و یا چه بنوشید و نه برای بدن خود که چه بپوشید، زیرا زندگی از غذا و بدن از لباس مهمتر است. <sup>۲۶</sup> پرندگان را ببینید: آن‌ها نه می‌کارند، نه درو می‌کنند و نه در انبارها ذخیره می‌کنند، ولی پدر آسمانی شما روزی آن‌ها را می‌دهد. مگر ارزش شما به مراتب از آن‌ها بیشتر نیست؟ <sup>۲۷</sup> کدام یک از شما می‌تواند با نگرانی ساعتی به عمر خود بیافزاید؟

<sup>۲۸</sup> چرا برای لباس تشویش می‌کنید؟ سوسن‌های صحرا را ببینید چگونه نمو می‌کنند، آن‌ها نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند. <sup>۲۹</sup> ولی بدانید که حتی سلیمان هم با آن همه حشمت و جلال مثل یکی از آن‌ها آراسته نشد. <sup>۳۰</sup> پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا به تنور ریخته می‌شود این طور می‌آراید، آیا شما را، ای کم‌ایمانان، به مراتب بهتر نخواهد پوشانید! <sup>۳۱</sup> پس پریشان نباشید و نگویید: «چه بخوریم؟»، «چه بنوشیم؟» و یا «چه بپوشیم؟» <sup>۳۲</sup> تمام ملت‌های دنیا برای به‌دست آوردن این چیزها تلاش می‌کنند، اما پدر آسمانی شما می‌داند که شما به همه این چیزها احتیاج دارید. <sup>۳۳</sup> اول پادشاهی خدا و عدالت او را بطلبید، و همه این چیزها نیز به شما داده خواهد شد. <sup>۳۴</sup> پس نگران فردا نباشید، نگرانی فردا برای فرداست و بدی امروز برای امروز کافی است.

## قضاوت درباره دیگران

(همچنین در لوقا ۶: ۳۷-۳۸ و ۴۱-۴۲)

**۷** <sup>۱</sup> دیگران را بد نگویند تا شما را بد نگویند. <sup>۲</sup> همانطور که شما دیگران را ملامت می‌کنید خودتان نیز ملامت خواهید شد. با هر پیمان‌ای که به دیگران بدهید، با همان پیمان‌ه عوض خواهید گرفت. <sup>۳</sup> چرا پَرَکاهی را که در چشم برادرت هست می‌بینی، ولی در فکر چوب بزرگی که در چشم خود داری نیستی؟ <sup>۴</sup> یا چگونه جرأت می‌کنی به برادر خود بگویی: «اجازه بده پَرَکاه را از چشمت بیرون آورم» حال آنکه خودت چوب بزرگی در چشم داری. <sup>۵</sup> ای منافق، اول آن چوب بزرگ را از چشم خود بیرون بیاور و آنگاه درست خواهی دید که پَرَکاه را از چشم برادرت بیرون بیاوری.

<sup>۶</sup> آنچه مقدس است به سگان ندهید و مرواریدهای خود را پیش خوک‌ها نریزید. مبادا آن‌ها را زیر پا لگدمال کنند و برگشته شما را بدرند.

## خواستن، جستجو کردن و کوبیدن

(همچنین در لوقا ۱۱: ۹-۱۳)

<sup>۷</sup> بخواهید، به شما داده خواهد شد. بجوید، پیدا خواهید کرد. بگویید، در به روی تان باز خواهد شد. <sup>۸</sup> چون هرکه بخواهد به دست می‌آورد و هرکه بجوید پیدا می‌کند و هرکه بگوید، در برویش باز می‌شود. <sup>۹</sup> آیا کسی در میان شما هست که وقتی پسرش از او نان بخواهد، سنگی به او بدهد؟ <sup>۱۰</sup> و یا وقتی ماهی می‌خواهد ماری در دستش بگذارد؟ <sup>۱۱</sup> پس اگر شما که انسان‌های گناهکاری هستید، می‌دانید چگونه باید چیزهای خوب را به فرزندان خود بدهید، چقدر بیشتر پدر آسمانی شما چیزهای نیکو را به آن‌های که از او تقاضا می‌کنند عطا خواهد فرمود!

<sup>۱۲</sup> با دیگران همانطور رفتار کنید که می‌خواهید آن‌ها با شما رفتار کنند. این است خلاصه تورات و نوشته‌های انبیا.

<sup>۱۳</sup> از دروازه تنگ داخل شوید، زیرا دروازه‌ای که بزرگ و راهی که وسیع است به هلاکت منتهی می‌شود و کسانی که این راه را می‌پیمایند، بسیارند.<sup>۱۴</sup> اما دروازه‌ای که به زندگی منتهی می‌شود تنگ و راهش مشکل است و یابندگان آن هم، کم هستند.

## درخت و میوه آن

(همچنین در لوقا ۶: ۴۳-۴۴)

<sup>۱۵</sup> از انبیای دروغین احتیاط کنید که در لباس میش به نزد شما می‌آیند، ولی در باطن گرگان درنده‌اند.<sup>۱۶</sup> آنها را از اعمال شان خواهید شناخت. آیا می‌توان از بوته خار انگور و از خاربن انجیر چید؟<sup>۱۷</sup> همینطور درخت خوب میوه نیکو ببار می‌آورد و درخت بد میوه بد.<sup>۱۸</sup> درخت نیکو نمی‌تواند میوه بد ببار آورد و نه درخت بد میوه نیکو.<sup>۱۹</sup> درختی که میوه خوب ببار نیآورد آن را می‌برند و در آتش می‌اندازند.<sup>۲۰</sup> بنابر این شما آن‌ها را از میوه‌های شان خواهید شناخت.

## شما را نمی‌شناسم

(همچنین در لوقا ۱۳: ۲۵-۲۷)

<sup>۲۱</sup> نه هرکس که مرا «خداوندا، خداوندا» خطاب کند داخل پادشاهی آسمانی می‌شود، بلکه کسی که اراده پدر آسمانی مرا به انجام برساند.<sup>۲۲</sup> وقتی آن روز برسد بسیاری به من خواهند گفت: «خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوت نکردیم و به نام تو سخن نگفتیم؟ آیا با ذکر نام تو ارواح ناپاک را بیرون نراندیم؟ و به نام تو معجزات بسیار نکردیم؟»<sup>۲۳</sup> آنگاه واضحاً به آنها خواهم گفت: «من هرگز شما را نمی‌شناسم. از من دور شوید، ای بدکاران.»

## دو خانه

(همچنین در لوقا ۶: ۴۷-۴۹)

<sup>۲۴</sup> پس کسی که سخنان مرا می‌شنود و به آن‌ها عمل می‌کند، مانند شخص دانایی است که خانه خود را بر سنگ ساخت.<sup>۲۵</sup> باران بارید، سیل جاری شد و باد وزیده بر آن خانه زورآوردگرید، اما آن خانه خراب نشد زیرا تهداب آن بر روی سنگ بود.<sup>۲۶</sup> اما هر که سخنان مرا بشنود و به آن‌ها عمل نکند مانند شخص نادانی است که خانه خود را بر روی ریگ ساخت.<sup>۲۷</sup> باران بارید، سیل جاری شد و باد وزیده به آن خانه زورآوردگرید و آن خانه ویران شد و چه خرابی بزرگی بود!

<sup>۲۸</sup> وقتی عیسی این سخنان را به پایان رسانید مردم از تعالیم او حیران شدند<sup>۲۹</sup> زیرا او بر خلاف روش علمای دین، با اختیار و قدرت به آنها تعلیم می‌داد.

## شفای جذامی

(همچنین در مرقس ۱: ۴۰-۴۵ و لوقا ۵: ۱۲-۱۶)

<sup>۱</sup> وقتی عیسی از کوه پایین آمد جمعیت زیادی پشت سر او حرکت کرد.<sup>۲</sup> در این هنگام یک نفر جذامی به او نزدیک شد و پیش

او به خاک افتاده گفت: ای آقا، اگر بخواهی می‌توانی مرا پاک سازی.<sup>۳</sup> عیسی دست خود را دراز کرده او را لمس نمود و گفت: «البته می‌خواهم، پاک شو» و فوراً آن مرد از جذام خود شفا یافت.<sup>۴</sup> آنگاه عیسی به او فرمود: «احتیاط کن که چیزی به کسی نگویی، بلکه برو و خودت را به کاهن نشان بده و به خاطر شفای خود هدیه‌ای را که موسی مقرر کرده است تقدیم کن تا آن‌ها شفای تو را تصدیق نمایند.»

## شفای خادم یک صاحب منصب رومی

(همچنین در لوقا ۷:۱-۱۰)

<sup>۵</sup> در آن وقت که عیسی به کپرناحوم داخل می‌شد، یک صاحب منصب رومی پیش آمد و با زاری به او گفت: «ای آقا، غلام من کرخ در خانه افتاده است و سخت درد می‌کشد.» عیسی فرمود: «من می‌آیم و او را شفا می‌دهم.»<sup>۸</sup> اما آن صاحب منصب در جواب گفت: «ای آقا، من لایق آن نیستم که تو به زیر سقف خانه من بیایی. فقط امر کن و غلام من شفا خواهد یافت.»<sup>۹</sup> چون خود من یک مأمور هستم و عساکر هم زیر دست خویش دارم. وقتی به یکی می‌گویم «برو» می‌رود و به دیگری می‌گویم «بیا» می‌آید و وقتی به نوکر خود می‌گویم: «این کار را بکن» می‌کند.<sup>۱۰</sup> عیسی از شنیدن این سخنان تعجب کرد و به مرد می‌گوید که به دنبال او آمده بودند فرمود: «به شما می‌گویم که من چنین ایمانی در میان قوم اسرائیل هم ندیده‌ام.<sup>۱۱</sup> بدانید که بسیاری از مشرق و مغرب آمده با ابراهیم و اسحاق و یعقوب در پادشاهی آسمانی بر سر یک دسترخوان خواهند نشست<sup>۱۲</sup> اما کسانی که برای این پادشاهی تولد یافتند به بیرون در ظلمت، جایی که گریه و دندان بر هم ساییدن است، افکنده خواهند شد.»<sup>۱۳</sup> سپس عیسی به آن صاحب منصب گفت: «برو، مطابق ایمانت به تو داده شود.» در همان لحظه غلام او شفا یافت.

## شفای بیماران

(همچنین در مرقس ۱:۲۹-۳۴ و لوقا ۴:۳۸-۴۱)

<sup>۱۴</sup> وقتی عیسی به خانه پترُس رفت، خشوی پترُس را دید که در بستر خوابیده است و تب دارد.<sup>۱۵</sup> عیسی دست او را لمس کرد. تب او قطع شد و برخاسته به پذیرایی عیسی پرداخت.<sup>۱۶</sup> همینکه غروب شد، بسیاری از دیوانگان را نزد او آوردند و او با گفتن یک کلمه ارواح ناپاک را بیرون می‌کرد و تمام بیماران را شفا می‌داد<sup>۱۷</sup> تا پیشگویی اشعیای نبی تمام شود که گفته بود:

«او ضعف‌های ما را برداشت

و مرض‌های ما را از ما دور ساخت.»

## پیروی از مسیح

(همچنین در لوقا ۹:۵۷-۶۲)

<sup>۱۸</sup> عیسی جمعیتی را که به دورش جمع شده بودند دید و به شاگردان خود امر کرد که به طرف دیگر بحیره بروند.<sup>۱۹</sup> یکی از علمای دین یهود پیش آمده گفت: «ای استاد، هر جا که بروی به دنبال تو می‌آیم.»<sup>۲۰</sup> عیسی در جواب گفت: «روباهان برای خود لانه و پرندگان برای خود آشیانه دارند، اما پسر انسان جایی ندارد که در آن بیارامد.»<sup>۲۱</sup> یکی دیگر از پیروان او به او گفت: «ای آقا، اجازه بده اول بروم و پدرم را به خاک بسپارم.»<sup>۲۲</sup> عیسی جواب داد: «به دنبال من بیا و بگذار مردگان، مردگان خود را دفن کنند.»

## آرام ساختن بحیره طوفانی

(همچنین در مرقس ۴: ۳۵-۴۱ و لوقا ۸: ۲۲-۲۵)

<sup>۲۳</sup> عیسی سوار کشتی شد و شاگردانش هم با او حرکت کردند. <sup>۲۴</sup> ناگهان طوفانی در بحیره برخاست بطوری که امواج، کشتی را پُر می‌ساخت، ولی عیسی در خواب بود. <sup>۲۵</sup> پس شاگردان آمده او را بیدار کردند و با فریاد گفتند: «ای خداوند، ما را نجات بده، ما هلاک می‌شویم.» <sup>۲۶</sup> عیسی گفت: «ای کم ایمانان، چرا اینقدر می‌ترسید؟» و سپس برخاسته با تندی به باد و بحیره فرمان داد و بحیره کاملاً آرام شد. <sup>۲۷</sup> شاگردان از آنچه واقع شد حیران شده گفتند: «این چگونه شخصی است که باد و بحیره هم از او اطاعت می‌کنند؟»

## شفای دو دیوانه

(همچنین در مرقس ۵: ۱-۲۰ و لوقا ۸: ۲۶-۳۹)

<sup>۲۸</sup> هنگامی که عیسی به آن طرف بحیره به سرزمین جدریان رسید دو دیوانه از میان قبرها بیرون آمده با او روبرو شدند. آن‌ها آنقدر خطرناک بودند، که هیچکس جرأت نداشت از آنجا عبور کند. <sup>۲۹</sup> آن دو نفر با فریاد گفتند: «ای پسر خدا، با ما چه کار داری؟ آیا به اینجا آمده‌ای تا ما را پیش از وقت عذاب دهی؟» <sup>۳۰</sup> قدری دورتر از آن محل، یک گله بزرگ خوک مشغول چریدن بود <sup>۳۱</sup> و ارواح ناپاک از عیسی خواهش کرده گفتند: «اگر می‌خواهی ما را بیرون برانی، ما را به داخل آن گله خوک بفرست.» <sup>۳۲</sup> عیسی فرمود: «بروید» پس آن‌ها بیرون آمده به داخل خوک‌ها رفتند. تمام آن گله از بالای تپه به بحیره هجوم بردند و در آب هلاک شدند.

<sup>۳۳</sup> خوک‌بانان پا به فرار گذاشته به شهر رفتند و تمام داستان و ماجرای دیوانگان را برای مردم نقل کردند. <sup>۳۴</sup> در نتیجه تمام مردم شهر برای دیدن عیسی بیرون آمدند و وقتی او را دیدند از او تقاضا کردند که آن ناحیه را ترک نماید.

## شفای یک شل

(همچنین در مرقس ۲: ۱-۱۲ و لوقا ۵: ۱۷-۲۶)

<sup>۱</sup> <sup>۹</sup> عیسی سوار کشتی شد و از بحیره گذشته به شهر خود آمد. <sup>۲</sup> در این وقت چند نفر یک شل را که در بستر خوابیده بود پیش او آوردند. عیسی ایمان آنها را دیده به آن مرد گفت: «پسرم، خاطر جمع باش، گناہانت آمرزیده شد.» <sup>۳</sup> فوراً بعضی از علمای دین یهود پیش خود گفتند «این مرد سخنان کفرآمیز می‌گوید.» <sup>۴</sup> عیسی به افکار آنها پی برده گفت: «چرا این افکار پلید را در دل خود می‌پرورانید؟ <sup>۵</sup> آیا گفتن «گناہانت آمرزیده شد» آسانتر است یا گفتن «برخیز و راه برو»؟ <sup>۶</sup> اما حالا ثابت خواهم کرد که پسر انسان بر روی زمین حق آمرزیدن گناہان را دارد.» سپس به آن شل گفت: «برخیز، بستر خود را بردار و به خانه‌ات برو.» <sup>۷</sup> آن مرد برخاست و به خانه خود رفت. <sup>۸</sup> مردم از دیدن این واقعه بسیار تعجب کردند و خدا را به خاطر عطای چنین قدرتی به انسان شکر نمودند.

## دعوت متی

(همچنین در مرقس ۲: ۱۳-۱۷ و لوقا ۵: ۲۷-۳۲)

<sup>۹</sup> عیسی از آنجا گذشت و در بین راه مردی را به نام متی دید که در محل وصول مالیه نشسته بود. عیسی به او گفت: «به دنبال من بیا.» متی برخاسته به دنبال او رفت. <sup>۱۰</sup> هنگامی که عیسی در خانه او بر سر دسترخوان نشسته بود بسیاری از خطاکاران و جزیه‌گیران و

اشخاص دیگر آمدند و با عیسی و شاگردانش سر یک دسترخوان نشستند.<sup>۱۱</sup> فریسی ها این را دیده به شاگردان عیسی گفتند: «چرا استاد شما با جزیه‌گیران، سودخواران و خطاکاران غذا می‌خورد؟»<sup>۱۲</sup> عیسی سخن آنها را شنیده گفت: «بیماران به طبیب احتیاج دارند، نه تندرستان.»<sup>۱۳</sup> بروید و معنی این کلام را بفهمید: «من رحمت می‌خواهم نه قربانی» زیرا من نیامدم تا پرهیزکاران را دعوت کنم بلکه گناهکاران را.»

## سؤال دربارهٔ روزه

(همچنین در مرقس ۲: ۱۸-۲۲ و لوقا ۵: ۳۳-۳۹)

<sup>۱۴</sup> شاگردان یحیی نزد عیسی آمده پرسیدند: «چرا ما و فریسی ها روزه می‌گیریم ولی شاگردان تو روزه نمی‌گیرند؟»<sup>۱۵</sup> عیسی در جواب گفت: «آیا انتظار دارید دوستان داماد در حالی که داماد با ایشان است ماتم کنند؟ زمانی می‌آید که داماد از ایشان گرفته می‌شود، در آن روزها روزه خواهند گرفت.»

<sup>۱۶</sup> هیچ کس لباس کهنه را با پارچهٔ نو پینه نمی‌کند، زیرا در این صورت آن پینه از لباس جدا می‌گردد و پارگی بدتری ایجاد می‌کند.  
<sup>۱۷</sup> شراب تازه را نیز در مَشک کهنه نمی‌ریزند. اگر بریزند مَشک‌ها پاره می‌شود، شراب بیرون می‌ریزد و مَشک‌ها از بین می‌رود. شراب تازه را در مَشک‌های نو می‌ریزند تا هم شراب و هم مَشک سالم بماند.»

## زنده کردن یک دختر و شفای یک زن

(همچنین در مرقس ۵: ۲۱-۴۳ و لوقا ۸: ۴۰-۵۶)

<sup>۱۸</sup> عیسی هنوز سخن می‌گفت که سرپرست یکی از کنیسه‌ها به نزد او آمد و روی به خاک افتاده گفت: «دختر من همین الان مُرد، ولی می‌دانم اگر تو بیایی و بر او دست بگذاری او زنده خواهد شد.»<sup>۱۹</sup> عیسی برخاسته و با او رفت و شاگردانش نیز به دنبال او حرکت کردند.<sup>۲۰</sup> در این وقت زنی که مدت دوازده سال به خونریزی مبتلا بود از پشت سر عیسی آمد و دامن لباس او را لمس کرد،<sup>۲۱</sup> زیرا پیش خود می‌گفت: «اگر فقط بتوانم لباسش را لمس کنم شفا خواهم یافت.»<sup>۲۲</sup> عیسی برگشت و او را دیده فرمود: «دخترم، خاطر جمع باش. ایمان تو، تو را شفا داده است» و از همان لحظه او شفا یافت.

<sup>۲۳</sup> وقتی عیسی به خانهٔ سرپرست کنیسه رسید و ماتم‌داران و مردم پریشان را دید<sup>۲۴</sup> فرمود: «همه بیرون بروید، این دختر نمرده بلکه خواب است.» اما آن‌ها فقط به او می‌خندیدند.<sup>۲۵</sup> وقتی عیسی همه را بیرون کرد به داخل اطاق رفت و دست دختر را گرفت و او برخاست.<sup>۲۶</sup> خبر این واقعه در تمام آن ناحیه انتشار یافت.

## شفای دو نابینا

<sup>۲۷</sup> در حالی که عیسی از آنجا می‌گذشت دو کور به دنبال او رفتند و فریاد می‌کردند «ای پسر داود، به ما رحم کن»<sup>۲۸</sup> و وقتی او به خانه رسید آن دو نفر پیش او آمدند. عیسی از آن‌ها پرسید: «آیا ایمان دارید که من قادر هستم این کار را انجام دهم؟» آن‌ها گفتند «بلی، ای آقا»<sup>۲۹</sup> پس عیسی چشمان آن‌ها را لمس کرد و فرمود: «مطابق ایمان شما برای تان انجام بشود»<sup>۳۰</sup> و چشمان آن‌ها باز شد. عیسی با تکرار از آن‌ها خواست که دربارهٔ این موضوع چیزی به کسی نگویند.<sup>۳۱</sup> اما همینکه از خانه بیرون رفتند، در تمام آن ناحیه دربارهٔ او صحبت کردند.

<sup>۳۲</sup> در حالی که آن دو نفر بیرون می‌رفتند، شخصی را پیش عیسی آوردند که گنگ بود زیرا روح ناپاک داشت. <sup>۳۳</sup> عیسی روح ناپاک را از او بیرون کرد و زبان او باز شد. مردم از این موضوع بسیار تعجب کرده گفتند: «چیزی مانند این هرگز در میان قوم اسرائیل دیده نشده است.» <sup>۳۴</sup> اما فریسی‌ها گفتند: «او به کمک رئیس شیاطین، ارواح ناپاک را بیرون می‌کند.»

## دلسوزی عیسی برای مردم

<sup>۳۵</sup> عیسی در تمام شهرها و دهات می‌گشت و در کنیسه‌ها تعلیم می‌داد و مژده پادشاهی خدا را اعلام می‌کرد و هر نوع ناخوشی و بیماری را شفا می‌داد. <sup>۳۶</sup> وقتی او جمعیت زیادی را دید دلش به حال آن‌ها سوخت زیرا آنها مانند گوسفندان بدون چوپان پریشان حال و درمانده بودند. <sup>۳۷</sup> پس به شاگردان خود گفت: «در حقیقت محصول فراوان است ولی کارگر کم.» <sup>۳۸</sup> بنابراین شما از صاحب محصول درخواست نمائید تا کارگرانی برای جمع‌آوری محصول خود بفرستد.»

## دوازده حواری

(همچنین در مرقس ۳: ۱۳-۱۹ و لوقا ۶: ۱۲-۱۶)

۱۰ عیسی دوازده حواری را پیش خود خواست و به آنها قدرت داد تا ارواح ناپاک را بیرون کنند و هر نوع بیماری و مرض را شفا بخشند. <sup>۱</sup> این است نام‌های آن دوازده رسول: اول شمعون معروف به پترس و برادرش اندریاس، یعقوب پسر زبدي و برادرش یوحنا، <sup>۲</sup> فیلیپس و برتولما، توما و متای جزیه‌گیر، یعقوب پسر حلفی و تدی، <sup>۳</sup> شمعون غیور و یهودای اسخریوطی که عیسی را به دست دشمنان تسلیم کرد.

## وظیفه شاگردان

(همچنین در مرقس ۶: ۷-۱۳ و لوقا ۹: ۱-۶)

<sup>۵</sup> عیسی این دوازده نفر را به وظیفه فرستاده به آن‌ها گفت: «از سرزمین‌های غیریهود عبور نکنید و به هیچ یک از شهرهای سامریان داخل نشوید، <sup>۶</sup> بلکه نزد گوسفندان گمشدهٔ خاندان اسرائیل بروید <sup>۷</sup> و در بین راه اعلام کنید که پادشاهی آسمانی نزدیک است. <sup>۸</sup> بیماران را شفا دهید، مردگان را زنده کنید، جذامیان را پاک سازید و ارواح ناپاک را بیرون کنید. مفت یافته‌اید، مفت بدهید. <sup>۹</sup> برای سفر، طلا و نقره و مس با خود نبرید. <sup>۱۰</sup> و خرجین یا پیراهن اضافی و بوت و چوب‌دستی برندارید، چون کارگر مستحق معاش خود می‌باشد.»

<sup>۱۱</sup> به هر شهر و ده که داخل می‌شوید دنبال کسی بگردید، که شایسته باشد و تا زمانی که در آنجا هستید در منزل او بمانید. <sup>۱۲</sup> وقتی به خانه‌ای داخل می‌شوید سلام بگویید. <sup>۱۳</sup> اگر آن خانواده لایق آن باشد سلام شما بر آن‌ها قرار می‌گیرد و اگر شایسته نباشد، سلام شما به خودتان برمی‌گردد. <sup>۱۴</sup> اگر کسی شما را نپذیرد و یا به آنچه می‌گویید گوش ندهد، وقتی که آن خانه یا آن شهر را ترک می‌کنید، گرد و خاک آن را از پای خود بتکانید. <sup>۱۵</sup> بدانید که در روز قیامت حالت سدوم و غموره از آن شهر بهتر خواهد بود.

## جور و جفا

(همچنین در مرقس ۹: ۱۳-۱۳ و لوقا ۱۲: ۲۱-۱۷)

<sup>۱۶</sup> خوب توجه کنید، من شما را مانند گوسفندان به میان گرگ‌ها می‌فرستم. پس مثل مار هوشیار و مانند کبوتر، بی‌آزار باشید.  
<sup>۱۷</sup> هوشیار باشید، زیرا مردم شما را تحویل محکمه‌ها خواهند کرد، و شما را در کنیسه‌ها تازیانه خواهند زد.<sup>۱۸</sup> و شما را به خاطر من پیش فرمانروایان و پادشاهان خواهند برد تا در برابر آنها و مردم بیگانه شهادت دهید.<sup>۱۹</sup> اما وقتی شما را دستگیر می‌کنند، پریشان نباشید که چه چیز و چطور بگوئید چون در همان وقت آنچه باید بگوئید به شما داده خواهد شد.<sup>۲۰</sup> زیرا گوینده شما نیستید، بلکه روح پدر آسمانی شما است که در شما سخن می‌گوید.<sup>۲۱</sup> برادر، برادر را و پدر، پسر را تسلیم مرگ خواهد نمود. فرزندان بر ضد والدین خود برخوانند خاست و باعث کشتن آن‌ها خواهند شد.<sup>۲۲</sup> همهٔ مردم به خاطر نام من که شما بر خود دارید، از شما نفرت خواهند داشت، اما کسی که تا آخر ثابت بماند نجات خواهد یافت.<sup>۲۳</sup> هرگاه شما را در شهری آزار می‌رسانند به شهر دیگر پناهنده شوید. بدانید که پیش از آنکه به تمام شهرهای اسرائیل بروید، پسر انسان خواهد آمد.

<sup>۲۴</sup> شاگرد از معلم خود و خادم از ارباب خویش بالاتر نیست.<sup>۲۵</sup> شاگرد می‌خواهد به مقام معلم خود برسد و خادم به مقام ارباب خویش. اگر پدر خانه را شیطان بخواند، چه نسبت‌های بدتری به اهل خانه‌اش خواهند داد.

## از چه کسی باید ترسید

(همچنین در لوقا ۱۲: ۲-۷)

<sup>۲۶</sup> پس نترسید، هر چه پوشیده است، پرده از روی آن برداشته می‌شود و هر چه پنهان است آشکار خواهد شد.<sup>۲۷</sup> آنچه را من در تاریکی به شما می‌گویم، در روز روشن اعلام کنید و آنچه را محرمانه می‌شنوید، از بام خانه‌ها با صدای بلند بگویید.<sup>۲۸</sup> از کسانی که جسم را می‌کشند ولی قادر به کشتن جان نیستند نترسید. از کسی بترسید که قادر است جسم و جان، هر دو را در دوزخ تباہ سازد.

<sup>۲۹</sup> آیا دو گنجشک به یک رویه فروخته نمی‌شود؟ باوجود این، بدون اجازهٔ پدر آسمانی شما حتی یکی از آن‌ها به زمین نخواهد افتاد.<sup>۳۰</sup> و اما در مورد شما، حتی موهای سر شما شمرده شده است.<sup>۳۱</sup> پس نترسید، شما از گنجشک‌های بی‌شمار بیشتر ارزش دارید.

## اعتراف به ایمان

(همچنین در لوقا ۱۲: ۸-۹)

<sup>۳۲</sup> پس هرکس در برابر مردم خود را از من بداند من نیز در برابر پدر آسمانی خود او را از خود خواهم دانست.<sup>۳۳</sup> اما هرکه در برابر مردم بگوید، که مرا نمی‌شناسد من نیز در حضور پدر آسمانی خود خواهم گفت که او را نمی‌شناسم.

## شمشیر یا صلح

(همچنین در لوقا ۱۲: ۵۱-۵۳ و ۲۶: ۱۴-۲۷)

<sup>۳۴</sup> گمان نکنید که آمده‌ام تا صلح به زمین بیاورم، نیامده‌ام که صلح بیاورم بلکه شمشیر.<sup>۳۵</sup> من آمده‌ام تا در میان پسر و پدر، دختر و مادر، عروس و خشو اختلاف بیاندازم.<sup>۳۶</sup> دشمنان شخص، اعضای خانواده خود او خواهند بود.<sup>۳۷</sup> هرکه پدر یا مادر خود را بیشتر از من دوست داشته باشد، لایق من نیست و هرکس که دختر یا پسر خود را بیش از من دوست بدارد، لایق من نمی‌باشد.<sup>۳۸</sup> هرکه

صلیب خود را بر ندارد و به دنبال من نیاید، لایق من نیست.<sup>۳۹</sup> هرکسی که فقط در فکر زندگی خود باشد، آن را از دست خواهد داد؛ ولی کسی که به خاطر من زندگی خود را از دست بدهد، زندگی او در امان خواهد بود.

## اجر و پاداش

(همچنین در مرقس ۹: ۴۱)

<sup>۴۰</sup> هر که شما را بپذیرد، مرا پذیرفته و هر که مرا بپذیرد کسی را که مرا فرستاد پذیرفته است.<sup>۴۱</sup> هرکس یک نبی را به خاطر اینکه نبی است بپذیرد، اجر یک نبی را به دست خواهد آورد و هرکس شخص عادل را بخاطر اینکه عادل است بپذیرد، اجر یک عادل را خواهد یافت.<sup>۴۲</sup> بیقین بدانید که هرگاه کسی به یکی از کوچکترین پیروان من، به خاطر اینکه پیرو من است، حتی یک جام آب سرد بدهد، به هیچ وجه بی اجر نخواهد ماند.»

## قاصدان یحیای تعمیددهنده

(همچنین در لوقا ۷: ۱۸ - ۳۵)

۱۱ عیسی این اوامر را به شاگردان خود داد و آنجا را ترک کرد تا در شهرهای اطراف تعلیم دهد و موعظه نماید.<sup>۲</sup> وقتی یحیی در زندان از کارهای مسیح با خبر شد، دو نفر از شاگردان خود را نزد او فرستاده<sup>۳</sup> پرسید: «آیا تو همان شخصی هستی که قرار است بیاید، یا ما در انتظار شخص دیگری باشیم؟»<sup>۴</sup> عیسی در جواب گفت: «بروید و آنچه را که می بینید و می شنوید به یحیی بگویید: <sup>۵</sup> کوران بینایی خود را باز می یابند، لنگان به راه می افتند و جذامیان پاک می گردند، کِران شنوا و مردگان زنده می شوند و به بینوایان مژده داده می شود.»<sup>۶</sup> خوشا بحال کسی که در مورد من شک نکند.»

<sup>۷</sup> در حالی که شاگردان یحیی از آنجا می رفتند عیسی درباره یحیی شروع به صحبت کرد و به مردمی که در اطراف او ایستاده بودند گفت: «برای دیدن چه چیز به بیابان رفتید؟ برای تماشای نی ای که از باد می لرزد؟<sup>۸</sup> پس برای دیدن چه چیز رفتید؟ برای دیدن مردی که لباس ابریشمی و گرانها پوشیده است؟ بدون شک جای چنین کسانی در قصرهای سلطنتی است.<sup>۹</sup> پس شما برای دیدن چه چیز از شهر بیرون رفتید؟ برای دیدن یک نبی؟ بلی، به شما می گویم که او از یک نبی هم بالاتر است.<sup>۱۰</sup> او کسی است که درباره ی وی نوشته شده است: «اینست رسول من که او را پیش روی تو می فرستم و او راه را برای آمدن تو آماده خواهد ساخت.»<sup>۱۱</sup> بدانید که کسی بزرگتر از یحیی به دنیا نیامده است. باوجود این کوچکترین شخص در پادشاهی خدا از او بزرگتر است.<sup>۱۲</sup> از زمان یحیای تعمیددهنده تا به امروز پادشاهی خدا مورد حملات سخت قرار گرفته و جباران برای دست یافتن به آن کوشش می نمایند.<sup>۱۳</sup> همه انبیا و تورات تا ظهور یحیی درباره پادشاهی خدا پیشگویی کرده اند.<sup>۱۴</sup> اگر اینها را قبول دارید، بدانید که یحیی همان الیاس است که باید می آمد.<sup>۱۵</sup> اگر گوش شنوا دارید بشنوید.

<sup>۱۶</sup> اما من مردمان این زمانه را به چه چیز تشبیه کنم؟ آن ها مانند کودکانی هستند که در بازار می نشینند و با صدای بلند به یکدیگر می گویند: <sup>۱۷</sup> «ما برای شما نی زدیم، نرقصیدید! ناله کردیم، گریه نکردید!»<sup>۱۸</sup> وقتی یحیی آمد نه می خورد و نه می نوشید، ولی همه می گفتند: «او روح ناپاک دارد!»<sup>۱۹</sup> وقتی پسر انسان آمد که می خورد و می نوشد مردم می گویند: «بینید، او یک آدم پُر خور، میگسار و دوست جزیه گیران و گناهکاران است!» باوجود این، درستی حکمت خدا بوسیله نتایج آن به ثبوت می رسد.»

## شهرهایی که ایمان نیاوردند

(همچنین در لوقا ۱۰: ۱۳-۱۵)

<sup>۲۰</sup> آنگاه عیسی درباره شهرهایی صحبت کرد که اکثر معجزات او در آن‌ها روی داده بود و مردم آن شهرها را به خاطر اینکه توبه نکرده بودند سرزنش نموده <sup>۲۱</sup> گفت: «وای بر تو ای خورزین و وای بر تو ای بیتسیدا، اگر معجزاتی که در شما انجام شد در صور و صیدون انجام می شد مدت‌ها پیش از این خطبینی کشیده، خاکستر نشین می شدند و توبه می کردند. <sup>۲۲</sup> اما بدانید که در روز قیامت برای صور و صیدون بیشتر قابل تحمل خواهد بود تا برای شما. <sup>۲۳</sup> و اما تو ای کپرناحوم که سر به آسمان کشیده‌ای! به دوزخ سرنگون خواهی شد، زیرا اگر معجزاتی که در تو انجام شد در سدوم انجام می شد، آن شهر تا به امروز باقی می ماند. <sup>۲۴</sup> اما بدان که در روز قیامت برای شهر سدوم بیشتر قابل تحمل خواهد بود تا برای تو.»

## بیایید نزد من

(همچنین در لوقا ۱۰: ۲۱-۲۲)

<sup>۲۵</sup> در آن وقت عیسی به سخنان خود ادامه داده گفت: «ای پدر، ای خداوند آسمان و زمین، تو را سپاس می گویم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشته و به ساده دلان آشکار ساخته‌ای. <sup>۲۶</sup> بلی ای پدر، خواست تو چنین بود. <sup>۲۷</sup> پدر همه چیز را به من سپرده است و هیچ کس جز پدر، پسر را نمی شناسد و هیچ کس پدر را نمی شناسد، بجز پسر و کسانی که پسر بخواهد پدر را به ایشان بشناساند. <sup>۲۸</sup> ای تمامی زحمتکشان و گرانباران نزد من بیایید و من به شما آرامی خواهم داد. <sup>۲۹</sup> یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید، زیرا من نرمدل و فروتن هستم و جانهای شما آرامی خواهد یافت، <sup>۳۰</sup> زیرا یوغ من خفیف و بار من سبک است.»

## سؤال درباره روز سبت

(همچنین در مرقس ۲: ۲۳-۲۸ و لوقا ۶: ۱-۵)

**۱۲** <sup>۱</sup> در آن زمان عیسی در یک روز سبت از میان مزارع گندم می گذشت و چون شاگردانش گرسنه بودند شروع به چیدن خوشه‌های گندم و خوردن آن‌ها کردند. <sup>۲</sup> پیروان فرقه فریسی این را دیده به او گفتند: «بین شاگردان تو کاری می کنند که در روز سبت جایز نیست.» <sup>۳</sup> او در جواب فرمود: «آیا شما آنچه را که داود وقتی خودش و یارانش گرسنه بودند انجام داد نخوانده‌اید؟ <sup>۴</sup> چگونه او به خانه خدا داخل شد و نان تقدیس شده را خورد، حال آنکه خوردن آن نان، هم برای او و هم برای یارانش ممنوع بود و فقط کاهنان اجازه خوردن آن را داشتند. <sup>۵</sup> آیا در تورات نخوانده‌اید که کاهنان با این که در روز سبت در خانه خدا، قانون روز سبت را می شکنند بی گناه هستند؟ <sup>۶</sup> بدانید که شخصی بزرگتر از خانه خدا در اینجا است. <sup>۷</sup> اگر شما معنی این جمله را می دانستید که می گوید: «رحمت می خواهم نه قربانی»، مردم بی گناه را ملامت نمی کردید. <sup>۸</sup> زیرا پسر انسان صاحب اختیار روز سبت است.»

## شفای مردی که دستش خشک شده بود

(همچنین در مرقس ۳: ۱-۶ و لوقا ۶: ۶-۱۱)

<sup>۹</sup> پس از آنکه عیسی به شهر دیگری رفت و به کنیسه آنها داخل شد. <sup>۱۰</sup> مردی در آنجا بود که یک دستش خشک شده بود. عده‌ای از حاضرین از عیسی سؤال کردند: «آیا شفا دادن در روز سبت جایز است؟» البته مقصد آن‌ها این بود، که تهمتی بر ضد او پیدا کنند. <sup>۱۱</sup> اما عیسی به ایشان فرمود: «فرض کنید که یکی از شما گوسفندی دارد که در روز سبت به چاهی می افتد. آیا آن گوسفند را نمی گیرد

و از چاه بیرون نمی‌آورد؟<sup>۱۲</sup> مگر انسان از گوسفند به مراتب عزیزتر نیست؟ بنابراین، انجام کارهای نیکو در روز سبت جایز است. «<sup>۱۳</sup> سپس عیسی به آن مرد رو کرده فرمود: «دست را دراز کن.» او دست خود را دراز کرد و مانند دست دیگرش سالم شد.<sup>۱۴</sup> آنگاه پیروان فرقه فریسی از کنیسه بیرون رفتند و برای کشتن عیسی دسیسه چیدند.

## بنده برگزیده خدا

<sup>۱۵</sup> اما وقتی عیسی از ماجرا باخبر شد، آنجا را ترک کرد ولی جمعیت زیادی به دنبال او رفتند و او همه بیماران را شفا بخشید<sup>۱۶</sup> و به آن‌ها امر کرد که درباره او با کسی صحبت نکنند<sup>۱۷</sup> تا به این وسیله پیشگویی اشعیای نبی تمام شود که می‌فرماید:

<sup>۱۸</sup> «این است بنده من که او را برگزیده‌ام. او محبوب و مایه خوشی من است. او را از روح خود پُر خواهم ساخت و او ملت‌ها را از کيفر خدا آگاه خواهد نمود.<sup>۱۹</sup> او با کسی ستیزه نمی‌کند و فریاد نمی‌زند، و کسی صدای او را در کوچه‌ها نخواهد شنید.<sup>۲۰</sup> نی خمیده را نخواهد شکست، و فتیله نیم‌سوخته را خاموش نخواهد کرد و خواهد کوشید تا عدالت پیروز شود.<sup>۲۱</sup> او مایه امید تمام ملت‌ها خواهد بود.»

## عیسی و شیطان

(همچنین در مرقس ۳: ۲۰-۳۰ و لوقا ۱۱: ۱۴-۲۳)

<sup>۲۲</sup> در این وقت مردم شخصی را پیش او آوردند، که دیوانه و کور و گنگ بود و عیسی او را شفا داد بطوری که او توانست هم حرف بزند و هم ببیند.<sup>۲۳</sup> مردم همه تعجب کرده می‌گفتند: «آیا این پسر داود نیست؟»<sup>۲۴</sup> اما وقتی پیروان فرقه فریسی این را شنیدند گفتند: «این مرد به کمک بعلزبول، رئیس شیاطین، ارواح ناپاک را بیرون می‌کند.»<sup>۲۵</sup> عیسی که از افکار ایشان آگاه بود به آنها گفت: «هر کشوری که به دسته‌های مخالف تقسیم شود رو به خرابی خواهد گذاشت و هر شهر یا خانه‌ای که به دسته‌های مخالف تقسیم گردد دوام نخواهد آورد.<sup>۲۶</sup> و اگر شیطان، شیطان را بیرون کند و انشعاب کند حکومت او چگونه پایدار بماند؟<sup>۲۷</sup> و اگر من به کمک شیطان ارواح ناپاک را بیرون می‌کنم، فرزندان شما با کمک چه کسی آن‌ها را بیرون می‌کنند؟ آن‌ها درباره حرف‌های شما قضاوت خواهند کرد.

<sup>۲۸</sup> اما اگر من به وسیله روح خدا ارواح ناپاک را بیرون می‌کنم، این نشان می‌دهد که پادشاهی خدا به شما نزدیک شده است.<sup>۲۹</sup> یا چگونه کسی می‌تواند به خانه مرد زورمندی داخل شود و اموال او را تاراج کند جز آنکه اول دست و پای آن مرد را ببندد و آن وقت خانه او را غارت کند؟<sup>۳۰</sup> هرکه با من نیست بر خلاف من است و هر که با من جمع نمی‌کند پراکنده می‌سازد.

<sup>۳۱</sup> پس بدانید که هر نوع گناه یا کفری که انسان مرتکب شده باشد قابل آمرزش است، بجز کفری که به مقابل روح القدس بگوید. این کفر آمرزیده نخواهد شد.<sup>۳۲</sup> هر کس به مقابل پسر انسان سخنی بگوید آمرزیده خواهد شد، اما برای کسی که به مقابل روح القدس سخن بگوید هیچ آمرزشی نیست - نه در این دنیا و نه در دنیای آینده.

## درخت و میوه آن

(همچنین در لوقا ۶: ۴۳-۴۵)

<sup>۳۳</sup> اگر میوه خوب می‌خواهید، درخت شما باید خوب باشد، زیرا درخت بد میوه بد بیار خواهد آورد. چونکه درخت را از میوه‌اش

می‌شناسند.<sup>۳۴</sup> ای مارها، شما که آدم‌های شیریری هستید، چگونه می‌توانید سخنان خوب بگویید؟ زیرا زبان از آنچه دل را پُر ساخته است، سخن می‌گوید.<sup>۳۵</sup> مرد نیکو از خزانه نیکوی درون خویش نیکی و مرد بد از خزانه بد درون خود بدی بیار می‌آورد.<sup>۳۶</sup> بدانید که در روز داوری همه مردم باید جواب هر سخن بیهوده‌ای را که گفته‌اند بدهند.<sup>۳۷</sup> زیرا مطابق سخن خود یا برائت خواهید یافت و یا ملامت خواهید شد.»

## در خواست معجزه

(همچنین در مرقس ۸: ۱۱-۱۲ و لوقا ۱۱: ۲۹-۳۲)

<sup>۳۸</sup> در این وقت عده‌ای از علمای دین یهود و پیروان فرقه فریسی به عیسی گفتند: «ای استاد می‌خواهیم معجزه‌ای به ما نشان بدهی.»  
<sup>۳۹</sup> او جواب داد: «طایفه شریر و بی‌وفا معجزه می‌خواهند و تنها معجزه‌ای که به آن‌ها داده خواهد شد، معجزه یونس نبی است.  
<sup>۴۰</sup> همانطور که یونس سه روز و سه شب در شکم یک ماهی کلان ماند، پسر انسان نیز سه شبانه روز در دل زمین خواهد ماند.<sup>۴۱</sup> در روز داوری مردم نینوا برمی‌خیزند و مردم این زمانه را ملامت می‌کنند، زیرا مردم نینوا وقتی موعظه یونس را شنیدند، توبه کردند. حال آن که شخصی که در اینجا است، از یونس بزرگتر است.<sup>۴۲</sup> ملکه جنوب نیز در روز داوری برخاسته مردم این زمانه را ملامت خواهد ساخت، زیرا او از دورترین نقطه دنیا آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و حال آن که شخصی که در اینجا است از سلیمان بزرگتر است.»

## بازگشت روح ناپاک

(همچنین در لوقا ۱۱: ۲۴-۲۶)

<sup>۴۳</sup> وقتی روح ناپاک از شخصی بیرون می‌آید برای پیدا کردن جای راحت در بیابان‌های خشک و بی‌آب سرگردان می‌شود و چون نمی‌یابد،<sup>۴۴</sup> با خود می‌گوید: «به خانه‌ای که آن را ترک کردم برمی‌گردم.» پس برمی‌گردد و آن خانه را خالی و جارو شده و منظم و مرتب می‌بیند.<sup>۴۵</sup> آنگاه می‌رود و هفت روح شریرتر از خود را جمع می‌کند و می‌آورد و آن‌ها همه آمده در آنجا ساکن می‌شوند و عاقبت آن شخص از اولش بدتر می‌شود. وضع مردم شریر این زمانه هم همینطور خواهد بود.»

## مادر و برادران عیسی

(همچنین در مرقس ۳: ۳۱-۳۵ و لوقا ۸: ۱۹-۲۱)

<sup>۴۶</sup> عیسی هنوز مشغول صحبت بود، که مادر و برادرانش آمدند و در بیرون ایستاده می‌خواستند با او صحبت کنند.<sup>۴۷</sup> پس شخصی به او گفت: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده و می‌خواهند با تو صحبت کنند.»<sup>۴۸</sup> عیسی گفت: «مادر من کیست؟ برادرانم کی هستند؟»<sup>۴۹</sup> و به شاگردان خود اشاره کرده فرمود: «اینها مادر و برادران من هستند.»<sup>۵۰</sup> هر که اراده پدر آسمانی مرا انجام دهد برادر من، خواهر من و مادر من است.»

## مَثَل دهقان

(همچنین در مرقس ۴: ۱-۹ و لوقا ۸: ۴-۸)

**۱۳** در همان روز عیسی از خانه خارج شد و به لب بحیره رفت و در آنجا نشست.<sup>۲</sup> جمعیت زیادی به دور او جمع شد بطوری که او مجبور گردید سوار کشتی‌ای شده در آن بنشیند در حالی که مردم در لب بحیره ایستاده بودند.<sup>۳</sup> عیسی مطالب بسیاری را با مَثَل به

آن‌ها گفت. او فرمود: «دهقانی برای پاشیدن تخم به مزرعه رفت. <sup>۴</sup> وقتی مشغول پاشیدن تخم در مزرعه بود، بعضی از دانه‌ها در بین راه افتادند و پرندگان آمده آن‌ها را خوردند. <sup>۵</sup> بعضی از دانه‌ها روی سنگلاخ افتادند و چون زمین عمقی نداشت زود سبز شدند. <sup>۶</sup> اما وقتی آفتاب بر آن‌ها درخشید همه سوختند و چون ریشه نداشتند خشک شدند. <sup>۷</sup> بعضی از دانه‌ها به داخل خارها افتادند و خارها رشد کرده آن‌ها را خفه کردند. <sup>۸</sup> بعضی از دانه‌ها در خاک خوب افتادند و از هر دانه صد یا شصت یا سی دانه به دست آمد. <sup>۹</sup> هر که گوش شنوا دارد بشنود.»

## مقصد مثل

(همچنین در مرقس ۴: ۱۰-۱۲ و لوقا ۸: ۹-۱۰)

<sup>۱۰</sup> پس از آن شاگردان نزد عیسی آمده از او پرسیدند: «چرا به صورت مثل برای آن‌ها صحبت می‌کنی؟» <sup>۱۱</sup> عیسی در جواب فرمود: «قدرت درک اسرار پادشاهی خدا به شما عطا شده، اما به آن‌ها عطا نشده است. <sup>۱۲</sup> زیرا به شخصی که دارد بیشتر داده خواهد شد تا به اندازه کافی و فراوان داشته باشد، و از آن کس که ندارد، حتی آنچه را هم که دارد گرفته می‌شود. <sup>۱۳</sup> بنابراین من برای آنها در قالب مثل‌ها صحبت می‌کنم، زیرا آنها نگاه می‌کنند ولی نمی‌بینند و گوش می‌دهند ولی نمی‌شنوند و نمی‌فهمند. <sup>۱۴</sup> پیشگویی اشعیا درباره آنها تمام شده است که می‌گوید:

«پیوسته گوش می‌دهید ولی نمی‌فهمید، پیوسته نگاه می‌کنید ولی نمی‌بینید؛ <sup>۱۵</sup> زیرا ذهن این مردم کندگشته، گوش‌های شان سنگین شده و چشمان شان بسته است. وگر نه چشمان شان می‌دید و گوش‌های شان می‌شنید و می‌فهمیدند و بازگشت می‌کردند و من آنها را شفا می‌دادم.»

<sup>۱۶</sup> اما خوشا بحال شما که چشمان تان می‌بیند و گوش‌های تان می‌شنود. <sup>۱۷</sup> بدانید که انبیا و نیکمردان بسیاری آرزو داشتند که آنچه را شما اکنون می‌بینید، ببینند و ندیدند و آنچه را شما می‌شنوید، بشنوند و نشنیدند.

## تفسیر مثل دهقان

(همچنین در مرقس ۴: ۱۳-۲۰ و لوقا ۸: ۱۱-۱۵)

<sup>۱۸</sup> پس معنی مثل دهقان را بشنوید: <sup>۱۹</sup> وقتی شخص مژده پادشاهی خدا را می‌شنود ولی آن را نمی‌فهمد، شیطان می‌آید و آنچه را که در دل او کاشته شده، می‌رباید. این تخمی است که در بین راه افتاده بود. <sup>۲۰</sup> دانه‌ای که در سنگلاخ می‌افتد، مانند کسی است که تا پیام را می‌شنود، با خوشی می‌پذیرد. <sup>۲۱</sup> ولی در او ریشه نمی‌گیرد و دوام نمی‌آورد. پس وقتی به سبب آن مژده زحمت و آزاری به او برسد فوراً دلسرد می‌شود. <sup>۲۲</sup> دانه‌ای که به داخل خارها افتاد مانند کسی است که پیام را می‌شنود، اما تشویش زندگی و عشق به پول، آن پیام را خفه می‌کند و ثمر نمی‌آورد. <sup>۲۳</sup> و دانه کاشته شده در زمین خوب به کسی می‌ماند، که پیام را می‌شنود و آن را می‌فهمد و صد یا شصت و یا سی برابر ثمر به بار می‌آورد.»

## مثل گیاه هرزه

<sup>۲۴</sup> پس از آن عیسی مثل دیگری نیز برای آنها آورده گفت: «پادشاهی آسمانی مانند این است، که شخصی در مزرعه خود تخم خوب کاشت <sup>۲۵</sup> اما وقتی همه در خواب بودند دشمن او آمده در میان گندم گیاه هرزه پاشید و رفت. <sup>۲۶</sup> هنگامی که دانه‌ها سبز شدند و شروع به رشد و نمو کردند گیاه‌های هرزه نیز در میان آن‌ها پیدا شد. <sup>۲۷</sup> دهقانان پیش ارباب خود آمده گفتند: «ای آقا، مگر تخمی که تو در

مزرعه خود کاشتی خوب نبود؟ پس این گیاه‌های هرزه از کجا آمده‌اند؟»<sup>۲۸</sup> او در جواب گفت: «این کار، کار دشمن است.» دهقانان به او گفتند: «پس اجازه می‌دهی ما برویم و گیاه‌های هرزه را جمع کنیم؟»<sup>۲۹</sup> او گفت: «نخیر، چون ممکن است در موقع جمع کردن آن‌ها گندم‌ها را نیز از ریشه بکنید.<sup>۳۰</sup> بگذارید تا موسم درو هر دوی آن‌ها با هم رشد کنند، در آن وقت به دروگران خواهم گفت که گیاه‌های هرزه را جمع کنند و آن‌ها را برای سوخت ببندند و گندم را نیز جمع کرده در انبار من ذخیره کنند.»

## مَثَل دانه اوری

(همچنین در مرقس ۴: ۳۰-۳۲ و لوقا ۱۳: ۱۸-۱۹)

<sup>۳۱</sup> عیسی یک مَثَل دیگر نیز برای آنها آورده گفت: «پادشاهی آسمانی مانند دانه اوری است که شخصی آن را می‌گیرد و در مزرعه خود می‌کارد.<sup>۳۲</sup> دانه اوری که کوچکترین دانه‌هاست، پس از آنکه رشد و نمو کند از بوته‌های دیگر بزرگتر شده به اندازه یک درخت می‌شود و آنقدر بزرگ است که پرندگان می‌آیند و در میان شاخه‌هایش آشیانه می‌سازند.»

## مَثَل خمیرمایه

(همچنین در لوقا ۱۳: ۲۰-۲۱)

<sup>۳۳</sup> عیسی برای آنها مَثَل دیگری آورده گفت: «پادشاهی آسمانی مانند خمیرمایه‌ای است که زنی برمی‌دارد و با سه پیمانانه آرد مخلوط می‌کند تا تمام خمیر برسد.»

## تعلیم با مَثَل

(همچنین در مرقس ۴: ۳۳-۳۴)

<sup>۳۴</sup> عیسی تمام این مطالب را برای جمعیت با مَثَل بیان می‌کرد و بدون مَثَل چیزی به آن‌ها نمی‌گفت<sup>۳۵</sup> تا پیشگویی نبی تمام شود که فرموده است: «من دهن خود را باز می‌کنم و با مَثَل‌ها سخن خواهم گفت. و چیزهایی را بیان خواهم نمود که از وقت پیدایش عالم پوشیده مانده است.»

## تفسیر مَثَل گیاه هرزه

<sup>۳۶</sup> پس از آن عیسی مردم را رخصت داد و خودش نیز به خانه رفت، شاگردان عیسی پیش او آمده گفتند: «معنی مَثَل گیاه‌های هرزه مزرعه را برای ما شرح بده.»<sup>۳۷</sup> عیسی در جواب گفت: «کسی که تخم نیکو می‌کارد، پسر انسان است.<sup>۳۸</sup> مزرعه، این جهان است و تخم نیکو تابعین پادشاهی خدا هستند و تخم‌های گیاه هرزه پیروان شیطان می‌باشند.<sup>۳۹</sup> آن دشمنی که تخم‌های گیاه هرزه را کاشت، شیطان است و موسم درو، آخر این دنیا می‌باشد و دروگران فرشتگان هستند.<sup>۴۰</sup> همانطوری که دروگران گیاه هرزه را جمع می‌کنند و می‌سوزانند در پایان این جهان هم همینطور خواهد شد.<sup>۴۱</sup> پسر انسان فرشتگان خود را خواهد فرستاد و آن‌ها هرکس را که در پادشاهی او باعث لغزش می‌شود و همچنین همه بدکاران را جمع می‌کنند<sup>۴۲</sup> و در کوره‌ای سوزان خواهند افکند، جایی که گریه و دندان بر دندان ساییدن خواهد بود.<sup>۴۳</sup> در آن زمان نیکان در پادشاهی پدر خود مانند آفتاب خواهند درخشید. هر که گوش شنوا دارد بشنود.»

## مَثَل گنج پنهان شده

<sup>۴۴</sup> پادشاهی آسمانی مانند گنجی است که در مزرعه‌ای پنهان شده باشد و شخصی تصادفاً آن را پیدا کند. او دوباره آن را پنهان می‌کند و از خوشحالی می‌رود، تمام اموال خود را می‌فروشد و برگشته آن مزرعه را می‌خرد.

## مثل مروارید

<sup>۴۵</sup> پادشاهی آسمانی همچنین مانند تاجری است که در جستجوی مرواریدهای زیبا بود. <sup>۴۶</sup> وقتی که مروارید بسیار گرانبهایی پیدا کرد، رفته تمام دارایی خود را فروخت و آن را خرید.

## مثل تور ماهیگیری

<sup>۴۷</sup> و نیز پادشاهی آسمانی مانند توری است که ماهیگیری آن را در بحر انداخت و از انواع ماهی‌های مختلف گرفت. <sup>۴۸</sup> وقتی که تور از ماهی پر شد ماهیگیران آن را به ساحل کشیدند و آن وقت نشسته ماهی‌های خوب را در سبد جمع کردند و ماهی‌های بی‌مصرف را دور ریختند. <sup>۴۹</sup> در پایان این جهان نیز چنین خواهد بود. فرشتگان می‌آیند و بدکاران را از میان نیکان جدا ساخته <sup>۵۰</sup> آن‌ها را در کوره‌ای سوزان می‌اندازند، جایی که گریه و دندان بر دندان ساییدن وجود دارد.»

## حقایق تازه و کهنه

<sup>۵۱</sup> عیسی از آن‌ها پرسید: «آیا همه این چیزها را فهمیدید؟» شاگردان جواب دادند: «بلی.» <sup>۵۲</sup> عیسی به آنها فرمود: «پس هرگاه یک معلم شریعت، در مکتب پادشاهی آسمانی تعلیم بگیرد، مانند صاحب خانهای است که از گنجینه خود چیزهای تازه و کهنه بیرون می‌آورد.»

## عیسی در ناصره

(همچنین در مرقس ۱: ۶-۶ و لوقا ۴: ۱۶-۳۰)

<sup>۵۳</sup> وقتی عیسی این مثل‌ها را به پایان رسانید، آنجا را ترک کرد <sup>۵۴</sup> و به شهر خود آمد و در کنیسه آنجا طوری به مردم تعلیم داد، که همه با تعجب می‌پرسیدند: «این مرد از کجا این حکمت و قدرت انجام معجزات را به دست آورده است؟ <sup>۵۵</sup> مگر او پسر یک نجار نیست؟ مگر نام مادرش مریم نمی‌باشد؟ آیا یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا برادران او نیستند؟ <sup>۵۶</sup> و مگر همه خواهان او در اینجا با ما نمی‌باشند؟ پس او همه این چیزها را از کجا یاد گرفته است؟» <sup>۵۷</sup> پس آن‌ها او را رد کردند. عیسی به آن‌ها گفت: «یک نبی در همه جا مورد احترام است، جز در وطن خود و در میان خانواده خویش.» <sup>۵۸</sup> عیسی به علت بی‌ایمانی آن‌ها معجزات زیادی در آنجا بعمل نیاورد.

## مرگ یحیای تعمیددهنده

(همچنین در مرقس ۱۴: ۶-۲۹ و لوقا ۷: ۹-۹)

**۱۴** <sup>۱</sup> در این وقت اخبار مربوط به عیسی به اطلاع هیروودیس پادشاه رسید. <sup>۲</sup> او به ملازمان خود گفت: «این مرد همان یحیای تعمیددهنده است که پس از مرگ زنده شده است و به همین جهت معجزات بزرگی از او به ظهور می‌رسد.» <sup>۳</sup> زیرا هیروودیس بخاطر

هیروودیا که زن برادرش فیلیپس بود، یحیی را گرفته و دست و پای او را در بند نهاده و به زندان انداخته بود.<sup>۴</sup> چون یحیی به هیروودیس گفته بود: «تو حق نداری که با این زن ازدواج کنی.»<sup>۵</sup> هیروودیس می‌خواست او را بکشد اما از مردم می‌ترسید، زیرا در نظر مردم یحیی یک نبی بود.<sup>۶</sup> ولی در موقع جشن تولد هیروودیس، دختر هیروودیا در برابر مهمانان رقصید و هیروودیس آنقدر از رقص او خوشحال شد،<sup>۷</sup> که قسم خورد هرچه بخواهد به او بدهد.<sup>۸</sup> او با راهنمایی مادر خود گفت: «سر یحییای تعمیددهنده را همین حالا در داخل یک پطنوس به من بده.»<sup>۹</sup> پادشاه از شنیدن این سخن سخت ناراحت شد، ولی به پاس سوگند خود و بخاطر مهمانان خود امر کرد که سر یحیی را به او بدهند.<sup>۱۰</sup> او کسانی را به زندان فرستاده سر یحیی را از تن جدا کرد<sup>۱۱</sup> و سر او را که در داخل یک پطنوس بود، آورده به دختر دادند و او آن را نزد مادر خود برد.<sup>۱۲</sup> سپس شاگردان یحیی آمده بدن او را بردند و به خاک سپردند. پس از آن آن‌ها به نزد عیسی رفتند و به او خبر دادند.

## خوراک دادن به پنجهزار نفر

(همچنین در مرقس ۶:۳۰-۴۴ و لوقا ۹:۱۰-۱۷ و یوحنا ۶:۱-۱۴)

<sup>۱۳</sup> عیسی وقتی این خبر را شنید، آنجا را ترک کرد و با کشتی به جای خلوتی رفت. اما مردم باخبر شده دسته‌دسته از شهرهای خود از راه خشکی بدنبال او رفتند.<sup>۱۴</sup> همین که عیسی به لب بحیره رسید، جمعیت زیادی را دید و دلش به حال آن‌ها سوخت و مریضان آن‌ها را شفا داد.<sup>۱۵</sup> عصر همان روز شاگردانش نزد او آمده گفتند: «اینجا بیابان است و روز هم به آخر رسیده، مردم را به دهات بفرست تا برای خود غذا بخرند.»<sup>۱۶</sup> عیسی به ایشان گفت: «لازم نیست مردم بروند، خود شما به آنها خوراک بدهید.»<sup>۱۷</sup> شاگردان گفتند: «ما فقط پنج نان و دو ماهی داریم.»<sup>۱۸</sup> عیسی در جواب فرمود: «آن‌ها را پیش من بیاورید.»<sup>۱۹</sup> و پس از آن به مردم امر کرد که روی سبزه‌ها بنشینند. آنگاه پنج نان و دو ماهی را گرفته چشم به آسمان دوخت و خدا را شکر نموده نانها را پاره کرد و به شاگردان داد و شاگردان آن‌ها را به مردم دادند.<sup>۲۰</sup> همه خوردند و سیر شدند و از خُرده‌های باقیمانده که شاگردان جمع کردند دوازده سبد کلان پُر شد.<sup>۲۱</sup> غیر از زنان و کودکان پنج هزار مرد خوراک خوردند.

## راه رفتن بر روی آب

(همچنین در مرقس ۶:۴۵-۵۲ و یوحنا ۶:۱۵-۲۱)

<sup>۲۲</sup> آنگاه عیسی شاگردان خود را مکلف ساخت که سوار کشتی شده پیش از او به طرف دیگر بحیره بروند تا خودش مردم را رخصت بدهد.<sup>۲۳</sup> پس از انجام این کار عیسی به بالای کوهی رفت تا به تنهایی دعا کند. وقتی شب شد او در آنجا تنها بود.<sup>۲۴</sup> در این موقع کشتی در بین بحیره به علت باد مخالف، گرفتار امواج شده بود.<sup>۲۵</sup> بین ساعت سه و شش صبح عیسی در حالی که بر روی بحیره قدم می‌زد نزد آن‌ها آمد.<sup>۲۶</sup> وقتی شاگردان عیسی را دیدند که بر روی آب بحیره راه می‌رود آنقدر ترسیدند که با وحشت فریاد زده گفتند: «این یک سایه است.»<sup>۲۷</sup> عیسی فوراً به ایشان گفت: «خاطر جمع باشید، من هستم، نترسید.»<sup>۲۸</sup> پترس گفت: «ای خداوند اگر تو هستی به من امر کن تا من هم بر روی آب نزد تو بیایم.»<sup>۲۹</sup> عیسی فرمود: «بیا.» پترس از کشتی پائین آمد و بر روی آب به طرف عیسی رفت.<sup>۳۰</sup> اما وقتی شدت طوفان را دید، به ترس افتاد و در حالی که در آب غرق می‌شد فریاد زد: «خداوندا، نجاتم بده.»<sup>۳۱</sup> عیسی فوراً رسید و دست او را گرفته گفت: «ای کم ایمان، چرا شک کردی؟»<sup>۳۲</sup> آن‌ها سوار کشتی شدند و باد قطع شد<sup>۳۳</sup> و کسانی که در کشتی بودند به پای او افتاده می‌گفتند: «تو واقعاً پسر خدا هستی.»

## شفای بیماران در جنیسارت

(همچنین در مرقس ۵۳:۶-۵۶)

<sup>۳۴</sup> آن‌ها از بحیره گذشته به سرزمین جنیسارت رسیدند. <sup>۳۵</sup> وقتی که مردم آن محل عیسی را شناختند کسانی را به تمام آن ناحیه فرستاده همه بیماران را نزد او آوردند. <sup>۳۶</sup> آن‌ها از او تقاضا کردند که اجازه دهد مریضان آن‌ها فقط دامن لباس او را لمس نمایند و هرکه آن را لمس می‌کرد، کاملاً شفا می‌یافت.

## تعالیم اجداد

(همچنین در مرقس ۱:۷-۱۳)

**۱۵** <sup>۱</sup> در این وقت گروهی از فریسی‌ها و علمای دین یهود از اورشلیم پیش عیسی آمده از او پرسیدند: <sup>۲</sup> «چرا شاگردان تو آداب و رسومی را که از پدران ما به ما رسیده است، نادیده می‌گیرند و پیش از خوردن غذا دست‌های خود را نمی‌شویند؟» <sup>۳</sup> عیسی به آنها جواب داد: «چرا خود شما برای اینکه آداب و رسوم گذشته خود را حفظ کنید، حکم خدا را می‌شکنید؟ <sup>۴</sup> مثلاً خدا فرمود: «پدر و مادر خود را احترام کن، و هرکس به پدر یا مادر خود ناسزا گوید، باید کشته شود»، <sup>۵</sup> اما شما می‌گویید: «اگر کسی به پدر و مادر خود بگوید که هر حقی به گردن من داشتید از این به بعد وقف خدا است، <sup>۶</sup> دیگر او مجبور نیست به این وسیله به آن‌ها احترام بگذارد.» شما اینطور کلام خدا را به خاطر آداب و رسوم خود نادیده گرفته‌اید. <sup>۷</sup> ای منافقان! اشعیا درباره شما درست پیشگویی کرد وقتی گفت: <sup>۸</sup> «این قوم با زبان خود، به من احترام می‌گذارند، اما دل‌های شان از من دور است. <sup>۹</sup> عبادت آن‌ها بی‌فایده است، زیرا اوامر انسانی را به جای احکام خدا تعلیم می‌دهند.»»

## چیزهایی که انسان را ناپاک می‌سازد

(همچنین در مرقس ۱۴:۷-۲۳)

<sup>۱۰</sup> آنگاه عیسی مردم را پیش خود خواسته به ایشان گفت: «به من گوش دهید و این را بدانید <sup>۱۱</sup> که انسان بوسیله آنچه می‌خورد و می‌نوشد نجس نمی‌شود، بلکه آن چیزی که از دهن او بیرون می‌آید، او را نجس می‌سازد.» <sup>۱۲</sup> در این وقت شاگردان پیش او آمده گفتند: «آیا می‌دانی فریسی‌ها از آنچه گفته‌ای ناراحت شده‌اند؟» <sup>۱۳</sup> عیسی جواب داد: «هر نهالی که پدر آسمانی من بر زمین نکاشته باشد، از ریشه کنده خواهد شد. <sup>۱۴</sup> آن‌ها را به حال خود شان بگذارید، آن‌ها کورانی هستند که راهنمای کوران دیگر می‌باشند و هرگاه کوری راهنمای کور دیگری باشد، هر دو به چاه خواهند افتاد.» <sup>۱۵</sup> آنگاه پطرس به عیسی گفت: «معنی این مثل را برای ما بگو.» <sup>۱۶</sup> عیسی در جواب فرمود: «پس شما هنوز هم این چیزها را درک نمی‌کنید؟ <sup>۱۷</sup> آیا نمی‌فهمید که هرچه از راه دهن وارد بدن شود به معده می‌رود و پس از آن به مبرز ریخته می‌شود؟ <sup>۱۸</sup> اما چیزهایی که از دهن بیرون می‌آید از دل سرچشمه می‌گیرد و آن‌ها است که آدمی را نجس می‌سازد، <sup>۱۹</sup> زیرا افکار پلید، قتل، زنا، فسق، دزدی، شهادت دروغ و تهمت از دل سرچشمه می‌گیرند <sup>۲۰</sup> و اینها است، چیزهایی که آدمی را نجس می‌سازند نه نشستن دست‌ها پیش از غذا.»

## ایمان یک زن

(همچنین در مرقس ۲۴:۷-۳۰)

<sup>۲۱</sup> آنگاه عیسی آن محل را ترک کرده به نواحی صور و صیدون رفت. <sup>۲۲</sup> یک زن کنعانی که اهل آنجا بود، پیش عیسی آمد و با صدای بلند گفت: «ای آقا، ای پسر داود، به من رحم کن، دخترم سخت گرفتار روح ناپاک شده است.» <sup>۲۳</sup> اما عیسی هیچ جوابی به او نداد تا اینکه شاگردان پیش آمدند و از عیسی خواهش کرده گفتند: «او فریاد کنان به دنبال ما می‌آید، او را رخصت کن.» <sup>۲۴</sup> عیسی در جواب گفت: «من فقط برای گوسفندان گمشده خاندان اسرائیل فرستاده شده‌ام.» <sup>۲۵</sup> اما آن زن نزدیک آمده پیش پای عیسی به خاک افتاد و فریاد زد: «ای آقا، به من کمک کن.» <sup>۲۶</sup> عیسی در جواب او گفت: «درست نیست که نان اطفال را برداریم و پیش سگ‌ها بیندازیم.» <sup>۲۷</sup> اما آن زن جواب داد: «درست است ای آقا، اما سگ‌ها نیز از پس مانده‌های که از دسترخوان ارباب شان می‌افتد، می‌خورند.» <sup>۲۸</sup> عیسی در جواب به او گفت: «ای زن، ایمان تو بزرگ است. آرزوی تو برآورده شود.» و از همان لحظه دخترش شفا یافت.

## شفای بسیاری از بیماران

<sup>۲۹</sup> عیسی آن محل را ترک کرده و از راه لب بحیره جلیل به بالای کوهی رفت و در آنجا نشست. <sup>۳۰</sup> عده زیادی از مردم پیش او آمدند و شلان و کوران، گنگان و لنگان و بیماران دیگر را با خود آورده پیش پاهای او می‌گذاشتند و او آن‌ها را شفا می‌داد. <sup>۳۱</sup> مردم وقتی گنگان را گویا و اشخاص شل را سالم و لنگان را روان و کوران را بینا دیدند، تعجب کردند و خدای اسرائیل را حمد گفتند.

## غذا دادن به چهار هزار نفر

(همچنین در مرقس ۸: ۱-۱۰)

<sup>۳۲</sup> عیسی شاگردان را پیش خود خواسته به آنها گفت: «دل من برای این مردم می‌سوزد. اینک سه روز است که آن‌ها با من هستند و دیگر چیزی برای خوردن ندارند. من نمی‌خواهم آن‌ها را گرسنه روانه کنم، چون ممکن است در راه ضعف کنند.» <sup>۳۳</sup> شاگردان در جواب گفتند: «از کجا می‌توانیم در این بیابان نان کافی برای سیر کردن چنین جمعیتی پیدا کنیم؟» <sup>۳۴</sup> عیسی پرسید: «چند نان دارید؟» جواب دادند: «هفت نان و چند ماهی کوچک.» <sup>۳۵</sup> عیسی امر کرد که مردم روی زمین بنشینند. <sup>۳۶</sup> آنگاه آن هفت نان و ماهی‌ها را گرفت و پس از آنکه خدا را شکر نمود آن‌ها را پاره کرده به شاگردان داد و شاگردان به مردم دادند. <sup>۳۷</sup> همه خوردند و سیر شدند و از خرده‌های باقیمانده هفت سبد پُر شد. <sup>۳۸</sup> غیر از زنان و کودکان چهار هزار مرد از آن خوراک خوردند. <sup>۳۹</sup> آنگاه عیسی جمعیت را رخصت داد و خود سوار کشتی شده و به ناحیه مجدل رفت.

## تقاضای معجزه

(همچنین در مرقس ۸: ۱۱-۱۳ و لوقا ۱۲: ۵۴-۵۶)

**۱۶** <sup>۱</sup> پیروان فرقه‌های فریسی و صدوقی پیش آمده از روی امتحان از عیسی خواستند که معجزه آسمانی به آنها نشان دهد. <sup>۲</sup> عیسی در جواب آن‌ها گفت: «در وقت غروب اگر آسمان سرخ باشد شما می‌گویید هوا خوب خواهد بود <sup>۳</sup> و اگر صبح وقت آسمان سرخ و گرفته باشد می‌گویید باران خواهد بارید. شما که می‌توانید با نگاه کردن به آسمان هوا را پیش‌بینی کنید، چگونه نمی‌توانید معنی علائم و نشانه‌های این زمان را درک کنید؟ <sup>۴</sup> این نسل شریر و بی‌وفا جویای معجزه است و معجزه‌ای به جز معجزه یونس نبی به آن داده نخواهد شد.» پس از آن عیسی آن‌ها را ترک کرد و از آنجا رفت.

## خمیر مایه فرقه‌های فریسی و صدوقی

(همچنین در مرقس ۸: ۱۴-۲۱)

<sup>۵</sup> شاگردان به آن طرف بحیره می‌رفتند ولی فراموش کرده بودند که با خود نان ببرند. <sup>۶</sup> پس وقتی عیسی به ایشان فرمود: «از خمیرمایه فرقه‌های فریسی و صدوقی دور باشید و احتیاط کنید.» <sup>۷</sup> آن‌ها در بین خود صحبت کرده می‌گفتند: «چون ما نان همراه خود نیاورده‌ایم او چنین می‌گوید.» <sup>۸</sup> عیسی این را درک کرد و به ایشان گفت: «ای کم‌ایمانان، چرا درباره نداشتن نان صحبت می‌کنید؟ <sup>۹</sup> آیا هنوز هم نمی‌فهمید؟ آیا آن پنج نان و پنج هزار مرد را بخاطر ندارید؟ چند سبد جمع کردید؟ <sup>۱۰</sup> یا در مورد آن هفت نان و چهار هزار مرد، چند سبد جمع کردید؟ <sup>۱۱</sup> چرا نمی‌توانید بفهمید که من درباره نان صحبت نمی‌کردم؟ من فقط گفتم که از خمیرمایه فرقه‌های فریسی و صدوقی احتیاط کنید.» <sup>۱۲</sup> آنگاه فهمیدند که عیسی از آنها می‌خواهد، که از تعالیم فرقه‌های فریسی و صدوقی احتیاط کنند، نه از خمیرمایه نان.

## تو مسیح هستی

(همچنین در مرقس ۸: ۲۷-۳۰ و لوقا ۹: ۱۸-۲۱)

<sup>۱۳</sup> وقتی عیسی به نواحی اطراف قیصریه فیلیپس رسید از شاگردان خود پرسید: «به نظر مردم پسر انسان کیست؟» <sup>۱۴</sup> آن‌ها جواب دادند: «بعضی‌ها می‌گویند یحیای تعمیددهنده است و عده‌ای می‌گویند: الیاس یا ارمیا یا یکی از انبیا است.» <sup>۱۵</sup> عیسی پرسید: «شما مرا که می‌دانید؟» <sup>۱۶</sup> شمعون پترس جواب داد: «تو مسیح، پسر خدای زنده هستی.» <sup>۱۷</sup> آنگاه عیسی گفت: «ای شمعون پسر یونا، خوشا بحال تو! چون تو این را از انسان نیاموختی بلکه پدر آسمانی من آن را بر تو آشکار ساخته است. <sup>۱۸</sup> و به تو می‌گویم که تو پترس هستی و من بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و نیروهای مرگ هرگز بر آن دست نخواهد یافت <sup>۱۹</sup> و کلیدهای پادشاهی آسمانی را به تو می‌دهم، آنچه را که تو در زمین ببندی در آسمان بسته خواهد شد و هرچه را که در روی زمین باز نمایی در آسمان باز خواهد شد.» <sup>۲۰</sup> بعد از آن عیسی به شاگردان امر کرد که کسی نگوید که او مسیح است.

## پیشگویی عیسی درباره مرگ و قیام خود

(همچنین در مرقس ۸: ۳۱-۱: ۹ و لوقا ۹: ۲۲-۲۷)

<sup>۲۱</sup> از آن زمان عیسی به آشکار ساختن این حقیقت پرداخت و به شاگردان خود گفت که او می‌بایست به اورشلیم برود و در آنجا از مشایخ، سران کاهنان و علمای دین یهود رنج بسیار ببیند و کشته شود و روز سوم زنده گردد. <sup>۲۲</sup> اما پترس عیسی را به کناری کشید و با اعتراض به او گفت: «خدا نکند! نخیر، خداوندا، هرگز برای تو چنین واقع نخواهد شد.» <sup>۲۳</sup> عیسی برگشته به پترس گفت: «دور شو، ای شیطان، تو مانع راه من هستی و افکار تو افکار انسانی است، نه خدایی.»

<sup>۲۴</sup> سپس عیسی به شاگردان خود فرمود: «اگر کسی بخواهد پیرو من باشد باید دست از جان خود بشوید و صلیب خود را برداشته بدنبال من بیاید. <sup>۲۵</sup> زیرا هر که بخواهد جان خود را حفظ کند آن را از دست می‌دهد، اما هر که بخاطر من جان خود را فدا کند آن را نگاه خواهد داشت. <sup>۲۶</sup> برای انسان چه فایده دارد که تمام جهان را ببرد، اما جان خود را از دست بدهد؟ زیرا او دیگر به هیچ قیمتی نمی‌تواند آن را باز یابد. <sup>۲۷</sup> پسر انسان با جلال پدر خود همراه با فرشتگان می‌آید و به هر کس مطابق اعمالش اجر می‌دهد. <sup>۲۸</sup> آمین، به شما می‌گویم، بعضی کسانی در اینجا ایستاده‌اند که تا آمدن پسر انسان را نبینند که در پادشاهی خود می‌آید، طعم مرگ را نخواهند چشید.»

## تبدیل هیئت عیسی

(همچنین در مرقس ۲:۹-۱۳ و لوقا ۲۸:۹-۳۶)

**۱۷** بعد از شش روز عیسی، پترُس و یعقوب و یوحنا برادر یعقوب را گرفته به بالای کوهی بلند برد تا در آنجا تنها باشند.<sup>۲</sup> در حضور آن‌ها هیئت او تغییر کرد، رویش مانند آفتاب درخشید و لباسش مثل نور سفید گشت.<sup>۳</sup> در همین موقع شاگردان، موسی و الیاس را دیدند که با عیسی صحبت می‌کردند. <sup>۴</sup> آنگاه پترُس به عیسی گفت: «خداوندا، چه خوب است که ما اینجا هستیم. اگر بخواهی من سه سایبان در اینجا می‌سازم: یکی برای تو، یکی برای موسی و یکی هم برای الیاس.»<sup>۵</sup> هنوز سخن او تمام نشده بود که ابری درخشان آن‌ها را فراگرفت و از آن ابر صدایی شنیده شد که می‌گفت: «این است پسر عزیز من که از او خوشنودم. به او گوش دهید.»<sup>۶</sup> وقتی شاگردان این صدا را شنیدند، بسیار ترسیدند و با صورت به خاک افتادند. <sup>۷</sup> آنگاه عیسی پیش آن‌ها آمد و بر آن‌ها دست گذاشته گفت: «برخیزید، دیگر نترسید.»<sup>۸</sup> وقتی شاگردان چشمان خود را باز کردند جز عیسی، کسی دیگر را ندیدند.

<sup>۹</sup> در حالی که از کوه پایین می‌آمدند، عیسی به آن‌ها امر کرد تا روزی که پسر انسان پس از مرگ زنده نشده است درباره آنچه دیده بودند به کسی چیزی نگویند.<sup>۱۰</sup> شاگردان پرسیدند: «پس چرا علمای دین می‌گویند باید اول الیاس بیاید؟»<sup>۱۱</sup> عیسی جواب داد: «درست است، اول الیاس خواهد آمد و همه چیز را اصلاح خواهد کرد.»<sup>۱۲</sup> اما من به شما می‌گویم که الیاس آمده است و آن‌ها او را نشناختند و آنچه خواستند با او کردند. پسر انسان نیز باید همین‌طور از دست ایشان رنج ببیند.»<sup>۱۳</sup> در این وقت شاگردان فهمیدند که مقصد او یحیای تعمیددهنده است.

## شفای یک میرگی دار

(همچنین در مرقس ۱۴:۹-۲۹ و لوقا ۳۷:۹-۴۳)

<sup>۱۴</sup> همینکه عیسی و شاگردان پیش مردم برگشتند، مردی نزد عیسی آمد و در برابر او زانو زده <sup>۱۵</sup> گفت: «ای آقا، بر پسر من رحم کن. او میرگی دارد و دچار حمله‌های سختی می‌شود بطوری که بارها خود را در آب و آتش انداخته است.»<sup>۱۶</sup> او را پیش شاگردان تو آوردم، اما نتوانستند او را شفا دهند.»<sup>۱۷</sup> عیسی در جواب گفت: «مردم این زمانه چقدر بی‌ایمان و بی‌راه هستند! تا به کی باید با شما باشم؟ و تا چه وقت باید شما را تحمل کنم؟ او را پیش من بیاورید.»<sup>۱۸</sup> پس عیسی با تندی به روح ناپاک امر کرد از او خارج شود. روح ناپاک او را ترک کرد و آن پسر در همان لحظه شفا یافت.

<sup>۱۹</sup> بعد از این واقعه شاگردان عیسی آمده در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم آن روح ناپاک را بیرون کنیم؟»<sup>۲۰</sup> عیسی جواب داد: «چون ایمان شما کم است! بدانید که اگر به اندازه یک دانه اوری ایمان داشته باشید، می‌توانید به این کوه بگویید که از اینجا به آنجا منتقل شود و منتقل خواهد شد و هیچ چیز برای شما محال نخواهد بود.»<sup>۲۱</sup> [لیکن این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی‌رود.]»

## دومین پیشگویی مرگ و قیام

(همچنین در مرقس ۳۰:۹-۳۲ و لوقا ۴۳:۹-۴۵)

<sup>۲۲</sup> در موقعی که آن‌ها هنوز در جلیل دور هم بودند، عیسی به ایشان گفت: «پسر انسان بزودی به دست مردم تسلیم می‌گردد»<sup>۲۳</sup> و آن‌ها او را خواهند کشت ولی او در روز سوم باز زنده خواهد شد.» شاگردان بسیار غمگین شدند.

<sup>۲۴</sup> در موقع ورود عیسی و شاگردان به کپرناحوم، کسانی که مأمور وصول مالیات برای عبادتگاه بودند پیش پترُس آمده از او پرسیدند: «آیا استاد تو مالیات عبادتگاه را نمی‌پردازد؟» <sup>۲۵</sup> پترُس گفت «البته!» وقتی پترُس به خانه رفت قبل از اینکه چیزی بگوید عیسی به او گفت: «ای شمعون، به نظر تو پادشاهان جهان از چه کسانی محصول و مالیات می‌گیرند - از ملت خود یا از بیگانگان؟» <sup>۲۶</sup> پترُس گفت: «از بیگانگان.» عیسی فرمود: «در این صورت خود ملت معاف است، <sup>۲۷</sup> اما برای اینکه این اشخاص لغزش نخورند برو و چنگکی به بحیره بینداز، وقتی دهن اولین ماهی صیدشده را باز کنی، سکه‌ای در آن خواهی یافت. آن را بردار و مالیات من و خود را به آن‌ها بده.»

### چه کسی بزرگتر است

(همچنین در مرقس ۹: ۳۳-۳۷ و لوقا ۹: ۴۶-۴۸)

**۱۸** <sup>۱</sup> در آن وقت شاگردان نزد عیسی آمده از او پرسیدند: «چه کسی در پادشاهی آسمانی از همه بزرگتر است؟» <sup>۲</sup> عیسی کودکی را صدا کرد و از او خواست در برابر آنها بایستد <sup>۳</sup> و سپس به آنها گفت: «در حقیقت به شما می‌گویم که اگر شما تغییر نکنید و مانند کودکان نگردید هرگز داخل پادشاهی آسمانی نخواهید شد. <sup>۴</sup> در پادشاهی آسمانی، آن کسی از همه بزرگتر است که خود را فروتن سازد و مانند این کودک بشود. <sup>۵</sup> و کسی که چنین کودکی را به نام من بپذیرد، مرا پذیرفته است.»

### وسوسه‌های گناه

(همچنین در مرقس ۹: ۴۲-۴۸ و لوقا ۱۷: ۱-۲)

<sup>۶</sup> وای بحال کسی که باعث لغزش یکی از این کوچکان که به من ایمان دارند بشود. برای او بهتر می‌بود که سنگ آسیابی به گردنش آویخته شود و در اعماق دریا غرق گردد. <sup>۷</sup> وای بر دنیا که باعث چنین لغزش‌هایی می‌شود! حتماً لغزش‌هایی پیش خواهد آمد، اما وای بر کسی که باعث این لغزش‌ها شود. <sup>۸</sup> بنابراین اگر دست یا پای تو، تو را به گناه بکشاند آن را قطع کن و دور بینداز، زیرا برای تو بهتر است که بدون دست یا پا به زندگی راه یابی تا با دو دست و دو پا به داخل آتش ابدی افکنده شوی. <sup>۹</sup> و اگر چشم تو، تو را به گناه می‌کشاند، آن را بکش و دور بینداز، زیرا بهتر است که با یک چشم به زندگی راه یابی تا با دو چشم به آتش دوزخ افکنده شوی.

### مثل گوسفند گمشده

(همچنین در لوقا ۱۵: ۳-۷)

<sup>۱۰</sup> هرگز این کوچکان را حقیر نشمارید. بدانید که آنها در عالم بالا فرشتگانی دارند که پیوسته روی پدر مرا که در آسمان است، می‌بینند. <sup>۱۱</sup> [زیرا پسر انسان آمده است تا گمشده را نجات بخشد.] <sup>۱۲</sup> عقیده شما چیست؟ اگر مردی صد گوسفند داشته باشد و یکی از آن‌ها گم شود، آیا او نود و نه گوسفند دیگر را در کوهسار رها نمی‌کند و به جستجوی گوسفند گمشده نمی‌رود؟ <sup>۱۳</sup> و هرگاه آن را پیدا کند برای آن یک گوسفند بیشتر شاد می‌شود تا برای آن نود و نه گوسفند دیگر که گم نشده‌اند. <sup>۱۴</sup> به همین طور پدر آسمانی شما نمی‌خواهد که حتی یکی از این کوچکان از دست برود.

## وقتی شخصی مرتکب خطا می شود

<sup>۱۵</sup> اگر برادرت به تو بدی کند، برو و با او در تنهایی درباره آن موضوع صحبت کن. اگر به سخن تو گوش دهد برادر خود را باز یافته‌ای <sup>۱۶</sup> و اگر به سخن تو گوش ندهد، یک یا دو نفر دیگر را با خود ببر تا از زبان دو یا سه شاهد این موضوع تأیید شود. <sup>۱۷</sup> اگر حاضر نیست سخنان آنها را بشنود موضوع را به اطلاع کلیسا برسان و اگر حاضر نشود به کلیسا گوش دهد، با او مثل یک بیگانه یا جزیه‌گیر رفتار کن.

<sup>۱۸</sup> بدانید که چیزی را که شما در روی زمین ببینید در آسمان هم بسته می شود و چیزی را که در روی زمین باز نمائید در آسمان باز می شود. <sup>۱۹</sup> و نیز بدانید که هرگاه دو نفر از شما در روی زمین درباره آنچه که از خدا می خواهند یکدل باشند، پدر آسمانی من آن را به ایشان خواهد بخشید، <sup>۲۰</sup> زیرا هر جا که دو یا سه نفر بنام من جمع شوند، من آنجا در میان آنها هستم.»

## کسی که دیگران را نمی بخشد

<sup>۲۱</sup> در این وقت پترس پیش عیسی آمده از او پرسید: «خداوندا، اگر برادر من نسبت به من خطا بکند، تا چند بار باید او را ببخشم؟ تا هفت بار؟» <sup>۲۲</sup> عیسی در جواب گفت: «نمی گویم هفت بار، بلکه هفتاد مرتبه هفت بار. <sup>۲۳</sup> چون پادشاهی آسمانی مانند پادشاهی است که تصمیم گرفت از خادمان خود حساب بخواهد. <sup>۲۴</sup> وقتی این کار را شروع کرد شخصی را نزد او آوردند که ده هزار قنطار از او قرضدار بود، [ارزش یک قنطار بیش از معاش پانزده سال یک کارگر بود] <sup>۲۵</sup> اما چون او نمی توانست آن را بپردازد، اربابش امر کرد او را با زن و فرزندان و تمام هستی اش بفروشد تا قرض خود را بپردازد. <sup>۲۶</sup> آن شخص پیش پای ارباب خود افتاده گفت: «ای آقا، به من مهلت بده و من تمام آن را تا پول آخر به تو خواهم پرداخت.» <sup>۲۷</sup> دل ارباب به حال او سوخت. به طوریکه قرض او را بخشید و به او اجازه داد برود.

<sup>۲۸</sup> اما او وقتی از آنجا رفت در راه با یکی از همکاران خود روبرو شد که تقریباً صد دینار [برابر با معاش صد روز] از او قرضدار بود، او را گرفت و گلویش را فشرده گفت: «قرض مرا به من بپرداز.» <sup>۲۹</sup> آن شخص به پای همکار خود افتاد و به او التماس کرده گفت: «به من مهلت بده، پول تو را می پردازم.» <sup>۳۰</sup> اما او قبول نکرد و آن مرد را به زندان انداخت تا قرض خود را بپردازد. <sup>۳۱</sup> خادمان دیگر که این ماجرا را دیدند بسیار جگرخون شدند و به نزد ارباب خود رفته تمام جریان را به اطلاع او رسانیدند. <sup>۳۲</sup> او آن مرد را خواسته به او گفت: «ای غلام شیر، بخاطر خواهشی که از من کردی من همه قرض تو را به تو بخشیدم. <sup>۳۳</sup> آیا نمی باید همینطور که من دلم برای تو سوخت، تو هم به همکار خود دلسوزی می کردی؟» <sup>۳۴</sup> ارباب آنقدر خشمگین شد که آن غلام را به زندان انداخت و امر کرد، که تا وقتی تمام قرض خود را نپرداخته است، آزاد نشود. <sup>۳۵</sup> پدر آسمانی من هم با شما همینطور رفتار خواهد کرد، اگر همه شما برادر خود را از دل نبخشید.»

## تعلیم عیسی درباره طلاق

(همچنین در مرقس ۱۰: ۱-۱۲)

**۱۹** وقتی عیسی این سخنان را به پایان رسانید جلیل را ترک کرد و به ناحیه یهودیه در آن طرف دریای اردن رفت. <sup>۲</sup> جمعیت زیادی به دنبال او رفتند و عیسی آنها را در آنجا شفا داد. <sup>۳</sup> بعضی از فریسی ها هم پیش او آمده از روی امتحان از او پرسیدند: «آیا جایز است که مرد به هر علتی که بخواهد زن خود را طلاق دهد؟» <sup>۴</sup> عیسی در جواب از آنها پرسید: «آیا تا به حال نخوانده اید که

پروردگار از ابتدا انسان را مرد و زن آفرید؟<sup>۵</sup> به این سبب است که مرد، پدر و مادر خود را ترک می‌کند و به زن خود می‌پیوندد و آن دو یک تن می‌شوند<sup>۶</sup> از این رو آن‌ها دیگر دو نیستند بلکه یک تن هستند، پس آنچه را که خدا به هم پیوسته است انسان نباید جدا سازد.» آن‌ها پرسیدند: «پس چرا موسی اجازه داد که مرد با دادن یک طلاق‌نامه به زن خود از او جدا شود؟»<sup>۸</sup> عیسی در جواب گفت: «به خاطر سنگدلی شما بود که موسی اجازه داد از زن خود جدا شوید، ولی از ابتدای خلقت چنین نبود.<sup>۹</sup> اما من به شما می‌گویم هرکس زن خود را به هر سببی به جز سبب زنا طلاق دهد و با زن دیگری ازدواج نماید مرتکب زنا می‌شود.»<sup>۱۰</sup> شاگردان به او گفتند: «اگر شوهر در مقابل زنش باید چنین وضعی داشته باشد، بهتر است که دیگر کسی ازدواج نکند.»<sup>۱۱</sup> عیسی به آن‌ها گفت: «همه نمی‌توانند این سخن را قبول کنند، مگر کسانی که قدرت آن را داشته باشند.»<sup>۱۲</sup> بعضی‌ها طوری به دنیا آمده‌اند که اصلاً نمی‌توانند ازدواج کنند، عده‌ای هم به دست انسان خسی شده‌اند و عده‌ای نیز به خاطر پادشاهی آسمانی از ازدواج خودداری می‌کنند. بنابراین هرکس قدرت اجرای این تعلیم را دارد، آن را بپذیرد.»

## عیسی اطفال کوچک را برکت می‌دهد

(همچنین در مرقس ۱۰: ۱۳-۱۶ و لوقا ۱۸: ۱۵-۱۷)

<sup>۱۳</sup> در این وقت عده‌ای از مردم، اطفال کوچک را پیش عیسی آوردند تا او دست خود را بر سر آن‌ها بگذارد و برای آن‌ها دعا کند. اما شاگردان آن‌ها را به خاطر این کار سرزنش کردند.<sup>۱۴</sup> اما عیسی به آنها فرمود: «بگذارید اطفال کوچک نزد من بیایند و مانع آنها نشوید، زیرا پادشاهی آسمان به چنین کسانی تعلق دارد.»<sup>۱۵</sup> عیسی دست خود را بر سر کودکان گذاشت و سپس از آنجا رفت.

## جوان دولتمند

(همچنین در مرقس ۱۰: ۱۷-۳۱ و لوقا ۱۸: ۱۸-۳۰)

<sup>۱۶</sup> در این هنگام مردی پیش آمد و از عیسی پرسید: «ای استاد چه کار نیکی باید بکنم تا بتوانم زندگی ابدی را به دست آورم؟»<sup>۱۷</sup> عیسی به او گفت: «چرا درباره نیکی از من سؤال می‌کنی؟ فقط یکی نیکو است. اما اگر تو می‌خواهی به زندگی راه یابی، احکام شریعت را نگاه‌دار.»<sup>۱۸</sup> او پرسید: «کدام احکام؟» عیسی در جواب فرمود: «قتل نکن، زنا نکن، دزدی نکن، شهادت دروغ نده،<sup>۱۹</sup> احترام پدر و مادر خود را نگاه‌دار و همسایه‌ات را مانند خود دوست بدار.»<sup>۲۰</sup> آن جوان جواب داد: «من همه اینها را نگه داشته‌ام، دیگر چه چیزی کم دارم؟»<sup>۲۱</sup> عیسی به او فرمود: «اگر می‌خواهی کامل باشی برو، دارایی خود را بفروش و به فقرا بده تا برای تو در عالم بالا ثروتی اندوخته شود. آن وقت بیا و از من پیروی کن.»<sup>۲۲</sup> وقتی آن جوان این را شنید با دلی افسرده از آنجا رفت زیرا ثروت بسیار داشت.

<sup>۲۳</sup> عیسی به شاگردان خود فرمود: «بدانید که ورود دولتمندان به پادشاهی آسمان بسیار مشکل است،<sup>۲۴</sup> باز هم می‌گویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است تا ورود یک شخص دولتمند به پادشاهی خدا.»<sup>۲۵</sup> شاگردان از شنیدن این سخن سخت پریشان شده پرسیدند: «پس چه کسی می‌تواند نجات بیابد؟»<sup>۲۶</sup> عیسی به آنها دید و فرمود: «برای انسان این محال است ولی برای خدا همه چیز ممکن می‌باشد.»<sup>۲۷</sup> پطرس در جواب به او گفت: «ما که همه چیز را ترک کرده و به دنبال تو آمده‌ایم، اجر ما چه خواهد بود؟»<sup>۲۸</sup> عیسی جواب داد: «در حقیقت به شما می‌گویم که در روز قیامت، در آن هنگام که پسر انسان با شکوه و جلال آسمانی بر تخت سلطنت خود می‌نشیند، شما که از من پیروی کرده‌اید بر دوازده تخت خواهید نشست و بر دوازده طایفه اسرائیل داوری خواهید نمود.»<sup>۲۹</sup> و هرکس که به خاطر من خانه و برادران و خواهران و پدر و مادر و کودکان و زمین خود را ترک کرده باشد، چندین برابر اجر خواهد گرفت و زندگی ابدی را به دست خواهد آورد.<sup>۳۰</sup> اما بسیاری از کسانی که اکنون اول هستند، آخر خواهند شد و بسیاری از آن‌ها

## مزدوران تاکستان

۲۰ پادشاهی آسمان مانند صاحب تاکستانی است که یک روز صبح وقت بیرون رفت تا مزدورانی برای کار در تاکستان خود بگیرد<sup>۲</sup> و بعد از آنکه آن‌ها دربارهٔ مزد روزانه موافقت کردند، آنها را به سرکار فرستاد. <sup>۳</sup> ساعت نُه صبح باز بیرون رفت و کسان دیگری را دید که بیکار در بازار ایستاده بودند. <sup>۴</sup> به آن‌ها گفت: «بروید و در تاکستان من کار کنید و من حق شما را به شما خواهم داد.» و آن‌ها هم رفتند. <sup>۵</sup> در وقت چاشت و همچنین ساعت سه بعد از ظهر باز بیرون رفت و مانند دفعات پیش عده‌ای را به کار گرفت. <sup>۶</sup> او یک ساعت پیش از غروب آفتاب باز بیرون رفت و دستۀ دیگری را در آنجا ایستاده دید، به آنها گفت: «چرا تمام روز اینجا بیکار ایستاده‌اید؟» آن‌ها جواب دادند: «چونکه هیچ کس به ما کاری نداده است.» پس او به آنها گفت: «بروید و در تاکستان من کار کنید.» <sup>۸</sup> وقتی غروب شد صاحب تاکستان به ناظر خود گفت: «مزدوران را صدا کن و مزد همه را بده، از کسانی که آخر آمدند شروع کن و آخر همه به کسانی که اول آمدند.» <sup>۹</sup> آن‌های که یک ساعت قبل از غروب شروع به کار کرده بودند پیش آمدند و هریک مزد یک روز تمام را گرفت. <sup>۱۰</sup> وقتی نوبت به کسانی رسید که اول آمده بودند آن‌ها انتظار داشتند از دیگران بیشتر بگیرند اما به آنها به اندازهٔ دیگران داده شد. <sup>۱۱</sup> وقتی مزدوران مزد خود را گرفتند شکایت کنان به صاحب تاکستان گفتند: <sup>۱۲</sup> «این کسانی که آخر همه آمده‌اند فقط یک ساعت کار کرده‌اند و تو آنها را با ما که تمام روز در آفتاب سوزان کارهای سنگین را تحمل کرده ایم در یک سطح قرار داده‌ای.» <sup>۱۳</sup> آن مالک رو به یکی از آن‌ها کرده گفت: «ای دوست، من که به تو ظلمی نکرده‌ام. مگر تو قبول نکردی که با این مزد کار کنی؟» <sup>۱۴</sup> پس مزد خود را بردار و برو. من می‌خواهم به نفر آخر به اندازهٔ تو مزد بدهم. <sup>۱۵</sup> آیا حق ندارم که با پول خود مطابق خواهش خود عمل کنم؟ چرا به سخاوت من بدبینی می‌کنی؟» <sup>۱۶</sup> به این ترتیب، آخرین، اولین و اولین، آخرین خواهند شد.»

## سومین پیشگویی مرگ و قیام عیسی

(همچنین در مرقس ۱۰: ۳۲-۳۴ و لوقا ۱۸: ۳۱-۳۴)

<sup>۱۷</sup> وقتی عیسی به طرف اورشلیم می‌رفت در راه، دوازده شاگرد خود را به گوشه‌ای بُرد و به آنها گفت: <sup>۱۸</sup> «اکنون ما به اورشلیم می‌رویم و در آنجا پسر انسان به دست سران کاهنان و علمای دین تسلیم خواهد شد و آنها حکم مرگ او را داده، <sup>۱۹</sup> تحویل بیگانگان خواهند کرد تا آن‌ها او را ریشخند نموده تازیانه بزنند و مصلوب کنند و او در روز سوم بار دیگر زنده خواهد شد.»

## خواهش یک مادر

(همچنین در مرقس ۱۰: ۳۵-۴۵)

<sup>۲۰</sup> آنگاه مادر پسران زبدي همراه فرزندان خود پیش عیسی آمده رو به خاک افتاد و تقاضا نمود که عیسی به او لطفی بنماید. <sup>۲۱</sup> عیسی پرسید: «چه می‌خواهی؟» گفت: «وعده بده که در پادشاهی تو این دو پسر من یکی در دست راست تو و دیگری در دست چپ تو بنشینند.» <sup>۲۲</sup> عیسی به آن دو برادر رو کرده گفت: «شما نمی‌دانید که چه می‌خواهید. آیا می‌توانید جامی را که من می‌نوشم، بنوشید؟» آن‌ها جواب دادند: «بلی، می‌توانیم.» <sup>۲۳</sup> عیسی به آنها گفت: «درست است شما از جام من خواهید نوشید، اما انتخاب کسانی که در دست راست و دست چپ من بنشینند با من نیست، زیرا کسانی در دست راست یا چپ من خواهند نشست که پدر من قبلاً برای شان آماده کرده است.» <sup>۲۴</sup> وقتی ده شاگرد دیگر از این موضوع باخبر شدند از آن دو برادر سخت رنجیدند. <sup>۲۵</sup> پس عیسی آنها را پیش خود

خواسته فرمود: «شما می‌دانید که در این دنیا حکمرانان بر زیردستان خود آقایی می‌کنند و بزرگان شان به آنها زور می‌گویند.<sup>۲۶</sup> اما در میان شما نباید چنین باشد، بلکه هر که می‌خواهد در بین شما بزرگ باشد باید خادم همه گردد.<sup>۲۷</sup> و هر که بخواهد بالاتر از همه شود باید غلام همه باشد.<sup>۲۸</sup> پسر انسان نیز نیامد تا خدمت شود، بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.»

## شفای دو نابینا

(همچنین در مرقس ۱۰: ۴۶-۵۲ و لوقا ۱۸: ۳۵-۴۳)

<sup>۲۹</sup> وقتی عیسی و شاگردانش شهر اریحا را ترک می‌کردند، جمعیت بزرگی به دنبال او رفت.<sup>۳۰</sup> در کنار راه دو نفر نابینا نشسته بودند و چون شنیدند که عیسی از آنجا می‌گذرد، فریاد زده گفتند: «ای آقا، ای پسر داود، بر ما رحم کن.»<sup>۳۱</sup> مردم آنها را سرزنش کرده و به آنها می‌گفتند که خاموش شوند. اما آن دو نفر بیشتر فریاد کرده می‌گفتند: «ای آقا، ای پسر داود، به ما رحم کن.»<sup>۳۲</sup> عیسی ایستاد و آن دو مرد را صدا کرده پرسید: «چه می‌خواهید برای تان انجام دهم؟»<sup>۳۳</sup> آنها گفتند: «ای آقا، ما می‌خواهیم که چشمان ما باز شوند.»<sup>۳۴</sup> دل عیسی سوخت، چشمان آنها را لمس کرد و آنها فوراً بینائی خود را بازیافتند و به دنبال او رفتند.

## ورود پیروزمندانه عیسی به اورشلیم

(همچنین در مرقس ۱۱: ۱-۱۱ و لوقا ۱۹: ۲۸-۴۰ و یوحنا ۱۲: ۱۲-۱۹)

**۲۱** وقتی عیسی و شاگردان به نزدیکی‌های اورشلیم و به دهکده بیت فاجی واقع در کوه زیتون رسیدند عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاد<sup>۲</sup> و به آنها گفت: «به دهکده مقابل بروید. نزدیک دروازه آن، الاغی را با کره‌اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کنید و پیش من بیاورید.<sup>۳</sup> اگر کسی به شما حرفی زد بگویید که خداوند به آنها احتیاج دارد و او به شما اجازه خواهد داد که آنها را فوراً بیاورید.»<sup>۴</sup> و به این وسیله پیشگویی پیغمبر تمام شد که می‌فرماید:

<sup>۵</sup> «به دختر سهیون بگویید: اینک پادشاه تو است که بر الاغی نشسته و بر کره چهار پایی سوار است و با شکستگی نزد تو می‌آید.»

<sup>۶</sup> آن دو شاگرد رفتند و آنچه به آنها گفته شده بود انجام دادند.<sup>۷</sup> و آن الاغ و کره‌اش را آوردند و آنگاه لباسهای خود را بر پشت آنها انداختند و عیسی سوار شد.<sup>۸</sup> جمعیت زیادی جاده را با لباسهای خود فرش کردند و بعضی، شاخه‌های درختان را می‌بریدند و در راه می‌گسترانیدند.<sup>۹</sup> آنگاه جمعیتی که پیش روی می‌رفتند و آنها که از عقب می‌آمدند فریاد می‌زدند و می‌گفتند: «مبارک باد پسر داود، فرخنده باد آن کسی که به نام خداوند می‌آید. خدای متعال او را مبارک سازد.»<sup>۱۰</sup> همین که عیسی داخل اورشلیم شد تمام مردم شهر به هیجان آمدند و عده‌ای می‌پرسیدند: «این شخص کیست؟»<sup>۱۱</sup> جمعیت جواب می‌دادند: «این عیسی پیامبر است که از ناصره جلیل آمده است.»

## عیسی در عبادتگاه اورشلیم

(همچنین در مرقس ۱۱: ۱۵-۱۹ و لوقا ۱۹: ۴۵-۴۸ و یوحنا ۲: ۱۳-۲۲)

<sup>۱۲</sup> آنگاه عیسی به داخل عبادتگاه رفت و همه کسانی را که در عبادتگاه به خرید و فروش مشغول بودند بیرون راند. او میزهای صرافان و جایگاه‌های کبوتر فروشان را چپه کرد<sup>۱۳</sup> و به آنها گفت: «نوشته شده است: خانه من جای عبادت خوانده خواهد شد. اما شما آن را لانه دزدان ساخته‌اید.»

<sup>۱۴</sup> نابینایان و مفلوجان در عبادتگاه به نزد او آمدند و او آن‌ها را شفا داد. <sup>۱۵</sup> سران کاهنان و علمای دین وقتی معجزات بزرگ عیسی را دیدند و شنیدند که کودکان در عبادتگاه فریاد می‌زدند: «مبارک باد پسر داود» خشمگین شدند. <sup>۱۶</sup> آن‌ها از عیسی پرسیدند: «آیا می‌شنوی اینها چه می‌گویند؟» عیسی جواب داد: «بلی می‌شنوم! مگر نخوانده‌اید که کودکان و شیرخوارگان را می‌آموزی تا زبان آن‌ها به حمد و ثنای تو بپردازند؟» <sup>۱۷</sup> آنگاه آن‌ها را ترک کرد و از شهر خارج شد و به بیت عنیا رفت و شب را در آنجا گذراند.

## نفرین درخت انجیر

(همچنین در مرقس ۱۱: ۱۲-۱۴ و ۲۰-۲۴)

<sup>۱۸</sup> صبح روز بعد وقتی عیسی به شهر برگشت، گرسنه شد <sup>۱۹</sup> و در کنار جاده درخت انجیری دیده به طرف آن رفت اما جز برگ چیزی در آن نیافت. پس آن درخت را خطاب کرده فرمود: «تو دیگر هرگز ثمر نخواهی آورد.» و آن درخت در همان لحظه خشک شد. <sup>۲۰</sup> شاگردان از دیدن آن تعجب کرده پرسیدند: «چرا این درخت به این زودی خشک شد؟» <sup>۲۱</sup> عیسی در جواب به آنها گفت: «بییقین بدانید که اگر ایمان داشته باشید و شک نکنید، نه تنها قادر خواهید بود آنچه را که نسبت به این درخت انجام شد انجام دهید، بلکه اگر به این کوه بگویید که از جای خود کنده و به بحر پرتاب شود چنین خواهد شد <sup>۲۲</sup> و هرچه با ایمان در دعا طلب کنید خواهید یافت.»

## قدرت و اختیار عیسی

(همچنین در مرقس ۱۱: ۲۷-۳۳ و لوقا ۱: ۲۰-۸)

<sup>۲۳</sup> عیسی داخل عبادتگاه شد و به تعلیم مردم پرداخت. سران کاهنان و بزرگان قوم نزد او آمده پرسیدند: «با چه اجازه‌ای دست به چنین کارهایی می‌زنی و چه کسی این اختیار را به تو داده است؟» <sup>۲۴</sup> عیسی در جواب به آن‌ها گفت: «من نیز از شما سؤالی می‌کنم، اگر به آن جواب بدهید من هم به شما خواهم گفت که با چه اجازه‌ای این کارها را می‌کنم. <sup>۲۵</sup> آیا تعمید یحیی از جانب خدا بود و یا از جانب انسان؟» بر سر این موضوع در میان آن‌ها بحثی درگرفت، می‌گفتند: «اگر بگوییم از جانب خدا است او خواهد گفت چرا به او ایمان نیاوردید؟» <sup>۲۶</sup> و اگر بگوییم از جانب انسان است، از مردم می‌ترسیم، زیرا همه یحیی را یک نبی می‌دانند.» <sup>۲۷</sup> از این رو در جواب عیسی گفتند: «ما نمی‌دانیم.» عیسی فرمود: «پس من هم به شما نخواهم گفت که با چه اجازه‌ای این کارها را می‌کنم.»

## مَثَل دو پسر

<sup>۲۸</sup> «نظر شما در این خصوص چیست؟ شخصی دو پسر داشت. او نزد پسر بزرگ خود رفت و به او گفت: «پسر، امروز به تاکستان برو و در آنجا کار کن.» <sup>۲۹</sup> آن پسر جواب داد: «من نمی‌روم» اما بعد پشیمان شد و رفت. <sup>۳۰</sup> آنگاه پدر نزد دومی آمد و همین را به او گفت او جواب داد: «می‌روم، پدر،» اما هرگز نرفت. <sup>۳۱</sup> کدامیک از این دو نفر مطابق خواهش پدر رفتار کرد؟» گفتند: «اولی.» پس عیسی جواب داد: «بدانید که جزیه‌گیران و فاحشه‌ها قبل از شما به پادشاهی خدا وارد خواهند شد. <sup>۳۲</sup> زیرا یحیی آمد و راه صحیح زندگی را به شما نشان داد و شما سخنان او را باور نکردید ولی جزیه‌گیران و فاحشه‌ها باور کردند و شما حتی بعد از دیدن آن هم توبه نکردید و به او ایمان نیاوردید.»

## مَثَل باغبانان شریر

<sup>۳۳</sup> به مثل دیگری گوش دهید: مالکی بود که تاکستانی ساخت و دور آن دیواری کشید و در آن چرخستی کند و یک بُرج دیده‌بانی هم برای آن ساخت، آنگاه آنرا به دهقانان سپرد و خود به مسافرت رفت. <sup>۳۴</sup> هنگامی که موسم چیدن انگور رسید، خادمان خود را نزد باغبانان فرستاد تا انگور را تحویل بگیرند. <sup>۳۵</sup> اما باغبان، خادمان او را گرفته، یکی را لت و کوب کردند و دیگری را کشتند و سومی را سنگسار کردند. <sup>۳۶</sup> صاحب باغ بار دیگر عدهٔ بیشتری از خادمان خود را فرستاد. با آنها نیز به همانطور رفتار کردند. <sup>۳۷</sup> بالاخره پسر خود را پیش باغبانان فرستاده گفت: «آنها احترام پسر مرا نگاه خواهند داشت.» <sup>۳۸</sup> اما وقتی باغبانان پسر را دیدند به یکدیگر گفتند: «این وارث است. بیاید او را بکشیم تا میراثش از ما شود.» <sup>۳۹</sup> پس او را گرفته و از تاکستان بیرون انداخته به قتل رسانیدند. <sup>۴۰</sup> هنگامی که صاحب تاکستان بیاید با باغبانان چه خواهد کرد؟» <sup>۴۱</sup> آن‌ها جواب دادند: «آن مردان شریر را به عقوبت شدید می‌خواهد رسانید و تاکستان را به دست باغبانان دیگری می‌سپارد تا هر وقت موسم میوه برسد، حصهٔ او را بدهند.» <sup>۴۲</sup> آنگاه عیسی به آنها فرمود: «آیا تا کنون در کلام خدا نخوانده‌اید: آن سنگی که معماران رد کردند به صورت سنگ اصلی بنا درآمده است. این کار خداوند است و به نظر ما عجیب می‌باشد.»

<sup>۴۳</sup> بنابراین به شما می‌گویم که پادشاهی خدا از شما گرفته و به امتی داده خواهد شد که ثمراتی شایسته به بار آورد. <sup>۴۴</sup> [اگر کسی بر روی این سنگ بیفتد پارچه‌پارچه خواهد شد و هرگاه آن سنگ بر روی کسی بیفتد او را غبار خواهد ساخت.]»

<sup>۴۵</sup> وقتی سران کاهنان و پیروان فرقهٔ فریسی مثل‌های او را شنیدند، فهمیدند که عیسی به آن‌ها اشاره می‌کند. <sup>۴۶</sup> آن‌ها خواستند او را دستگیر کنند اما از مردم که عیسی را پیامبر می‌دانستند، می‌ترسیدند.

## مثل جشن عروسی

(همچنین در لوقا ۱۴: ۱۵-۲۴)

**۲۲** <sup>۱</sup> عیسی باز هم برای مردم مثلی آورده گفت: <sup>۲</sup> «پادشاهی آسمان مانند پادشاهی است که برای عروسی پسر خود، جشنی ترتیب داد. <sup>۳</sup> او نوکران خود را فرستاد تا به دعوت‌شدگان بگویند در جشن حاضر شوند، اما آن‌ها نخواستند بیایند. <sup>۴</sup> پادشاه بار دیگر عده‌ای را فرستاده به آن‌ها فرمود که به دعوت‌شدگان بگویند: «به جشن عروسی بیایید، چون مهمانی‌ای که ترتیب داده‌ام آماده است، گاوها و گوساله‌های خود را سر بریده و همه چیز را آماده کرده‌ام.» <sup>۵</sup> اما دعوت‌شدگان به دعوت او اعتنائی نکردند و مشغول کار خود شدند. یکی به مزرعهٔ خود رفت و دیگری به کسب و کار خود پرداخت <sup>۶</sup> در حالی که دیگران، نوکران پادشاه را گرفته زدند و آن‌ها را کشتند. <sup>۷</sup> وقتی پادشاه این را شنید، غضبناک شد و عساکر خود را فرستاد و آن‌ها قاتلان را کشتند و شهرشان را آتش زدند. <sup>۸</sup> آنگاه پادشاه به نوکران خود گفت: «جشن عروسی آماده است، اما دعوت‌شدگان لیاقت آنرا نداشتند. <sup>۹</sup> پس به کوچه‌ها و سرکهاها بروید و هرکه را یافتید به عروسی دعوت کنید.» <sup>۱۰</sup> آنها رفته و هرکه را پیدا کردند - چه نیک و چه بد - با خود آوردند و به این ترتیب تالار از مهمانان پر شد. <sup>۱۱</sup> هنگامی که شاه وارد شد تا مهمانان را ببیند، مردی را دید که لباس عروسی بر تن نداشت. <sup>۱۲</sup> پادشاه از او پرسید: «ای دوست، چطور بدون لباس عروسی به اینجا آمده‌ای؟» او خاموش ماند. <sup>۱۳</sup> پس پادشاه به ملازمان خود گفت: «دست و پای او را ببندید و او را بیرون در تاریکی بیندازید، جائی که گریه و دندان بر دندان ساییدن است.» <sup>۱۴</sup> زیرا دعوت‌شدگان بسیاریند، اما برگزیدگان کم هستند.»

## مسئله مالیات

(همچنین در مرقس ۱۲: ۱۳-۱۷ و لوقا ۲۰: ۲۰-۲۶)

<sup>۱۵</sup> آنگاه پیروان فرقه فریسی نقشه کشیدند که چطور عیسی را با سخنان خودش به دام بیندازند. <sup>۱۶</sup> آن‌ها چند نفر از پیروان خود را همراه عده‌ای از هواداران هیرودیسی به نزد عیسی فرستاده گفتند: «ای استاد، ما می‌دانیم که تو مرد راستگویی هستی. چون به ظاهر انسان توجهی نداری و راه خدا را بدون بیم و هراس از انسان، با راستی تعلیم می‌دهی، <sup>۱۷</sup> پس به ما بگو نظر تو در این باره چیست؟ آیا دادن مالیات به امپراطور روم جایز است یا نه؟» <sup>۱۸</sup> عیسی به فریب آنها بی‌برد و به آنها فرمود: «ای منافقان، چرا می‌خواهید مرا امتحان کنید؟ <sup>۱۹</sup> سکه‌ای را که با آن مالیات خود را می‌پردازید به من نشان دهید.» آن‌ها یک سکه نقره به او دادند. <sup>۲۰</sup> عیسی پرسید: «این تصویر و عنوان از کیست؟» <sup>۲۱</sup> آن‌ها جواب دادند: «از امپراطور.» عیسی به آنها فرمود: «پس آنچه را که از امپراطور است به امپراطور و آنچه را که از خداست به خدا بدهید.» <sup>۲۲</sup> آن‌ها که از این جواب حیران شده بودند از آنجا برخاسته رفتند و عیسی را تنها گذاشتند.

## سوال راجع به قیامت

(همچنین در مرقس ۱۲: ۱۸-۲۷ و لوقا ۲۰: ۲۷-۴۰)

<sup>۲۳</sup> همان روز پیروان فرقه صدوقی که منکر رستاخیز مردگان هستند، پیش او آمدند و از او سؤال نمودند: <sup>۲۴</sup> «ای استاد، موسی گفته است که هرگاه شخصی بدون اولاد بمیرد، برادرش باید با زن او ازدواج کند و برای او فرزندان بوجود آورد. <sup>۲۵</sup> باری، در بین ما هفت برادر بودند، اولی ازدواج کرد و پیش از آنکه دارای فرزندی شود، مُرد و همسر او به برادرش واگذار شد. <sup>۲۶</sup> همینطور دومی و سومی تا هفتمی با آن زن ازدواج کردند و بدون اولاد مُردند. <sup>۲۷</sup> آن زن هم بعد از همه مُرد. <sup>۲۸</sup> پس در روز قیامت آن زن همسر کدام یک از آن‌ها خواهد بود، زیرا همه آنها با او ازدواج کرده بودند؟» <sup>۲۹</sup> عیسی جواب داد: «شما در اشتباهید! نه از کلام خدا چیزی می‌دانید و نه از قدرت او! <sup>۳۰</sup> در روز رستاخیز کسی نه زن می‌گیرد و نه شوهر می‌کند، بلکه همه در آن عالم مانند فرشتگان آسمانی هستند. <sup>۳۱</sup> اما در خصوص رستاخیز مردگان آیا نخوانده‌اید که خود خدا به شما چه فرموده است؟ <sup>۳۲</sup> او فرموده است: من خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب هستم. خدا، خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است.» <sup>۳۳</sup> مردم که این را شنیدند، از تعالیم او حیران شدند.

## حکم بزرگ

(همچنین در مرقس ۱۲: ۲۸-۳۴ و لوقا ۱۰: ۲۵-۲۸)

<sup>۳۴</sup> وقتی پیروان فرقه فریسی شنیدند که عیسی پیروان فرقه صدوقی را قانع کرده است، دور او را گرفتند <sup>۳۵</sup> و یک نفر از آن‌ها که معلم شریعت بود از روی امتحان از عیسی سؤالی نموده گفت: <sup>۳۶</sup> «ای استاد، کدام یک از احکام شریعت از همه بزرگتر است؟» <sup>۳۷</sup> عیسی جواب داد: «خداوند، خدای خود را با تمام دل و تمام جان و تمام عقل خود دوست بدار. <sup>۳۸</sup> این اولین و بزرگترین حکم شریعت است. <sup>۳۹</sup> دومین حکمی که به همان اندازه مهم است شبیه اولی است، یعنی همسایه خود را مانند خویش دوست بدار. <sup>۴۰</sup> در این دو حکم تمام تورات و نوشته‌های پیامبران خلاصه شده است.»

## مسیح کیست؟

(همچنین در مرقس ۱۲: ۳۵-۳۷ و لوقا ۲۰: ۴۱-۴۴)

<sup>۴۱</sup> عیسی از آن پیروان فرقه فریسی که دور او ایستاده بودند، پرسید: <sup>۴۲</sup> «نظر شما درباره مسیح چیست؟ او پسر کیست؟» آن‌ها جواب

دادند: «او پسر داود است.»<sup>۴۳</sup> عیسی از آن‌ها پرسید: «پس چطور است که داود با الهام از جانب خدا، او را خداوند می‌خواند؟ زیرا داود می‌گوید:

«خداوند به خداوند من گفت: بر دست راست من بنشین تا دشمنان تو را زیر پاهای تو قرار دهم.»<sup>۴۴</sup>

او چطور می‌تواند پسر داود باشد در صورتی که خود داود او را خداوند می‌خواند؟»<sup>۴۵</sup> هیچ کس نتوانست در جواب او سخنی بگوید و از آن روز به بعد دیگر کسی جرأت نکرد از او سؤالی بنماید.

## پیروان فرقه فریسی و علمای دین

(همچنین در مرقس ۱۲: ۳۸-۳۹ و لوقا ۱۱: ۴۳ و ۴۶ و ۴۵: ۲۰-۴۶)

۲۳ آنگاه عیسی به مردم و شاگردان خود گفت:<sup>۲</sup> «چون علمای دین و پیروان فرقه فریسی بر مسند موسی نشسته‌اند،<sup>۳</sup> شما باید به هرچه آن‌ها می‌گویند گوش دهید و مطابق آن عمل نمایید اما از اعمال آنها پیروی نکنید، زیرا خود آن‌ها آنچه می‌گویند، نمی‌کنند.<sup>۴</sup> آن‌ها بارهای سنگین را می‌بندند و بر دوش مردم می‌گذارند در حالی که خود شان حاضر نیستند برای بلند کردن آن بار حتی انگشت خود را تکان دهند.<sup>۵</sup> هرچه می‌کنند برای تظاهر و خودنمایی است. بازوبندهای خود را کلان تر و دامن چین خود را درازتر می‌سازند.<sup>۶</sup> آن‌ها دوست دارند در صدر مجالس بنشینند و در کنیسه‌ها بهترین جا را داشته باشند<sup>۷</sup> و مردم در کوچه‌ها به آن‌ها سلام نمایند و آن‌ها را «استاد» خطاب کنند.<sup>۸</sup> اما شما نباید «استاد» خوانده شوید، زیرا شما یک استاد دارید و همه شما برادر هستید.<sup>۹</sup> هیچ کس را بر روی زمین پدر نخوانید، زیرا شما یک پدر دارید، یعنی همان پدر آسمانی.<sup>۱۰</sup> و نباید «پیشوا» خوانده شوید زیرا شما یک پیشوا دارید که مسیح است.<sup>۱۱</sup> کسی در میان شما از همه بزرگتر است که خادم همه باشد.<sup>۱۲</sup> زیرا هر که خود را بزرگ سازد خوار ساخته خواهد شد و هر که خود را فروتن سازد به بزرگی خواهد رسید.

## حکم سر منافقان

(همچنین در مرقس ۱۲: ۴۰ و لوقا ۱۱: ۳۹-۴۲ و ۴۴ و ۵۲ و ۴۷: ۲۰)

۱۳ وای بر شما ای علمای دین و فریسی‌ها منافق! شما راه پادشاهی آسمانی را بر روی مردم می‌بندید، خودتان داخل نمی‌شوید و دیگران را هم که می‌خواهند داخل شوند، نمی‌گذارید.<sup>۱۴</sup> [وای بر شما ای علمای دین و فریسیان منافق، شما مال بیوه‌زنان را می‌خورید و حال آنکه محض خودنمایی دعای خود را طول می‌دهید، به این جهت شما شدیدترین جزاها را خواهید دید.]

۱۵ وای بر شما ای علمای دین و فریسی‌ها منافق، شما بحر و خشکی را طی می‌کنید تا کسی را پیدا کنید که دین شما را بپذیرد. و وقتی که موفق شدید، او را دو برابر بدتر از خودتان سزاوار جهنم می‌سازید.<sup>۱۶</sup> وای بر شما ای راهنمایان کور، شما می‌گویید: اگر کسی به عبادتگاه سوگند بخورد چیزی نیست، اما اگر به طلاهای عبادتگاه سوگند بخورد، مجبور است به سوگند خود وفا کند.<sup>۱۷</sup> ای احمقان و ای کوران، کدام مهمتر است، طلا یا عبادتگاهی که طلا را تقدیس می‌کند؟<sup>۱۸</sup> شما می‌گویید: هرگاه کسی به قربانگاه سوگند بخورد چیزی نمی‌شود، اما اگر به هدایایی که در قربانگاه قرار دارد، سوگند بخورد مجبور است به آن عمل کند.<sup>۱۹</sup> ای کوران! کدام مهمتر است، هدایا یا قربانگاهی که هدایا را تقدیس می‌کند؟<sup>۲۰</sup> کسی که به قربانگاه سوگند یاد می‌کند به آن و به هرچه بر روی آن است، سوگند می‌خورد<sup>۲۱</sup> و کسی که به عبادتگاه سوگند می‌خورد به آن و به خدایی که در آن ساکن است، سوگند خورده است.<sup>۲۲</sup> و هرگاه کسی به آسمان سوگند بخورد، به تخت سلطنت خدا و آن کس که بر آن می‌نشیند سوگند خورده است.<sup>۲۳</sup> وای بر شما ای علمای دین و

فریسیانِ منافق، شما از نعناع و شَبِیت و زیره ده یک می دهید، اما مهمترین احکام شریعت را که عدالت و رحمت و صداقت است، نادیده گرفته‌اید. شما باید اینها را انجام دهید و در عین حال از انجام سایر احکام غفلت نکنید.<sup>۲۴</sup> ای راهنمایان کور! شما پشه را صافی می‌کنید، اما شتر را می‌خورید.<sup>۲۵</sup> وای بر شما ای علمای دین و فریسی‌ها منافق، شما بیرون پیاله و بشقاب را پاک می‌کنید، در حالی که درون آن از ظلم و ناپرهیزی پُر است.<sup>۲۶</sup> ای فریسی کور، اول درون پیاله را پاک کن که در آن صورت بیرون آن هم پاک خواهد بود.

<sup>۲۷</sup> وای بر شما ای علمای دین و فریسی‌ها منافق، شما مثل مقبره‌های سفید شده‌ای هستید که ظاهر زیبا دارند، اما داخل آن‌ها پُر از استخوانهای مردگان و انواع کثافات است!<sup>۲۸</sup> شما هم همینطور ظاهراً مردمان درستکار ولی در باطن پُر از ریاکاری و شرارت هستید.

## پیشگویی عقوبت آنها

(همچنین در لوقا ۱۱: ۴۷-۵۱)

<sup>۲۹</sup> وای بر شما ای علمای دین و فریسی‌ها منافق، شما مقبره‌های پیغمبران را می‌سازید و بناهایی را که به یادبود مقدسین ساخته شده، تزئین می‌کنید.<sup>۳۰</sup> و می‌گویید: «اگر ما در زمان پدران خود زنده می‌بودیم، هرگز با آنها در قتل پیامبران شرکت نمی‌کردیم.»<sup>۳۱</sup> به این ترتیب تصدیق می‌کنید که فرزندان کسانی هستید که پیغمبران را به قتل رسانیده‌اند.<sup>۳۲</sup> پس بروید و آنچه را که پدران تان شروع کردند به اتمام رسانید.<sup>۳۳</sup> ای ماران، ای افعی‌زادگان، شما چگونه از مجازات دوزخ می‌گریزید؟<sup>۳۴</sup> به این جهت من انبیا، حکما و علما را برای شما می‌فرستم، اما شما بعضی را می‌کشید و مصلوب می‌کنید و بعضی را هم در کنیسه‌های تان تازیانه می‌زنید و شهر به شهر می‌رانید.<sup>۳۵</sup> و از این جهت خون همهٔ نیکمردان خدا که بر زمین ریخته شده، بر گردن شما خواهد بود، از هابیل معصوم گرفته تا زکریا پسر برّخیا که او را در بین عبادتگاه و قربانگاه کشتید.<sup>۳۶</sup> در حقیقت به شما می‌گویم، گناه تمام این کارها به گردن این نسل خواهد بود.

## محبت عیسی به اورشلیم

(همچنین در لوقا ۱۳: ۳۴-۳۵)

<sup>۳۷</sup> ای اورشلیم، ای اورشلیم، ای شهری که پیامبران را بقتل رسانیدی و رسولانی را که به نزد تو فرستاده شدند سنگسار کردی! چه بسیار اوقاتی که آرزو کردم مانند مرغی که چوچه‌های خود را بزیر پر و بال خود جمع می‌کند، فرزندان تو را به دور خود جمع کنم؛ اما تو نخواستی.<sup>۳۸</sup> اکنون خانهٔ شما خالی به شما واگذار خواهد شد!<sup>۳۹</sup> و بدانید که دیگر هرگز مرا نخواهید دید تا روزی که بگویید: متبارک باد او که به نام خداوند می‌آید.»

## پیشگویی خرابی عبادتگاه در اورشلیم

(همچنین در مرقس ۱: ۱۳-۲ و لوقا ۲۱: ۵-۶)

<sup>۲۴</sup> در حالیکه عیسی از عبادتگاه خارج می‌شد، شاگردانش توجه او را به بناهای عبادتگاه جلب نمودند.<sup>۲</sup> عیسی به آن‌ها گفت: «این بناها را می‌بینید؟ بیقین بدانید که هیچ سنگی از آن بر سنگ دیگر باقی نخواهد ماند، بلکه همه فرو خواهند ریخت.»

## سختی‌ها و زحمات

(همچنین در مرقس ۱۳: ۳-۱۳ و لوقا ۲۱: ۷-۱۹)

<sup>۳</sup> وقتی عیسی در روی کوه زیتون نشسته بود، شاگردانش به نزد او آمدند و بطور خصوصی به او گفتند: «به ما بگو، چه زمانی این امور واقع خواهد شد؟ و نشانه آمدن تو و رسیدن آخر زمان چه خواهد بود؟»<sup>۴</sup> عیسی جواب داد: «احتیاط کنید که کسی شما را گمراه نسازد.<sup>۵</sup> زیرا بسیاری به نام من خواهند آمد و خواهند گفت: «من مسیح هستم.» و بسیاری را گمراه خواهند کرد.<sup>۶</sup> زمانی می‌آید که شما صدای جنگ‌ها را از نزدیک و اخبار مربوط به جنگ در جاهای دور را خواهید شنید. ترسان نشوید، چنین وقایعی باید رخ دهد، اما پایان کار هنوز نرسیده است.<sup>۷</sup> زیرا قومی با قوم دیگر و حکومتی با حکومت دیگر جنگ خواهد کرد و قحطی‌ها و زلزله‌ها در همه جا پدید خواهد آمد.<sup>۸</sup> اینها همه مثل آغاز درد زایمان است.

<sup>۹</sup> در آن وقت شما را برای شکنجه و کشتن تسلیم خواهند نمود و تمام جهانیان به خاطر ایمانی که به من دارید، از شما نفرت خواهند داشت.<sup>۱۰</sup> و بسیاری ایمان خود را از دست خواهند داد و یکدیگر را تسلیم دشمن نموده، از هم نفرت خواهند داشت.<sup>۱۱</sup> انبیای دروغین زیادی برخوانند خاست و بسیاری را گمراه خواهند نمود.<sup>۱۲</sup> و شرارت بقدری زیاد می‌شود که محبت آدمیان نسبت به یکدیگر سرد خواهد شد.<sup>۱۳</sup> اما هرکس تا آخر پایدار بماند نجات خواهد یافت،<sup>۱۴</sup> و این مژده پادشاهی خدا در سراسر عالم اعلام خواهد شد تا برای همه ملت‌ها شهادتی باشد و آنگاه پایان کار فرا می‌رسد.

## مکروه ویرانگر

(همچنین در مرقس ۱۴: ۱۳-۲۳ و لوقا ۲۱: ۲۰-۲۴)

<sup>۱۵</sup> پس هرگاه آن «مکروه ویرانگر» را که دانیال نبی از آن سخن گفت در مکان مقدس ایستاده ببینید (خواننده خوب توجه کند).<sup>۱۶</sup> کسانی که در یهودیه هستند، به کوه‌ها بگریزند.<sup>۱۷</sup> اگر کسی روی بام خانه‌ای باشد، نباید برای بردن اسباب خود به پائین بیاید<sup>۱۸</sup> و اگر کسی در مزرعه باشد، نباید برای بردن لباس خود به خانه برگردد.<sup>۱۹</sup> آن روزها برای زنان حامله‌دار و شیرده چقدر وحشتناک خواهد بود!<sup>۲۰</sup> دعا کنید که وقت فرار شما در زمستان و یا در روز سبت نباشد،<sup>۲۱</sup> زیرا در آن وقت مردم به چنان رنج و عذاب سختی گرفتار خواهند شد که از ابتدای عالم تا آن وقت هرگز نبوده و بعد از آن هم دیگر نخواهد بود.<sup>۲۲</sup> اگر خدا آن روزها را کوتاه نمی‌کرد، هیچ جاننداری جان سالم به در نمی‌برد. اما خدا به خاطر برگزیدگان خود آن روزها را کوتاه خواهد ساخت.

<sup>۲۳</sup> در آن زمان اگر کسی به شما بگوید: «نگاه کن، مسیح این جا یا آن جا است»، آن را باور نکنید.<sup>۲۴</sup> زیرا اشخاص بسیاری پیدا خواهند شد که به دروغ ادعا می‌کنند، مسیح یا پیامبر هستند و معجزات و عجایب بزرگی انجام خواهند داد به طوری که اگر ممکن باشد، حتی برگزیدگان خدا را هم گمراه می‌کنند.<sup>۲۵</sup> توجه کنید، من قبلاً شما را آگاه ساخته‌ام.<sup>۲۶</sup> بنابراین اگر به شما بگویند که او در بیابان است، به آنجا نروید و اگر بگویند که در اندرون خانه است، باور نکنید.<sup>۲۷</sup> ظهور پسر انسان مانند ظاهر شدن برق درخشان از آسمان است که وقتی از شرق ظاهر شود تا غرب را روشن می‌سازد.<sup>۲۸</sup> هرجا لاشه‌ای باشد، لاشخوران در آنجا جمع می‌شوند!

## ظهور پسر انسان

(همچنین در مرقس ۱۳: ۲۴-۲۷ و لوقا ۲۱: ۲۵-۲۸)

<sup>۲۹</sup> به محض آنکه مصیبت آن روزها به پایان برسد، آفتاب تاریک خواهد شد و ماه دیگر نور نخواهد داد، ستارگان از آسمان فرو

خواهند ریخت و قدرت‌های آسمانی متزلزل خواهند شد.<sup>۳۰</sup> پس از آن، علامت پسر انسان ظاهر می‌شود و همه ملل عالم سوگواری خواهند کرد و پسر انسان را خواهند دید، که با قدرت و جلال عظیم بر ابرهای آسمان می‌آید.<sup>۳۱</sup> شیپور بزرگ به صدا خواهد آمد و او فرشتگان خود را می‌فرستد تا برگزیدگان خدا را از چهار گوشه جهان و از کرانه‌های فلک جمع کنند.

## درسی از درخت انجیر

(همچنین در مرقس ۱۳: ۲۸-۳۱ و لوقا ۲۱: ۲۹-۳۳)

<sup>۳۲</sup> از درخت انجیر درسی بیاموزید: هر وقت شاخه‌های آن جوانه می‌زند و برگ می‌آورند، شما می‌دانید که تابستان نزدیک است.<sup>۳۳</sup> به همان طریق وقتی تمام این چیزها را می‌بینید، بدانید که آخر کار نزدیک، بلکه بسیار نزدیک است.<sup>۳۴</sup> بدانید تا همه این چیزها واقع نشود، مردمان این نسل نخواهند مُرد.<sup>۳۵</sup> آسمان و زمین از بین خواهند رفت، اما سخنان من هرگز از بین نخواهند رفت.

## بی‌خبری از آن روز و ساعت

(همچنین در مرقس ۱۳: ۳۲-۳۷ و لوقا ۱۷: ۲۶-۳۰ و ۳۴-۳۶)

<sup>۳۶</sup> هیچ کس غیر از پدر از آن روز و ساعت خبر ندارد، حتی پسر و فرشتگان آسمانی هم از آن بی‌خبرند.<sup>۳۷</sup> زمان ظهور پسر انسان درست مانند روزگار نوح خواهد بود.<sup>۳۸</sup> در روزهای پیش از طوفان یعنی تا روزی که نوح به داخل کشتی رفت، مردم می‌خوردند و می‌نوشیدند و ازدواج می‌کردند<sup>۳۹</sup> و چیزی نمی‌فهمیدند تا آنکه سیل آمد و همه را از بین بُرد. ظهور پسر انسان نیز همینطور خواهد بود.<sup>۴۰</sup> از دو نفر که در مزرعه هستند، یکی را می‌برند و دیگری را می‌گذارند<sup>۴۱</sup> و از دو زن که دستاس می‌کنند، یکی را می‌برند و دیگری را می‌گذارند.<sup>۴۲</sup> پس بیدار باشید، زیرا نمی‌دانید در چه روزی خداوند شما می‌آید.<sup>۴۳</sup> به خاطر داشته باشید: اگر صاحب‌خانه می‌دانست که دزد در چه ساعت از شب می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی‌گذاشت دزد داخل خانه‌اش بشود.<sup>۴۴</sup> پس شما نیز آماده باشید، زیرا پسر انسان در ساعتی که انتظار ندارید خواهد آمد.

## غلام امین

(همچنین در لوقا ۱۲: ۴۱-۴۸)

<sup>۴۵</sup> کیست آن غلام امین و دانا که اربابش او را به سرپرستی خادمین خانه خود گمارده باشد تا در وقت مناسب جیره آنها را بدهد.<sup>۴۶</sup> خوشا به حال آن غلام اگر وقتی اربابش برمی‌گردد او را در حال انجام وظیفه ببیند.<sup>۴۷</sup> بدانید که اربابش اداره تمام مایملک خود را به عهده او خواهد گذاشت.<sup>۴۸</sup> اما اگر آن غلام شریر باشد و بگوید که آمدن ارباب من طول خواهد کشید<sup>۴۹</sup> و به اذیت و آزار غلامان دیگر پردازد و با میگساران به خوردن و نوشیدن مشغول شود،<sup>۵۰</sup> در روزی که او انتظار ندارد و در وقتی که نمی‌داند، اربابش خواهد آمد<sup>۵۱</sup> و او را از میان دو پاره کرده، به سرنوشت منافقان گرفتار خواهد ساخت، جائی که گریه و دندان بر دندان ساییدن است.

## مثل ده دختر جوان

**۲۵** <sup>۱</sup> در آن روز پادشاهی آسمان مثل ده دختر جوان خواهد بود که چراغ‌های خود را برداشته به استقبال داماد رفتند.<sup>۲</sup> پنج نفر از آنها دانا و پنج نفر نادان بودند.<sup>۳</sup> دختران نادان چراغ‌های خود را با خود برداشتند ولی با خود هیچ تیل نبردند،<sup>۴</sup> اما دختران دانا چراغ‌های خود را با ظرف‌های پُر از تیل بردند.<sup>۵</sup> چون داماد در آمدن دیر کرد، همگی خواب‌شان برد.

۶ در نیمه شب فریاد کسی شنیده شد که می‌گفت: «داماد می‌آید، به پیش او بیائید.»<sup>۷</sup> وقتی دختران این را شنیدند همه برخاسته چراغ‌های خود را حاضر کردند.<sup>۸</sup> دختران نادان به دختران دانا گفتند: «چراغ‌های ما در حال خاموش شدن است، مقداری از تیل خود تان را به ما بدهید.»<sup>۹</sup> آن‌ها گفتند: «نخیر، برای همه ما کافی نیست، بهتر است شما پیش فروشندگان بروید و مقداری تیل برای خود تان بخرید.»<sup>۱۰</sup> وقتی آن‌ها رفتند تیل بخرند، داماد وارد شد. کسانی که آماده بودند با او به مجلس عروسی وارد شدند و در بسته شد.<sup>۱۱</sup> بعد که آن پنج دختر دیگر برگشتند، فریاد زدند: «ای آقا، ای آقا در را به روی ما باز کن!»<sup>۱۲</sup> اما او جواب داد: «به شما می‌گویم که اصلاً شما را نمی‌شناسم.»<sup>۱۳</sup> پس بیدار باشید زیرا شما از روز و ساعت این واقعه خبر ندارید.

## مَثَل سه غلام

(همچنین در لوقا ۱۹: ۱۱-۲۷)

۱۴ پادشاهی آسمان مانند مردی است که می‌خواست سفر کند. پس غلامان خود را خواسته، اموال خویش را به آنها سپرد<sup>۱۵</sup> و به هر یک به نسبت توانائی‌اش چیزی داد. به یکی پنج سکه طلا و به دیگری دو سکه و به سومی یک سکه، و پس از آن به سفر رفت.<sup>۱۶</sup> مردی که پنج سکه طلا داشت زود رفت و با آن‌ها تجارت کرد و پنج سکه طلا سود برد.<sup>۱۷</sup> همچنین آن مردی که دو سکه طلا داشت دو سکه دیگر سود آورد.<sup>۱۸</sup> اما آن مردی که یک سکه طلا به او داده شده بود رفت و زمین را کند و پول ارباب خود را پنهان کرد.<sup>۱۹</sup> بعد از مدت زیادی ارباب برگشت و با آن‌ها به تصفیه حساب پرداخت.<sup>۲۰</sup> کسی که پنج سکه طلا به او داده شده بود آمد و پنج سکه‌ای را هم که سود برده بود با خود آورد و گفت: «تو این پنج سکه را به من سپرده بودی، این پنج سکه دیگر هم سود آن است.»<sup>۲۱</sup> ارباب گفت: «آفرین، ای غلام خوب و امین! تو در امر کوچکی امانت و درستی خود را نشان دادی، من حالا کارهای بزرگ را به تو خواهم سپرد. بیا و در خوشی ارباب خود شریک باش.»<sup>۲۲</sup> آنگاه مردی که دو سکه طلا داشت آمد و گفت: «تو دو سکه به من سپردی، این دو سکه دیگر هم سود آن است.»<sup>۲۳</sup> ارباب گفت: «آفرین، ای غلام خوب و امین! تو در کار کوچکی امانت و درستی خود را نشان دادی و حالا کارهای بزرگ را به تو خواهم سپرد. بیا و در خوشی ارباب خود شریک باش.»<sup>۲۴</sup> سپس مردی که یک سکه به او داده شده بود آمد و گفت: «ای ارباب، من می‌دانستم که تو مرد سختگیری هستی، از جایی که نکاشته‌ای درو می‌کنی و از جایی که نپاشیده‌ای جمع می‌نمائی.»<sup>۲۵</sup> پس ترسیدم و رفتم و طلای تو را در زمین پنهان کردم. بفرما، پول تو این جاست.»<sup>۲۶</sup> ارباب گفت: «ای غلام بدسرت و تبیل، تو که می‌دانستی من از جایی که نکاشته‌ام، درو می‌کنم و از جایی که نپاشیده‌ام، جمع می‌کنم،<sup>۲۷</sup> پس به همین دلیل می‌باید پول مرا به صرافان می‌دادی تا وقتی من از سفر برمی‌گردم آن را با سودش پس بگیرم.»<sup>۲۸</sup> سکه طلا را از او بگیرد و به آن کس که ده سکه دارد بدهید،<sup>۲۹</sup> زیرا آن کس که دارد به او بیشتر داده خواهد شد تا به فراوانی داشته باشد و آن کس که ندارد، حتی آنچه را هم که دارد از دست خواهد داد.<sup>۳۰</sup> این غلام بی‌فایده را به تاریکی بیندازید، جایی که گریه و دندان بر دندان ساییدن وجود دارد.»

## روز داوری

۳۱ وقتی پسر انسان با جلال خود همراه با همه فرشتگان می‌آید، بر تخت پادشاهی خود خواهد نشست<sup>۳۲</sup> و تمام ملت‌های روی زمین در حضور او جمع می‌شوند. آنگاه او مانند چوپانی که گوسفندان را از بزها جدا می‌کند، آدمیان را به دو گروه تقسیم خواهد کرد.<sup>۳۳</sup> گوسفندان را در دست راست و بزها را در دست چپ خود قرار خواهد داد.<sup>۳۴</sup> آنگاه پادشاه به آن‌های که در سمت راست او هستند خواهد گفت: «ای کسانی که از جانب پدر من برکت یافته‌اید! بیایید و وارث سلطنتی شوید که از ابتدای آفرینش عالم برای شما آماده شده است.»<sup>۳۵</sup> چون وقتی گرسنه بودم به من خوراک دادید، وقتی تشنه بودم به من آب دادید، هنگامی که مسافر بودم مرا به خانه خود

بردید،<sup>۳۶</sup> وقتی عریان بودم مرا پوشانیدید، وقتی بیمار بودم به عیادت من آمدید و وقتی که در زندان بودم از من دیدن کردید.»<sup>۳۷</sup> آنگاه نیکان جواب خواهند داد: «ای خداوند چه وقت تو را گرسنه دیدیم که به تو خوراک داده باشیم و یا چه موقع تو را تشنه دیدیم که به تو آب داده باشیم؟<sup>۳۸</sup> چه زمان مسافر بودی که تو را به خانه بردیم یا برهنه بودی که تو را پوشانیدیم؟<sup>۳۹</sup> چه وقت تو را بیمار یا محبوس دیدیم که به دیدنت آمدیم؟»<sup>۴۰</sup> پادشاه در جواب خواهد گفت: «بدانید آنچه به یکی از کوچکترین برادران من کردید، به من کردید.»

<sup>۴۱</sup> آنگاه به آنها می‌گوید که در سمت چپ او هستند خواهد گفت: «ای لعنت‌شدگان، از من دور شوید و به آتش ابدی که برای شیطان و فرشتگان او آماده شده است بروید،<sup>۴۲</sup> زیرا وقتی گرسنه بودم به من خوراک ندادید، وقتی تشنه بودم به من آب ندادید،<sup>۴۳</sup> وقتی مسافر بودم به من منزل ندادید، وقتی برهنه بودم مرا نپوشانیدید و وقتی بیمار و محبوس بودم به عیادت من نیامدید.»<sup>۴۴</sup> آنها نیز جواب خواهند داد: «چه موقع تو را گرسنه یا تشنه یا مسافر یا عریان یا بیمار یا محبوس دیدیم و کاری برایت نکردیم؟»<sup>۴۵</sup> او جواب خواهد داد: «بدانید آنچه به یکی از این کوچکگان نکردید، در واقع به من نکردید»<sup>۴۶</sup> و آنها به جزای ابدی خواهند رسید، ولی عادلان به زندگی ابدی داخل خواهند شد.»

## دسیسه برضد عیسی

(همچنین در مرقس ۱: ۱۴-۲ و لوقا ۲۲: ۱-۲ و یوحنا ۱۱: ۴۵-۵۳)

**۲۶** در پایان این سخنان، عیسی به شاگردان خود گفت:<sup>۲</sup> «شما می‌دانید که دو روز دیگر عید فصیح است و پسر انسان به دست دشمنان تسلیم می‌شود و آنها او را مصلوب می‌کنند.»<sup>۳</sup> در همین وقت سران کاهنان و بزرگان قوم در قصر قیافا کاهن اعظم جمع شدند<sup>۴</sup> و مشورت کردند که چگونه عیسی را با حيله دستگیر کرده به قتل برسانند.<sup>۵</sup> آنها گفتند: «این کار نباید در ایام عید انجام گردد، مبادا آشوب و بلوایی در میان مردم ایجاد شود.»

## تدهین عیسی در بیت عنیا

(همچنین در مرقس ۱۴: ۳-۹ و یوحنا ۱۲: ۱-۸)

<sup>۶</sup> وقتی عیسی در بیت عنیا در منزل شمعون جذامی بود،<sup>۷</sup> زنی با ظرفی مرمرین پُر از عطر گرانبها پیش او آمد و در حالی که عیسی سر دسترخوان نشسته بود، آن زن عطر را روی سر او ریخت.<sup>۸</sup> شاگردان از دیدن آن عصبانی شده گفتند: «این اسراف برای چیست؟<sup>۹</sup> ما می‌توانستیم آن را به قیمت خوبی بفروشیم و پولش را به فقرا بدهیم!»<sup>۱۰</sup> عیسی این را فهمید و به آنها گفت: «چرا مزاحم این زن می‌شوید؟ او کار بسیار خوبی برای من کرده است.<sup>۱۱</sup> فقرا همیشه با شما خواهند بود اما من همیشه با شما نیستم.<sup>۱۲</sup> او با ریختن این عطر بر بدن من، مرا برای دفن آماده ساخته است.<sup>۱۳</sup> بدانید که در هر جای عالم که این انجیل بشارت داده شود آنچه او کرده است به یاد بود او نقل خواهد شد.»

## موافقت یهودا برای تسلیم کردن عیسی

(همچنین در مرقس ۱۴: ۱۰-۱۱ و لوقا ۲۲: ۳-۶)

<sup>۱۴</sup> آنگاه یهودای اسخریوطی که یکی از آن دوازده حواری بود پیش سران کاهنان رفت<sup>۱۵</sup> و گفت: «اگر عیسی را به شما تسلیم کنم به من چه خواهید داد؟» آنها سی سکه نقره را شمرده به او دادند.<sup>۱۶</sup> از آن وقت یهودا به دنبال فرصت مناسبی بود تا عیسی را تسلیم

## شام عید فصَح

(همچنین در مرقس ۱۴: ۱۲-۲۱ و لوقا ۲۲: ۷-۱۴ و ۲۱-۲۳ و یوحنا ۱۳: ۲۱-۳۰)

<sup>۱۷</sup> در نخستین روز عید فطیر شاگردان نزد عیسی آمده از او پرسیدند: «کجا می‌خواهی برای تو نان عید فصَح را آماده کنیم؟» <sup>۱۸</sup> عیسی جواب داد: «در شهر نزد فلان شخص بروید و به او بگوئید: استاد می‌گوید وقت من نزدیک است و فصَح را با شاگردانم در منزل تو نگاه خواهم داشت.» <sup>۱۹</sup> شاگردان مطابق امر عیسی عمل کرده نان فصَح را حاضر ساختند.

<sup>۲۰</sup> وقتی شب شد عیسی با دوازده شاگرد خود بر سر دسترخوان نشست. <sup>۲۱</sup> در وقت صرف غذا فرمود: «بدانید که یکی از شما مرا تسلیم دشمن خواهد کرد.» <sup>۲۲</sup> آنها بسیار ناراحت شدند و یکی پس از دیگری پرسیدند: «خداوندا، آیا من آن شخص هستم؟» <sup>۲۳</sup> عیسی جواب داد: «کسی که دست خود را با من در کاسه می‌برد، مرا تسلیم خواهد کرد.» <sup>۲۴</sup> پسر انسان به همان راهی خواهد رفت که در راجع به او نوشته شده است، اما وای بر آن کس که پسر انسان توسط او تسلیم شود. برای آن شخص بهتر می‌بود که هرگز به دنیا نمی‌آمد.» <sup>۲۵</sup> آنگاه یهودای خائن در جواب گفت: «ای استاد، آیا آن شخص من هستم؟» عیسی جواب داد: «همانطور است که می‌گویی.»

## شام خداوند

(همچنین در مرقس ۱۴: ۲۲-۲۶ و لوقا ۲۲: ۱۴-۲۰ و اول قرنیتان ۱۱: ۲۳-۲۵)

<sup>۲۶</sup> غذا هنوز تمام نشده بود، که عیسی نان را برداشت و پس از شکرگزاری آن را پاره کرده به شاگردان داد و گفت: «بگیرید و بخورید، این است بدن من» <sup>۲۷</sup> آنگاه پیاله را برداشت و پس از شکرگزاری آن را به شاگردان داد و گفت: «همه شما از این بنوشید» <sup>۲۸</sup> زیرا این است خون من که اجرای عهد و پیمان نو را تأیید می‌کند و برای آمرزش گناهان بسیاری ریخته می‌شود. <sup>۲۹</sup> بدانید که من دیگر از میوه تاک نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در پادشاهی پدرم تازه بنوشم.» <sup>۳۰</sup> پس از آن، سرود فصَح را خواندند و به طرف کوه زیتون رفتند.

## پیشگویی انکار پترس

(همچنین در مرقس ۱۴: ۲۷-۳۱ و لوقا ۲۲: ۳۱-۳۴ و یوحنا ۱۳: ۳۶-۳۸)

<sup>۳۱</sup> آنگاه عیسی به آنها فرمود: «امشب همه شما مرا ترک خواهید کرد، زیرا نوشته شده است: چوپان را می‌زنم و گوسفندان گله پراکنده خواهند شد.» <sup>۳۲</sup> اما پس از آنکه دوباره زنده شوم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.» <sup>۳۳</sup> پترس جواب داد: «حتی اگر همه تو را ترک نمایند، من هرگز چنین کاری نخواهم کرد.» <sup>۳۴</sup> عیسی به او گفت: «بییقین بدان که همین امشب پیش از آنکه خروس بانگ بزند، تو سه بار خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی.» <sup>۳۵</sup> پترس گفت: «حتی اگر لازم شود با تو بمیرم. هرگز نخواهم گفت که تو را نمی‌شناسم.» بقیه شاگردان نیز همین را گفتند.

## دعای عیسی در باغ جتسیمانی

(همچنین در مرقس ۱۴: ۳۲-۴۲ و لوقا ۲۲: ۳۹-۴۶)

<sup>۳۶</sup> در این وقت عیسی با شاگردان خود به محلی به نام جتسیمانی رسید و به آنها گفت: «در اینجا بنشینید، من برای دعا به آنجا می‌روم.» <sup>۳۷</sup> او پترُس و دو پسر زبدی را با خود بُرد. غم و اندوه بر او افتاد <sup>۳۸</sup> و به آنها گفت: «جان من از شدت غم نزدیک به مرگ است، شما در اینجا بمانید و با من بیدار باشید.» <sup>۳۹</sup> عیسی کمی پیشتر رفت، رو به زمین نهاد و دعا کرده گفت: «ای پدر اگر ممکن است، این پیاله را از من دور کن، اما نه به اراده من بلکه به اراده تو.» <sup>۴۰</sup> بعد پیش آن سه شاگرد برگشت و دید که آنها خوابیده‌اند، پس به پترُس فرمود: «آیا هیچ یک از شما نمی‌توانست یک ساعت با من بیدار بماند؟» <sup>۴۱</sup> بیدار باشید و دعا کنید تا دچار وسوسه نشوید، روح می‌خواهد، اما جسم نمی‌تواند.» <sup>۴۲</sup> عیسی بار دیگر رفت دعا نموده گفت: «ای پدر، اگر راه دیگری نیست جز این که من این پیاله را بنوشم پس اراده تو انجام شود.» <sup>۴۳</sup> باز عیسی آمده آنها را در خواب دید، زیرا که چشمان ایشان از خواب سنگین شده بود. <sup>۴۴</sup> پس، از پیش آنها رفت و برای بار سوم به همان کلمات دعا کرد. <sup>۴۵</sup> آنگاه نزد شاگردان برگشت و به آنها گفت: «باز هم خواب هستید؟ هنوز استراحت می‌کنید؟ ساعت آن رسیده است که پسر انسان به دست گناهکاران تسلیم شود.» <sup>۴۶</sup> برخیزید، برویم، آن خائن حالا می‌آید.»

## دستگیری عیسی

(همچنین در مرقس ۱۴: ۴۳-۵۰ و لوقا ۲۲: ۴۷-۵۳ و یوحنا ۱۸: ۳-۱۲)

<sup>۴۷</sup> عیسی هنوز صحبت خود را تمام نکرده بود که یهودا، یکی از دوازده حواری، همراه گروه زیادی از کسانی که سران کاهنان و بزرگان قوم فرستاده بودند به آنجا رسیدند. این گروه همه با شمشیر و چوب مسلح بودند. <sup>۴۸</sup> آن شاگرد خائن به همراهان خود علامتی داده و گفته بود: «کسی را که می‌بوسم همان شخص است، او را بگیرید.» <sup>۴۹</sup> پس یهودا فوراً به طرف عیسی رفت و گفت: «سلام، ای استاد» و او را بوسید. <sup>۵۰</sup> عیسی در جواب گفت: «ای دوست، کار خود را زودتر انجام بده.» در همین موقع آن گروه پیش رفتند و عیسی را دستگیر کرده محکم گرفتند. <sup>۵۱</sup> در این لحظه یکی از کسانی که با عیسی بودند، دست به شمشیر خود بُرد، آن را کشید و به غلام کاهن اعظم زده گوش او را برید. <sup>۵۲</sup> ولی عیسی به او فرمود: «شمشیر خود را غلاف کن. هر که شمشیر کشد به شمشیر کشته می‌شود.» <sup>۵۳</sup> مگر نمی‌دانی که من می‌توانم از پدر خود بخواهم که بیش از دوازده فوج فرشته را به یاری من بفرستد؟ <sup>۵۴</sup> اما در آن صورت پیشگوئی‌های کلام خدا چگونه تمام می‌شود؟»

<sup>۵۵</sup> آنگاه عیسی رو به جمعیت کرده گفت: «مگر می‌خواهید یک راهزن را بگیرید که این طور مسلح با شمشیر و چوب برای دستگیری من آمده‌اید؟ من هر روز در عبادتگاه می‌نشستم و تعلیم می‌دادم و شما دست به سوی من دراز نکردید، <sup>۵۶</sup> اما تمام این چیزها واقع شد تا آنچه انبیاء نوشته‌اند به انجام رسد.» در این وقت همه شاگردان او را ترک کرده گریختند.

## عیسی در مقابل شورای یهود

(همچنین در مرقس ۱۴: ۵۳-۶۵ و لوقا ۲۲: ۵۴-۵۵ و ۶۳-۷۱ و یوحنا ۱۸: ۱۳-۱۴ و ۱۹-۲۴)

<sup>۵۷</sup> آن گروه عیسی را به خانه قیافا، کاهن اعظم، که علمای دین و بزرگان یهود در آنجا جمع شده بودند، بُردند. <sup>۵۸</sup> پترُس از دور به دنبال عیسی آمد تا به حویلی خانه کاهن اعظم رسید و داخل شده در میان خدمتکاران نشست تا پایان کار را ببیند. <sup>۵۹</sup> سران کاهنان و تمام اعضای شورا کوشش می‌کردند، دلیلی برضد عیسی پیدا کنند تا بر اساس آن او را به قتل برسانند. <sup>۶۰</sup> اما با وجود اینکه بسیاری پیش رفتند و شهادتهای دروغ دادند، شورا نتوانست دلیلی پیدا کند. آخر دو نفر برخاستند <sup>۶۱</sup> و گفتند: «این مرد گفته است: من می‌توانم عبادتگاه را خراب کرده و در ظرف سه روز دوباره بسازم.» <sup>۶۲</sup> کاهن اعظم برخاسته از عیسی پرسید: «آیا به تهمت‌های که این شاهدان به تو می‌زنند جواب نمی‌دهی؟» <sup>۶۳</sup> اما عیسی خاموش ماند. پس کاهن اعظم گفت: «تو را به خدای زنده سوگند می‌دهم به ما بگو آیا

تو مسیح، پسر خدا هستی؟»<sup>۶۴</sup> عیسی جواب داد: «همان است که تو می‌گوئی. اما همه شما بدانید، که بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قادر مطلق نشسته و بر ابرهای آسمان می‌آید.»<sup>۶۵</sup> کاهن اعظم گریبان خود را دریده گفت: «او کفر گفت! آیا شهادتی بالاتر از این می‌خواهید؟ شما حالا کفر او را با گوش خود شنیدید.»<sup>۶۶</sup> نظر شما چیست؟» آن‌ها جواب دادند: «او مستوجب اعدام است.»<sup>۶۷</sup> آنگاه آب دهان به صورتش انداخته او را زدند و کسانی که بر رخسارش سیلی می‌زدند،<sup>۶۸</sup> می‌گفتند: «حالا ای مسیح از غیب بگو چه کسی تو را زده است.»

## انکار پترس

(همچنین در مرقس ۱۴: ۶۶-۷۲ و لوقا ۲۲: ۵۶-۶۲ و یوحنا ۱۸: ۱۵-۱۸ و ۲۵-۲۷)

<sup>۶۹</sup> در این وقت پترس در بیرون، در حویلی خانه نشسته بود که خادمه‌ای پیش او آمده گفت: «تو هم با عیسی جلیلی بودی.»<sup>۷۰</sup> پترس در حضور همه منکر شده گفت: «من نمی‌دانم تو چه می‌گویی.»<sup>۷۱</sup> پترس از آنجا به طرف در حویلی رفت و در آنجا خادمه دیگری او را دیده به اطرافیان خود گفت: «این شخص با عیسی ناصری بود.»<sup>۷۲</sup> باز هم پترس منکر شده گفت: «من قسم می‌خورم که آن مرد را نمی‌شناسم.»<sup>۷۳</sup> کمی بعد کسانی که آنجا ایستاده بودند، پیش پترس آمده به او گفتند: «البته تو یکی از آن‌ها هستی زیرا از لهجات پیدا است.»<sup>۷۴</sup> اما او سوگند یاد کرد و گفت: «من این شخص را نمی‌شناسم.» در همان لحظه خروس بانگ زد<sup>۷۵</sup> و پترس به یاد آورد که عیسی به او گفته بود: «پیش از آنکه خروس بانگ بزند تو سه بار خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی.» پس بیرون رفت و زارزار گریست.

## عیسی در حضور پیلاتس

(همچنین در مرقس ۱: ۱۵ و لوقا ۲۳: ۱-۲ و یوحنا ۱۸: ۲۸-۳۲)

<sup>۷۷</sup> وقتی صبح شد سران کاهنان و بزرگان قوم در جلسه‌ای تصمیم گرفتند که چگونه عیسی را به قتل برسانند.<sup>۲</sup> پس از آن او را دست بسته برده به پیلاتس، والی رومی، تحویل دادند.

## خودکشی یهودا

(همچنین در اعمال رسولان ۱: ۱۸-۱۹)

<sup>۳</sup> وقتی یهودای خائن دید که سر عیسی حکم شده است، از کار خود پشیمان شد و سی سکه نقره را به سران کاهنان و بزرگان قوم باز گردانید<sup>۴</sup> و گفت: «من گناه کرده‌ام که به یک مرد بی‌گناه خیانت کرده باعث مرگ او شده‌ام.» اما آن‌ها گفتند: «دیگر به ما مربوط نیست، خودت می‌دانی!»<sup>۵</sup> پس او پول‌ها را در عبادتگاه روی زمین ریخت و بیرون رفته خود را حلق آویز کرد.<sup>۶</sup> سران کاهنان پول را برداشته گفتند: «نمی‌شود این پول را به بیت‌المال عبادتگاه ریخت، زیرا خونها است.»<sup>۷</sup> بنابراین پس از مشورت، با آن پول مزرعه کوزه‌گر را خریدند تا برای بیگانگان مقیم اورشلیم گورستانی داشته باشند.<sup>۸</sup> به این دلیل آن زمین تا به امروز، «مزرعه خون» خوانده می‌شود.

<sup>۹</sup> به این وسیله پیشگویی ارمیای نبی تمام شد که می‌گوید: «آن‌ها آن سی سکه نقره، یعنی قیمتی را که قوم اسرائیل برای او تعیین کرده بود، گرفتند<sup>۱۰</sup> و با آن مزرعه کوزه‌گر را خریدند. چنانکه خداوند به من فرموده است.»

## بازپرسی از عیسی

(همچنین در مرقس ۵: ۲-۱۵ و لوقا ۳: ۲۳-۵ و یوحنا ۱۸: ۳۳-۳۸)

<sup>۱۱</sup> در این هنگام عیسی را به حضور والی آوردند. والی از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهودیان هستی؟» عیسی فرمود: «همانست که می‌گویی.» <sup>۱۲</sup> ولی عیسی به تهمت‌های که سران کاهنان و بزرگان قوم به او می‌زدند جوابی نمی‌داد. <sup>۱۳</sup> آنگاه پیلاتس به او گفت: «آیا این شهادت‌هایی را که برضد تو می‌دهند نمی‌شنوی؟» <sup>۱۴</sup> اما او حتی یک کلمه هم جواب نداد به طوری که والی بسیار تعجب کرد.

## حکم قتل عیسی

(همچنین در مرقس ۱۵: ۶-۱۵ و لوقا ۲۳: ۱۳-۲۵ و یوحنا ۱۸: ۳۹-۱۹: ۱۶)

<sup>۱۵</sup> در ایام عید رسم والی این بود که یک زندانی را به خواهش مردم آزاد می‌ساخت. <sup>۱۶</sup> در آن زمان شخص بسیار معروفی به نام بارآبا در زندان بود. <sup>۱۷</sup> وقتی مردم اجتماع کردند، پیلاتس به آنها گفت: «می‌خواهید کدام یک از این دو نفر را برای تان آزاد کنم، بارآبا یا عیسی معروف به مسیح را؟» <sup>۱۸</sup> زیرا او می‌دانست که یهودیان از روی حسد عیسی را به او تسلیم کرده‌اند.

<sup>۱۹</sup> هنگامی که پیلاتس در دیوانخانه نشسته بود، همسرش پیغامی به این شرح برای او فرستاد: «با آن مرد بی‌گناه کاری نداشته باش، من دیشب به خاطر او در خواب‌هایی که دیدم، بسیار ناراحت بودم.» <sup>۲۰</sup> ضمناً سران کاهنان و بزرگان قوم، جمعیت را تشویق نمودند که، از پیلاتس بخواهند که بارآبا را آزاد سازد و عیسی را اعدام کند. <sup>۲۱</sup> پس وقتی والی از آنها پرسید: «کدامیک از این دو نفر را می‌خواهید برای تان آزاد سازم؟» آنها گفتند: «بارآبا را.» <sup>۲۲</sup> پیلاتس پرسید: «پس با عیسی معروف به مسیح چه کنم؟» و آنها یک صدا گفتند: «مصلوبش کن.» <sup>۲۳</sup> پیلاتس سؤال کرده گفت: «چرا؟ چه گناهی کرده است؟» اما آنها با فریادی بلندتر گفتند: «مصلوبش کن.» <sup>۲۴</sup> وقتی پیلاتس دید که دیگر فایده‌ای ندارد و ممکن است شورش ایجاد شود، آب خواست و پیش چشم مردم دست‌های خود را شست و گفت: «من از خون این مرد بری هستم! شما مسئولید!» <sup>۲۵</sup> مردم یک صدا فریاد کردند: «خون این مرد به گردن ما و فرزندان ما باشد!» <sup>۲۶</sup> پس از آن بارآبا را برای آنها آزاد کرد و فرمان داد عیسی را تازیانه بزنند و بسپارند تا مصلوب گردد.

## ریشخند عساکر به عیسی

(همچنین در مرقس ۱۶: ۱۵-۲۰ و یوحنا ۱۹: ۲-۳)

<sup>۲۷</sup> عساکر پیلاتس عیسی را به حویلی قصر والی بردند و تمام عساکر به دور او جمع شدند. <sup>۲۸</sup> اول لباس عیسی را در آوردند و ردای ارغوانی رنگی به او پوشانیدند <sup>۲۹</sup> و تاجی از خار بافته بر سرش نهادند و چوبی به دست او دادند و در برابر او زانو زده به ریشخند می‌گفتند: «درود بر پادشاه یهود.» <sup>۳۰</sup> آنها آب دهان بر او انداخته و با چوبی که در دستش بود بر سرش می‌زدند. <sup>۳۱</sup> آخر از مسخره کردن او دست برداشتند و آن ردا را در آورده لباس خودش را به او پوشانیدند. آنگاه او را بردند تا مصلوب کنند.

## میخکوبه عیسی به صلیب

(همچنین در مرقس ۱۵: ۲۱-۳۲ و لوقا ۲۳: ۲۶-۴۳ و یوحنا ۱۹: ۱۷-۲۷)

<sup>۳۲</sup> در سر راه با مردی قیروانی به نام شمعون روبرو شدند و او را مجبور کردند که صلیب عیسی را ببرد. <sup>۳۳</sup> وقتی به محلی به نام جلجتا یعنی جُمجُمه رسیدند، <sup>۳۴</sup> شراب آمیخته به داروی بیهوش کننده به او دادند، اما وقتی آن را چشید، نخواست بنوشد. <sup>۳۵</sup> آنها او را به صلیب میخکوب کردند. آنگاه بالای لباس او قرعه انداخته میان خود تقسیم نمودند <sup>۳۶</sup> و برای نگهبانی در آنجا نشستند. <sup>۳۷</sup> جرم او را

بر لوحی به این شرح نوشتند: «این است عیسی، پادشاه یهود» و بر بالای سرش نصب کردند.<sup>۳۸</sup> دو راهزن را نیز با او مصلوب کردند، یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ او.<sup>۳۹</sup> کسانی که از آنجا می‌گذشتند سرهای خود را می‌جنبانیدند و با دشنام به او می‌گفتند: «تو که می‌خواستی عبادتگاه را خراب کنی و آنرا در سه روز از نو بسازی، اگر واقعاً پسر خدا هستی از صلیب پائین بیا و خود را نجات بده.»<sup>۴۰</sup> همچنین سران کاهنان و علمای دین و بزرگان قوم او را مسخره کرده می‌گفتند: «او دیگران را نجات می‌داد، اما نمی‌تواند خود را نجات دهد. اگر پادشاه اسرائیل است، حالا از صلیب پائین بیاید و ما به او ایمان خواهیم آورد.»<sup>۴۱</sup> او به خدا توکل داشت و می‌گفت که پسر خداست، پس اگر خدا او را دوست داشته باشد او را آزاد می‌سازد.<sup>۴۲</sup> حتی راهزنانی هم که با او مصلوب شده بودند، همینطور به او توهین می‌کردند.

## مرگ عیسی

(همچنین در مرقس ۱۵: ۳۳-۴۱ و لوقا ۲۳: ۴۴-۴۹ و یوحنا ۱۹: ۲۸-۳۰)

<sup>۴۵</sup> از ظهر تا ساعت سه بعد از ظهر تاریکی تمام زمین را فرا گرفت.<sup>۴۶</sup> نزدیک ساعت سه عیسی با صدای بلند فریاد کرد: «ایلی، ایلی، لَمَا سَبَقْتَنِي؟»، یعنی: «خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کردی؟»<sup>۴۷</sup> بعضی از کسانی که آنجا ایستاده بودند این را شنیده گفتند: «الیاس را می‌خواهد.»<sup>۴۸</sup> یکی از آنها فوراً دوید و اسفنج را آورده، در سرکه تر کرد و بر نوک چوبی قرار داده، پیش دهان عیسی برد.<sup>۴۹</sup> اما دیگران گفتند: «بگذارید ببینیم آیا الیاس می‌آید او را نجات دهد یا نه!»<sup>۵۰</sup> عیسی بار دیگر فریاد بلندی کشید و جان سپرد.

<sup>۵۱</sup> در آن لحظه پردهٔ قدس الاقداس عبادتگاه از بالا تا به پائین دو پاره شد و چنان زلزله‌ای شد، که تخته سنگ‌ها شکافته<sup>۵۲</sup> و قبرها باز شدند و بسیاری از مقدسین که خفته بودند برخاستند<sup>۵۳</sup> و از قبرهای خود بیرون آمده، بعد از رستاخیز عیسی به شهر مقدس وارد شدند و بسیاری از مردم آنها را دیدند.<sup>۵۴</sup> وقتی صاحب منصب رومی و افراد او که به نگهبانی از عیسی مشغول بودند، زلزله و همهٔ ماجرا را دیدند بسیار ترسیدند و گفتند: «بدون شک این مرد پسر خدا بود.»<sup>۵۵</sup> عده‌ای از زنان که عیسی را خدمت می‌کردند و به دنبال او از جلیل آمده بودند در آنجا حضور داشتند و از دور جریان را دیدند.<sup>۵۶</sup> در میان آنها مریم مجدلیه، مریم مادر یعقوب و یوسف و مادر پسران زبدي دیده می‌شدند.

## دفن عیسی

(همچنین در مرقس ۱۵: ۴۲-۴۷ و لوقا ۲۳: ۵۰-۵۶ و یوحنا ۱۹: ۳۸-۴۲)

<sup>۵۷</sup> در وقت غروب مردی ثروتمندی به نام یوسف که اهل رامه و یکی از پیروان عیسی بود رسید.<sup>۵۸</sup> او نزد پیلاتس رفت و تقاضا نمود جسد عیسی به او داده شود. پیلاتس امر کرد که آنرا به او بدهند.<sup>۵۹</sup> یوسف جسد را برده در پارچهٔ کتان نو پیچید<sup>۶۰</sup> و در قبر خود که نو از سنگ تراشیده بود، قرار داد و آنگاه سنگ بزرگی در پیش آن غلطانید و رفت.<sup>۶۱</sup> مریم مجدلیه و آن مریم دیگر نیز در آنجا مقابل قبر نشسته بودند.

## نگهبانی از مقبره

<sup>۶۲</sup> روز بعد یعنی صبح روز شنبه، سران کاهنان و پیروان فرقهٔ فریسی بطور دسته‌جمعی پیش پیلاتس رفته<sup>۶۳</sup> گفتند: «عالیجناب، ما به یاد داریم که آن گمراه کننده وقتی زنده بود گفت، که من پس از سه روز از نو زنده خواهم شد.<sup>۶۴</sup> پس امر کن تا روز سوم قبر تحت نظر باشد، وگرنه امکان دارد شاگردان او بیایند و جسد او را بدزدند و آنگاه به مردم بگویند که او پس از مرگ زنده شده است و به این

ترتیب در آخر کار مردم را بیشتر از اول فریب دهند.»<sup>۵</sup> پیلطس گفت: «شما می‌توانید نگهبانانی در آنجا بگذارید. بروید و تا آنجا که ممکن است از آن محافظت کنید.»<sup>۶</sup> پس آن‌ها رفته قبر را مهر و لاک کرده، نگهبانانی در آنجا گذاشتند تا از قبر نگهبانی کنند.

## رستاخیز عیسی

(همچنین در مرقس ۱۰:۱۶-۱۰ و لوقا ۱:۲۴-۱۲ و یوحنا ۱:۲۰-۱۰)

**۲۸** بعد از روز سبت، در سپیده‌دم صبح روز یکشنبه، مریم مجدلیه و آن مریم دیگر به دیدن قبر رفتند.<sup>۲</sup> ناگاه زلزله شدیدی رخ داد، زیرا فرشته‌ی خداوند از آسمان نازل شده بسوی سنگ آمد و آن را به کناری غلطانیده بر روی آن نشست.<sup>۳</sup> صورت او مثل برق می‌درخشید و لباس‌هایش مانند برف سفید بود.<sup>۴</sup> از دیدن این منظره نگهبانان از ترس لرزیدند و مانند مرده به زمین افتادند.

**۲۹** آنگاه فرشته به زنان گفت: «نترسید، می‌دانم که به دنبال عیسی مصلوب می‌گردید. او اینجا نیست. چنانکه خود او قبلاً گفته بود، پس از مرگ زنده گشت. بیائید و جایی را که او خوابیده بود، ببینید<sup>۷</sup> و زود بروید و به شاگردان او بگوئید که او پس از مرگ زنده شده است و پیش از شما به جلیل خواهد رفت و شما او را در آنجا خواهید دید. آنچه را به شما گفتم به خاطر داشته باشید.»<sup>۸</sup> آن‌ها با عجله و ترس و در عین حال شاد و خوشحال از قبر خارج شدند و دوان‌دوان رفتند تا این خبر را به شاگردان برسانند.<sup>۹</sup> در بین راه، ناگهان عیسی با آنها روبرو شده گفت: «سلام بر شما!» زنان پیش آمدند و بر قدم‌های او به خاک افتاده در مقابل او سجده کردند.<sup>۱۰</sup> آنگاه عیسی به آنها فرمود: «نترسید، بروید و به برادران من بگوئید که به جلیل بروند و در آنجا مرا خواهند دید.»

## گزارش نگهبانان

**۱۱** وقتی زنان در راه بودند، بعضی از نگهبانان به شهر رفته آنچه را که واقع شده بود، به سران کاهنان گزارش دادند.<sup>۱۲</sup> سران کاهنان پس از ملاقات و مشورت با بزرگان قوم پول زیادی به عساکر دادند<sup>۱۳</sup> تا اینکه آن‌ها بگویند: «شاگردان او شبانه آمدند و هنگامی که ما در خواب بودیم، جسد را دزدیدند.»<sup>۱۴</sup> و نیز افزودند: «اگر این موضوع به گوش والی برسد، ما خود ما او را قانع می‌کنیم و نمی‌گذاریم که شما به زحمت بیفتید.»<sup>۱۵</sup> پس نگهبانان پول را گرفته مطابق امر آنها عمل کردند و این موضوع تا به امروز در بین یهودیان شایع است.

## ظهور عیسی به شاگردان

(همچنین در مرقس ۱۶:۱۴-۱۸ و لوقا ۲۴:۳۶-۴۹ و یوحنا ۲۰:۱۹-۲۳ و اعمال ۱:۶-۸)

**۱۶** یازده شاگرد عیسی به جلیل، به آن کوهی که عیسی گفته بود آنها را در آنجا خواهد دید، رفتند.<sup>۱۷</sup> وقتی آن‌ها عیسی را دیدند، او را پرستش کردند. هر چند که بعضی در شک بودند.<sup>۱۸</sup> آنگاه عیسی پیشتر آمده برای آنها صحبت کرد و فرمود: «تمام قدرت در آسمان بر روی زمین به من داده شده است.<sup>۱۹</sup> پس بروید و همه ملت‌ها را شاگرد من سازید و آن‌ها را به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید دهید.<sup>۲۰</sup> و به آنها تعلیم دهید که همه چیزهایی را که به شما گفته‌ام انجام دهند و بدانید که من هر روزه تا آخر با شما هستم.»